

وَاللَّهُ أَلَمُّ الْخُسْفَى وَالْفَعَاتِ الْعَلَمَى

قَاتِلِ السَّيْفِ السَّامِ وَالْمَنْزِلِ السَّامِ

الْحَمْدُ لِلَّهِ

الْقَلْبُ الْمَوْجُودُ فِي جَنَابِكَ الْحَقُّ وَالْحَقُّ الْمَوْجُودُ فِي جَنَابِكَ

فِي اطِّعَ مَظْهَرِ الْعَجَائِبِ مَدَارِ السُّلْطَانِ الْحَرِيِّ

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ
اللَّهُمَّ صَلِّ وَسَلِّمْ عَلَى مَنْ أَمْنَهُ

حَامِدٌ ٢
وَحِيدٌ ٦
عَاقِبٌ ٩
طَاهِرٌ ١٢
سَدِيدٌ ١٥
رَسُولُ الرَّحْمَةِ ١٨
مُقَفٍّ ٢١
رَسُولُ الرَّاحَةِ ٢٢
مُذْنَبٌ ٢٤
حَبِيبُ اللَّهِ ٣٠
كَلِيمُ اللَّهِ ٣٢
نَحِي ٣٦
نَاصِرٌ ٣٩
بَنِي التَّوْبَةِ ٤٢
شَهِيرٌ ٤٥
مُشْهُودٌ ٤٨
نَذِيرٌ ٥١
سِرَاجٌ ٥٢
مَهْدِيٌّ ٥٤
مَذْعُومٌ ٦٠
حَفِيٌّ ٦٣

أَخِيذٌ ٢
أَحَدٌ ٥
حَاشِرٌ ٨
يَسٍ ١١
طَبِيبٌ ١٢
يَسَنِي ١٤
جَامِعٌ ٢٠
رَسُولُ الْمَلَامِ ٢٣
أَكْلِيلٌ ٢٦
عَبْدُ اللَّهِ ٢٩
نَحْيُ اللَّهِ ٣٢
خَاتَمُ الرُّسُلِ ٣٥
مَذْكُورٌ ٣٨
بَنِي الرَّحْمَةِ ٤١
مَعْلُومٌ ٤٢
شَهِيدٌ ٤٤
مُبَشِّرٌ ٥٠
نُورٌ ٥٣
هَدْيٌ ٥٦
دَاعٍ ٥٩
مَجَابٌ ٦٢

مُحَمَّدٌ ١
مُخْمُودٌ ٢
مَاجٍ ٤
طَلَبٌ ١٠
مُطَهَّرٌ ١٢
رَسُولٌ ١٦
قَتِيمٌ ١٩
مُقَفٍّ ٢٢
كَامِلٌ ٢٥
مُرْتَبِلٌ ٢٨
صَفِيُّ اللَّهِ ٣١
خَاتَمُ الْأَنْبِيَاءِ ٣٢
مَنْعٌ ٣٤
مَنْصُورٌ ٤٠
حَرِيفٌ عَلَيْكُمْ ٤٣
شَامِدٌ ٤٦
بَشِيرٌ ٤٩
مُنْذِرٌ ٥٢
مُضْبَحٌ ٥٥
مُبَشِّرٌ ٥٨
مُجِيبٌ ٦١

٦٢	عَفْوٌ	٦٥	وَلَكِ	٦٦	حَقٌّ
٦٤	فَرِيٌّ	٦٨	أَمِينٌ	٦٩	مَأْنُونٌ
٤٠	كَرِيمٌ	٤١	مَكْرَمٌ	٤٢	مَكِينٌ
٤٣	مَبِينٌ	٤٦	مُبِينٌ	٤٥	مُؤْتَلٌ
٤٦	وَصُولٌ	٤٤	ذَوْ قُوَّةٍ	٤٨	ذَوْ حِرْمَةٍ
٤٩	ذَوْ مَكَانَةٍ	٨٠	ذَوْ عِزٍّ	٨١	ذَوْ فَضْلٍ
٨٢	مُطَاءٌ	٨٣	مُطِيعٌ	٨٦	قَدَمٌ مَدْقٍ
٨٥	رَحَاءٌ	٨٦	بُشْرَى	٨٤	غَوْثٌ
٨٨	غَيْثٌ	٨٩	غِيَاثٌ	٩٠	نِعْمَةٌ اللَّهِ
٩١	مَدِينَةُ اللَّهِ	٩٢	عُرْوَةٌ وَثْقَى	٩٣	صِرَاطُ اللَّهِ
٩٣	صِرَاطٌ مُسْتَقِيمٌ	٩٥	ذِكْرُ اللَّهِ	٩٦	سَيْفُ اللَّهِ
٩٤	حَرْبُ اللَّهِ	٩٨	الْبَيْتُ الثَّاقِبُ	٩٩	مُصْطَفَى
١٠٠	جُنْبَى	١٠١	مُنْقَى	١٠٢	أَخْنَى
١٠٣	مُخْتَارٌ	١٠٢	أَجْنَى	١٠٥	جَبَّارٌ
١٠٦	أَبُو الْقَاسِمِ	١٠٤	أَبُو الظَّاهِرِ	١٠٨	أَبُو الطَّيْبِ
١٠٩	أَبُو إِبْرَاهِيمَ	١١٠	مُشْفَعٌ	١١١	سَفِيعٌ
١١٢	صَالِحٌ	١١٣	مُضْلِعٌ	١١٤	مُهْمِنٌ
١١٥	صَادِقٌ	١١٦	مُصَدِّقٌ	١١٤	مَذْقٌ
١١٨	سَيِّدُ الْمُرْسَلِينَ	١١٩	إِمَامُ الْمُتَّقِينَ	١٢٠	فَائِدُ الْعَرَامِلِينَ
١٢١	خَلِيلُ الرَّحْمَنِ	١٢٢	بَرٌّ	١٢٣	مُبَرٌّ
١٢٣	وَجِيهٌ	١٢٥	نَضِيعٌ	١٢٦	نَاصِعٌ
١٢٤	وَجِيلٌ	١٢٨	مُتَوَكِّلٌ	١٢٩	كَفِيلٌ
١٣٠	سَفِينٌ	١٣١	مُعِيقُ السَّيِّئَةِ	١٣٣	مُقَدَّسٌ

رُوحُ الْقُدُسِ	١٣٣	رُوحُ الْحَقِّ	١٣٢	رُوحُ الْمُسْنَدِ	١٣٥
كَافٍ	١٣٦	مُكْتَفٍ	١٣٤	بَابُ	١٣٨
مُبْلَغٌ	١٣١	شَافٍ	١٣٠	وَاصِلٌ	١٣١
مَوْضُوعٌ	١٣٢	سَابِقٌ	١٣٣	سَائِقٌ	١٣٣
مَا دِ	١٣٥	مُهْدٍ	١٣٤	مَقْدَمٌ	١٣٤
عَزِيزٌ	١٣٨	فَاضِلٌ	١٣٩	مَقْضَلٌ	١٥٠
فَسَّاحٌ	١٥١	مِفْتَاحٌ	١٥٢	مِفْتَاحُ الرَّحْمَةِ	١٥٣
مِفْتَاحُ الْخَنَاءِ	١٥٣	عِلْمُ الْإِيمَانِ	١٥٥	عِلْمُ الْيَقِينِ	١٥٦
دَلِيلُ الْخَيْرَاتِ	١٥٤	مِفْطَحُ الْحَسَنَاتِ	١٥٨	مُقِيلُ الْعَثَرَاتِ	١٥٩
صَفُوحٌ عَنِ الزُّكَاةِ	١٦٠	صَاحِبُ الشِّفَاعَةِ	١٦١	صَاحِبُ الْفَقَامِ	١٦٢
صَاحِبُ الْقَدَمِ	١٦٣	خُصُوصٌ بِالْعِزِّ	١٦٣	خُصُوصٌ بِالْمَجْدِ	١٦٥
خُصُوصٌ بِالشَّرَفِ	١٦٦	صَاحِبُ الْوَسِيلَةِ	١٦٤	صَاحِبُ السَّيْفِ	١٦٨
صَاحِبُ الْفَضِيلَةِ	١٦٩	صَاحِبُ الْأَزْوَارِ	١٤٠	صَاحِبُ الْحُجَّةِ	١٤١
صَاحِبُ التَّلَطُّانِ	١٤٢	صَاحِبُ الرِّدَاءِ	١٤٣	صَاحِبُ الدَّرَجَةِ الرَّفِيعَةِ	١٤٣
صَاحِبُ النَّجَاحِ	١٤٥	صَاحِبُ الْمُعْظَمِ	١٤٦	صَاحِبُ اللُّوَاءِ	١٤٤
صَاحِبُ الْمِعْزَاجِ	١٤٨	صَاحِبُ الْقَضِيْبِ	١٤٩	صَاحِبُ الْبَرَقِ	١٨٠
صَاحِبُ الْخَاتَمِ	١٨١	صَاحِبُ الْعَلَامَةِ	١٨٢	صَاحِبُ الْبَرَمَانِ	١٨٣
صَاحِبُ الْبَيَانِ	١٨٣	فَضِيحُ اللِّسَانِ	١٨٥	مُطَهِّرُ الْجَبَانِ	١٨٦
رُؤْفٌ	١٨٤	رَحْمَةٌ	١٨٨	أَذْخِيرُ	١٨٩
صَحِيحُ الْإِسْلَامِ	١٩٠	سَيِّدُ الْكَوْنَيْنِ	١٩١	عَيْنُ التَّعْنَمِ	١٩٢
عَيْنُ الْغُرِّ	١٩٣	سَعْدُ اللَّهِ	١٩٣	سَعْدُ الْخَلْقِ	١٩٥
خَطِيبُ الْأُمَمِ	١٩٦	عِلْمُ الْهُدَى	١٩٥	كَاشِفُ الْكُرْبِ	١٩٨
رَافِعُ الرُّتَبِ	١٩٩	عِزُّ الْعَرَبِ	٢٠٠	صَاحِبُ الْفَرْجِ	٢٠١



بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله الذي شرح صدورنا لشرح اسماء رسوله محمد خير الانام ووقفنا
لذكر صفات حبيبنا المختص بالفضل والاکرام والخلق والسلام على من نال
ببركته الاعتصام بسنته عند الله كمال الرأفة وعلو المقام وعلى اله واصحبه
البررة الکرام بدان طایب عبادت که این کتابت جامع البرکات سیمی بوسیله النجات وشرح اسماء صفات
البرسات وخطاه موجودات محمد مصطفی صلی الله علیه وآله وسلم که بنده کز کار بی بضاعت بامید نجات آخرت
و در پوره مخفرت بوسیله صاحب الشفاعه آزارتالیف کرد جا که مومنان صدققت شعار بعد فکر اسماء حسنی که بکار
نودونه نام الهی است ازین اسماء صفات رفیع الدرجات محمدی تر زبان و طرب اللسان باشند بخی نماند که بحکم
لا یکن الشا کما کان جعده بعد از خدا بزرگ تویی قصه مختصره چنانکه ذکر شد اسماء باری که جلای و جمالی و کونی
والهی از جلالت شان بطلیل صحت نعماء و در دیده بعیرت رنگ ظهور میکند چمنان باد اگر جلالت صفات
و اسماء محمدی علی صاحبها افضل التیموه التی شانت شان علو مقام آن صاحب قلوب توسلین برنجانی

برویت کند و او غوغا یعنی ادب و بی فاحش دانستن را که در بعضی از تصوف در حدیث ن رانی تقدیر می باشد و آن
 لا یقدر ان یمثل لی یعنی آنکه مرا در خواب بدی و او چنین خیال میکند که حق در یکجا جمعی معبوده حالتی است بلکه معنی
 اینست که راست مراد و شیطان قدرت نیست که خود را بصورت من یمثل سازد و بین تفاوت ره از کجاست تا
 و آنچه در قرآن شریف آمده و ما ربست از دست و لکن الله ربی یعنی منکر زده انداختی چون انداختی لیکن حق تعالی
 انداخت و الذین یابغونکم لعل یموتوا الله ید الله فوق یدهم یعنی آنانکه معیت کنند ترا خدا را بصیت میکنند
 دست خدا بالای دستهای ایشان است درین آیت حق تعالی دست محمد علیه الصلوٰه والسلام را که بر دست
 مسلمانان هنگام جمیع نهاده شد بدست خود تعبیر میکنند و امثال این آیات بسیار آمده و این دلالت
 بر شرف کمال جن حضرت و توانا لرز و الجلال که در اکثر کارها خلیفه و نائب رات بر شرف ذات سیمیه تا هزار سال
 داشته و خود بی این تشریف کمال توصیف انتظام امور دین و بندوبست سلطنت رب العالمین در دین و دنیای
 خدا و که فرستنده را می رسیده که بندگان را حکم کند که بن فرستاده را بجا ما دانید و از بناده طاعت و اطاعت قدوم
 بیرون گذارید و غیر ظاهر است که بسبب اراده طریق یعنی راه نمودن بوسیله اجماع آنحضرت علیه الصلوٰه والسلام
 بر سایر افراد است واجب آنرا که گشته که بی وسایله اقدامی در هر یک از این احوال و محال است
 سعدی که اوصاف او توان رفت جز در پی مصطفی پس هر یک حدیث من لم یشکر الله من لم یشکر الله انکه پاس رسیده
 او انکه پاس حق تعالی او انکه باشد شکر که از می محمد مصطفی که عارف بانی شکر که از اینها است
 بر هر فردی از افراد عالم واجب منتهی بود حکامند ستانیده و شاکوی و در کار عالم و پاس گذارند و

انعام او بود و بعضی از کاتبان کاتبان حال **ع** حمد باری چنین جامه سرودا که بن بر سر او ذکر می
 رود و آنکه چنانکه حمد بر اقسام است که حمد بزبان حمد بجوارح و حمد بدل جان می باشد درین جمله انواع آنست
 علیه الصلوة والسلام میل و نه بار بلکه هر آن و زمان سرگرم و شاد غل و متوجع و مایل بودی و بعد تصنیف و ترکیب سخن
 خویش و یگانگی را برای ادای آن تا وسیع امکان در نصیحت و فرمودی روایت است از ابوهریره رضی
 فرمود و آنحضرت علیه الصلوة والسلام که هر که در روزی صد بار بگوید سبحان الله و بحمده در روز قیامت حاضر
 شود با فضل اعمال و نیز فرموده دو کلمه اند بس که بر زبان و کرا و میسران و محبوب نزدیک همان یعنی سبحان
 بحمده سبحان الله العظیم حدیث آمده که این کلام ذکر فرشتگان است و نیز فرمود افضل ذکر لا اله الا الله است
 و افضل دعا سوره فاتحه یعنی الحمد لله رب العلمین تا آخر و حدیث قدسی آمده که حق تعالی می فرماید
 تعظیم کردم نماز را در میان خود و میان بنده خود بدو نصف بنده را دهم آنچه او خواهد چوین بنده گوید الحمد
 لله رب العلمین حق تعالی فرماید که در مرا بنده من چوین گوید الرحمن الرحیم حق سبحانه تعالی فرماید شای برگزیده
 من چوین گوید مالک يوم الدين حق تعالی گوید بزرگی من گفت بنده من چوین گوید ایاک نعبد و ایاک نستعین
 فرماید این عهد است میان من و بنده من و هر آینه دهم او را آنچه او طلب کند و چوین گوید یا ذا الصراط المستقیم
 صراط الذین انعمت علیهم غیر المغضوب علیهم الا الضالین فرماید که این باریت بنده مرا روزی شود
 و او مرا بخود دریا بدر و راهم **ف**ایده بدانکه ادای حمد و عطیات باری علم از جوارح و جوارح و مال و متاع
 و غیر این است که آن چیز را در کار الهی شاغل داری صرف کنی مشابیه است کسی مدد کنی و چیزی دهی و بجا

بمشیت و مقدس و کچشم قرآن و کتب حدیث نکر و نبوش کلام الله و حدیث رسول الله و تذکرة الابرار
 بشنوی موعظه حسنه کوش کنی و جان خود را در راه الهی فدا کنی و اگر زنده درجه شهادت باشی و شکر الایمتین باشی
 و اهل العطا یا که در بدن تو تعبیه فرموده اند و برای پرورش انتظام معاش تو بهشت آسمان فلک البروج و طبقات
 زمین و هر ماه و سارگان باد و باران فریده اند این است که بر جان نذکان خدا مهربان باشی و فقرا و
 مساکین را دوست داری و شکر علم و فضل که در تو فایز آن بر تو گشاده شد این است که در افاده علم کل
 کنی و با هر معروف و نهی منکر پر داری خود را به تکلف و ریاضت عالم با عمل ساز کنی علم بی عمل شریعت بی اثر
 و صدق بی کوب و در حدیث شریف آمده العلم بدون العمل و العمل بدون العلم ضلال یعنی علم بی عمل
 سبب ضلالت آخرت باشد و عمل بی علم عین کراهی بود زیرا که عالم جان بسبب حرمان علم در حق و باطل فرق نکند
 و در دام شیطان گیرد و دکاهی سبب غرور و جهل کفریات از دست دهد و در یاد و جیم افتد **س** بی علم
 چون شمع باید که اذیت پاکه بی علم نتوان خدا را شناخت و در حدیث شریف آمده ما نخذ ان الله و لای جابلا ^{قط}
 یعنی حق تعالی هیچ بند جابل را به تشریف ولایت و دهنی خود نخواست است زیرا که دوستی نادان سبب
 ریج خاطر می شود پس هر که با وجود عدم مهارت علم ظاهر و علم باطن دعوی لایت یا معرفت الهی کند گمراه باشد
 بلکه وکیلان از اقوال و افعال او راه راست کم کرده در کفر و فساد و انحاد و کفر افتاد و از برکات یاران
 اسلام و پیروی شریعت محمدی علی صاحبها افضل الصلوة و التحیة محروم مانند محمود یعنی متوجه
 کمالات ذاتی و صفاتی هم در دنیا و هم در آخرت و ستانندگان آنحضرت علیه الصلوة و السلام رب العالمین

و ملائک و بندگان و باشند از انبیا و اصفیاء و اولیای کمال و کلمه لا اله الا الله محمد رسول الله هم در حقیقت
 برتربین است که بر سالت که اعظم در جاد و دنیا و آخرت است ستوده اند و نیز بمصدق آیه که یزید بن ابی
 ریحان نقل می کند و آن محمود نام مقامیست که بان حضرت فردا برای عرض مضمون شفاعت دهند و آن حضرت در مقام
 خدا را حمد گوید و سجده بنهاده عاصیان است را برای نجات از هول محشر و آتش دوزخ و دخول جنت شفاعت
 کند و در آن وقت لواحق و بندگان حضرت دهند و آن ایست پس رفع لایق عظمت آن شفیع که شریف و بزرگ
 بدان استلال کند چنانکه حدیث آدم و حوا تحت لوائی در علو شان نشان رفع ایشان را در شد
 مقام توحید و ناست محمد و بدین شان مقامی دانی که دارد و احیاء یکم کننده مار دوزخ از است
 مرحوم خود و این نام مبارک توبیت مذکور است و غیر عربی است بدان ای با در که ایمان آوردن بمحمد
 علیه الصلوة والسلام موجب نجات آخرت است و کسی که بدان نور الانوار و مظهر فیض برورد گاردل و جان خود
 نثار کند و جسم قیمتی او را دوست دارد و آتش دوزخ بروی حرام باشد و چون تو خود را از ان اساز
 و بان گاه منسوب بر شکل که در آری آسان شود و جنت الرضوان فردوسین بر گاه تو باشد و دوزخ
 از نور تو اجتر از نماید و مضمون حدیث جبریا مومن فان نورک طغانی بسی غنی زد و از بالای صراط بگذرد
 مومن زیرا که نور تو فروزش نه تعلیم را پرده از رخ برکشاید و حیث یعنی یکانه و یکت در صفت کمال
 حسن جمال و برتربین خوب و طاعت مرغوب روی خوب و کمال سز و دامن پاک و لاجرم است
 پاکان دو عالم با و است و در باب جامعیت فضایل و کمالات حدیثی که حق تعالی آنحضرت را یکانه

حدیثی است که در کتاب
 جامع الترمذی آمده است
 و در آنجا آمده است که
 حضرت محمد صلی الله علیه و آله
 فرمودند که هر کس مرا
 در حق تعالی شهادت دهد
 من او را در جنت خود قرار میدهم

حدیثی است که در کتاب
 جامع الترمذی آمده است
 و در آنجا آمده است که
 حضرت محمد صلی الله علیه و آله
 فرمودند که هر کس مرا
 در حق تعالی شهادت دهد
 من او را در جنت خود قرار میدهم

حدیثی است که در کتاب
 جامع الترمذی آمده است
 و در آنجا آمده است که
 حضرت محمد صلی الله علیه و آله
 فرمودند که هر کس مرا
 در حق تعالی شهادت دهد
 من او را در جنت خود قرار میدهم

درین گفته است **ع** آنکه خواص در کفریم اند با وحشت زوکان عالم تسلیم اند و نمیدشو که رحمت حق عام است
 مغرور شو که خاص کان دریم اند عاقبت در پس آئیده انبیا و خاتم النبیین درین صفت مشتق است از عقیب
 بمعنی پاشنه و پس و حکمت در تازیانه صوت شدن آنحضرت علیه الصلوة والسلام این است که عکاشین بدان
 شود و معنی الیوم اکملت لکم دینکم از قوه بفعول اند و برنصه شهود جلوه کرد و دوم این مهلت دلالت کند بر
 کمال تقرب محبوبیت آن سرور بدرگاه حق تعالی که با دشان می زمین بمقرب درگاه خود را تا آنکه اعمام
 واقع نشود از خود جدا میکند و چون از سارا ام تمیشت آن مهم صوت نه بند یک شیر والا مقبره را که در زمین
 سیاست سرآمد سرداران با روانه نمیکند شیخ ناصر علی رحمه الله علیه بگوید **ع** پس از همه ایشان خود آمده
 هر چند که از بطور آمده بیانی تمام سرب تو معلوم شد و دیار آمده و راه دور آمده و برای تمییل تمییل و تمییل
 عمارت دین در حدیث شریف آمده که شخصی عمارت عالیشان احداث کرد و بعد اتمام جای یکشت کا
 گذاشت چون ناظران سیران کردند خوشوقت شدند و چون محل آنخت رسیدند گفتند که اینجا جای استوار
 خالی پس مودای مسلمانان این مرمت آنخت نام و تکمیل منزل هدایت و ارشاد بآید رب العباد
 از بزرگت قدم من است و نیز حفظ و حراست کاروان از دست اندازنده زنان بی باک چنانکه از
 فوج و نبال کش یعنی چند اولی سبانه پیمان نگذاشت جان مال عباد الله هم در دنیا و هم در آخرت
 از آن شفیع روز قیامت خواهد بود **ع** چه غم دیوار است را که باشد چون تو پشیمان باشد چه با
 موج بجز آنکه دارد و لوح کشتیمان و ظاهر است که پستی خیز در پس آن جزئی باشد پس معنی عاقبت

یست و خدا نند ^{این} انوار ثلثوت قرآن ده بار حاصل شود ^{کلی} هر یک منزله از هر عیب و نقصان و معصوم
 از هر کینه و بری از بودی باطن کجیم و وجه بدانکه ظاهر شوق است از طهارت و طهارت بر دو قسم است طهارت
 ظاهر و طهارت باطن طهارت ظاهر عبارت از پاک داشتن بدن و جامه است از انواع آلودگی اندونی و بی
 که نماز و روزه و حج و زکوة و الصلوة الا باطهاره فرموده اند و ازین طهارت بوضو و غسل و تیمم و رکن
 تعبیر نموده باکی بول کلینیم و افعالین طهارت است چنانکه در حدیث شریف آمده است هر بول و افعالین بول طهارت
 عذاب القبر نه نیست ای مسلمانان باکی کنید از بول زیرا که اکثر عذاب قبر بسبب بول است و حدیث که در شوق آن
 حضرت عبدالله الصلوة والسلام بر دو صاحب قبر که یکی بی عیب طهارت بول و دیگری بسبب بول گرفتار عذاب بود
 و برای تخفیف عذاب بنایک شیخ خرمشکافه بدست مبارک لای آن هر دو قبر نهادن در مشکوه شریف
 و همچنین است و نیز چون طهارت ظاهر ستم طهارت باطن است در حدیث شریف آمده که الطهور شرط الايمان یعنی طهارت
 کردن پاره از ایمان است و چه وجه آن سرور در طهارت ظاهری و در اوقاشان روزی عند النوم و
 هنگام خواب سلام و بعد جماع و اشغال لذات جسمانی و تناول طعام و خوردن چیز با برشته و گوشت شتر و همچنین
 مسلم و غیره و کتب حدیث بقتضی مذکور است پس در مومن باید که از اتباع سنت در باب طهارت محروم نماند
 چون باری طهارت ظاهر باطن نیز حق کند ظاهر و قسم دوم که طهارت باطن است از رذائل و قواعد شریعت و قواعد
 اصول است که طهارت ظاهری طهارت باطن بکار نیاید زیرا که باکی بدن با نجاست و این چون سر زنند و در
 و چون کتف باز درین مردود بود و آیه یوم لا یغنی مال ولا بنون الا من اتى الله التوبتیم اشاره به همین

مطلب عجمه است و عبارت باطن عبارت است از پاک داشتن دل از شرک آوردن بخدای غفور جل و جل
 بدعت و انواع فحایم اخلاق مثل کبر و حسد و بخل و یا و نفاق که تفصیل آن در کتب اخلاق مذکور است
 و محبت دنیا و حب جاه اساس این خبیثات و بیخ این خبیثات است که ثبات دنیا را بر سر کل خطیه در حدیث
 شریف آمده و نیز علما و دین گفته اند که دلی که در وی محبت خیر الوری صلی الله علیه و آله و سلم دوستی آل اطهار و صحابه
 کبار را خیار است اندیشه سرسرا پاک است و علا دوستی این بزرگواران تکریم و تعظیم ایشان بود و بر وجه کل
 ظاهر و باطن و اینگونه از موجب ایشان و شرک کردن از ترک کینه پاک داشتن و با قول باطل جمل و قصص
 قدیم از نهاده ادب بیرون نماند داشتن که کدای ناچیز از اسرار ملوک و سوز ملک چه کار حاصل کلام ایکنه آدی از
 طهلت باطن که تعبدی بخدا و رسول کرم صلی الله علیه و آله و سلم بران و البته است غافل ماند و دین اسلام که
 ربانیه نجات آخرت است در آن احداث دست نهد مطهر اسم مفعول است از نظایر یعنی پاک کردن زیات
 معنی یعنی پاکیزه تر و جامع انواع طهارت که بیان آن در ظاهر مذکور شد و اگر از این طهارت پاک نام از
 عوارض حیوانی و تنزه آن سرور از اماراض و حافی اراده کن ایست بود که عطریست عرق بدن مبارک و دیگر
 فصل و شرح الصبر آن صبر الصدوق که چندین بار روح الامید بحکم الهی سینه نور آن سرور شگافه و فیض
 منزل از آلائش ایسکان پاک کرد و شست و شوی اجبی او در کتب سیر و سال احقر ستمی با نوار المشرقین مشرفا
 مبتدئ شده و بحکم انکس که یکبار به است فیض صحبت است از قرب و نزدیکی صحبت و خویشی آن سرایه جو و
 وجود طهرانی است آنحضرت علیه الصلو و السلام نیز از انواع آلودگی ظاهر و باطن طهر شدند و آیت تطهیر نشان

این در کتب
 طهارت

طهارت

نازل شد قال الله تعالى يا ايها الذين آمنوا انزلوا من انفسكم اكل الربوا على البيت ويطهر كرم تطهير يعني من غير جد جفقا على كل ربوا
 وروى عنه ائمة الاودكى يا اهل بيت وپاك كند شما را بجان باكي با آنكه اهل بيت آنحضرت عليه الصلوة والسلام نزد
 بعضی از علما كافي اند كه حرام است بر ایشان نكوة مال كفرن ایشان بنی ثامن اند و این شایسته است آل عباس
 آل علی آل جعفر و آل عقیل و آل عمارت را رضی الله عنهم فخر را ز می گوید اولی آنست كه كوفه كه اهل بیت از ولج
 و اولاد آنحضرت اند و شیخ عابدی و همدی شرح مشکوة نوشته كه كافی از اهل بیت آنحضرت علیه الصلوة والسلام
 زهرای هول علی مرتضی حسن حسین رضی الله عنهم اختصاص دارند و اطلاق آن برین چهار تن پاك شهید
 معروف است روایت است كه چون آیت تطهیر نازل شد آنحضرت علیه الصلوة والسلام در زیر عبا و خرد و اما
 و سبطین گرفت و دعا كرد اللهم هؤلاء اهل بيتي يا هذا يا ابن جبارتن انقض اشرف اهل بيت من اند و این بزرگوار
 آل عباس نیز كوفه چون آنحضرت علیه الصلوة والسلام را نیز شما كند پنج تن باشند ای برادر پیغمبر علیه الصلوة
 و البرکات ای حق خدایت و محبت اهل بیت رضی الله عنهم است را وصیت ما فرمود و تاکید كرد كه هیچ وجه
 اذیت نرسانند آخر بعضی از اشقیای محبت دنیا با آن ارکان دین بیوفایی كردند و فرزندان قبول آل رسول
 را با انواع ظلم و ستم كند **س** اترجوة قلت حسبا شفاعت تجده يوم الحساب در روایات آمده كه چون
 یزید یان سر مبارك سید الشهدا بر نیزه كرده می بردند لب مبارك بگشش دادند و چون كوش بآن نهادند
 این آیت می خواند سیعلم الذين ظلموا ای سخطت نفقات یعنی قریب است كه معلوم كند تمهیدكاران دین
 انجام گاه آنها چه باع سبیل گاری نیست خون آل احمد بختن اللهم صبر و ستم و بیگانه محمد و آل سیدنا

طهریم تطهیر طیب نیز بمعنی پاک پاکیزه بود از چیز کثیف و نجس و طبع سلیم از آن پاکند و نیز اشارت بسوچیه و چو
 کل و عرق چون کلبه و دمان خوشاب و کلمات طیات او که مغز سماع از آن معطر شود و در سیر آمده که چون کعبه حضرت
 علیه الصلوٰه والسلام در کوچه و برزن می شد هوا آنجا از شمع خلق و رایحه خلقی او خوشبو شد می آیند و روزه
 دانستی که آنحضرت بدان طرف جلوه افروز شده بدانکه در حدیث شریف آمده ان الله طيب لا يقبل الا الطيب
 یعنی حق تعالی پاک است و نمی پذیرد مگر چیز پاک را خواه قول باشد یا عمل یا بدیه یا صدق و مانند آن درین حدیث
 لفظ طیب بر ذات باری جلالت صفاته اطلاق فرموده اند پس حالات قدر این صفت از اصحاب صورت
 و ارباب مخفی و مستور مانند و کلمه طیب لا اله الا الله است و گوینده آنرا از باریت و خواجهت داده اند نیز از
 این اسم مبارک رفعت و اعتلا می بخشد زیرا که اعتقاد و وحدانیت بی تصدیق رسالت را بیکان و از انبی الهیات
 باری و حقیقت محمدیستی است و نیز در قرآن مجید فرموده انذ الطيبات للطيبين و الطيبين للطيبات یعنی زنان پارسا از
 بهر مردان پارسا و مردان پارسا از بهر زنان پارسا اند و ازین آیه کریمه میتوان دانست که از زوج طایفه است
 که امهات المؤمنین اند سزاوار پیوند محمد عربی که طیب ظاهر لقب است بودند و آنحضرت علیه الصلوٰه والسلام
 را تقرب بابها بجا خویش بوده و از امهات المؤمنین که بمعنی مادر مسلمانان اند هیچ یکی را در حیات آنحضرت
 علیه الصلوٰه والسلام و نیز بعد وفات او از جاده عصمت و عفت دور و پاکدامنی مقدم بیرون نرفته و آنچه صحیح
 و نزد دشمنان خفا و اعدا رسول مجتبی در باب احب بنا رسول الله یعنی عایشه صدیقۀ ائمه و آخر اوتیمت شوئی
 و گستاخی کردند که او با یکی دامن او رضی الله عنها در قرآن مجید مذکور است و بجا دانسته اند که گدازند و خود

طهریم

طهیر

توبه کند و دیگر در چنین بیتان طغیان نکند و بکلمه ان بعض الطین انهم در باب زواج مطهرات که جواب هر دو
صفت اند از بدگمانی و خطرات شیطانی احتراز نمایند اینجا توفیق الهی برای اثبات تقوی سیده النساء عایشه شد
یک صیغه ذکر کردم روایت است که چون آنحضرت علیه الصلوة والسلام دوا بکر صدیق در حجره عایشه موقوف
شدند عایشه خاتون برای فاتحه و زیارت در آن مقام بی اهتمام کلی در لباس نفی و کفنی که نامش زونجی و ابی تنجی
یکی شوهرین است و دیگر پدر من چون امیر المومنین علیه السلام موقوف شد بی ستر تمام بدن زلفی و کفنی که من عمر شرم دارم
حجاب را منکسر می نمود ای پسران بخور نگاه کنید که چگونه دختر بکر بر شرم و حیا از اصل فطرت مجبور بوده است اگر
معنی البکاء للطمین نیست و الله الموفق والمعين باید دانست که قصه یغذیه فلک عایشه رضی الله عنها با برادران
پاک همانان و در سورة النور مذکور است و این عباس رضی الله عنه گوید که حق تعالی زن هر ستمی را از بدکار
و نامحاربی نگاه داشته است سید در او سالار و بزرگ قوم از روی حب و لب در حدیث شریف آمده
که فرمود آنحضرت علیه الصلوة والسلام انما سید و فیه آدم یعنی من سر دار و لا دادم ام و سید به تشدید با
مکسره مشتق است از سید بمعنی سروری و سر داری می یابد از روی حرف و نقل از سه جهت ثابت می شود اول
از حرف رسول صلی الله علیه و آله و سلم دوم از جانب نه برای طول ایوم از جهت امیر المومنین علی رضی الله عنه
که تفسیر این اقسام شش تنه آن رسول صلی الله علیه و آله و سلم می کند پس نظر بر این کلام آنچه پدر او شنید و غیر علو و ماد
اوستیده بود سید باشد چنانکه در جواب هر لغو اید نوشته ام و این قول اکثری از علما که دین است الولد شیخ
خبر لا بون یعنی فزونند تابع بهترین پدر و پدر را بهمان معنی که مذکور شد فایده غزالی رحمة الله علیه

احياء العلم آورده که آنحضرت علیه الصلوة والسلام در علم و شجاعت عدالت و عفت نظیر خود ندارد چنانکه در
 با عفت آنحضرت نوشته اند که دست مبارک بدست هیچ زن نامحرم نرسیده و در سخت بکار زنان بود در هم نیاورد
 نزد یک آنحضرت قرار نگیرد زردیوم بجهیه کشاده بمحاجان اوی و اگر کارهایی مکنده و مستحق زانیانی تا صرف
 شدن آن شب بخانه خواب نکردی از مال غنایم برای خرج و منون عیال زیاده از قوت یک سال نستاند فی القیة
 مال را فی سبیل الله صرف کردی و سوال هیچ سائل را رد نفرمودی بیشتر چنان بودی که از ذخیره و قوت عیال خود
 بر فقر و محتاجان ایثار کردی حتی که قبل از انقضا سال خود برای نفقه عیال محتاج شدی آنحضرت علیه الصلوة
 والسلام تعلیم بدست مبارک و وقتی در باره دریده پیوند دست کردی و در کارها و امور خانه با اهل خانه شریک
 نشدی و در شیوه شرم و حیا چنان کامل بود که بر روی هیچ نفوس نظر نمیکرد و اجابت دعوت میکرد اگر چه دعوت کننده
 مسکین و بنده و کم مرتبه باشد بدیه را قبول میفرمود اگر چه یک جیره شیر بود یا ران خرگوش باشد از تاناول میکرد
 و تقاضای و بدل آن نمی نمود مال صدقه نمیزد و بسبب آنکه صدقه بر سادات حرام است خشم و غضب او از بهر خدا تعالی
 بودی نه از بهر نفس خود و همیشه سخن راست گفتی اگر چه بر حق گفتن در امر حضرت با آنحضرت علیه الصلوة والسلام
 عاید نشود و آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم از کسی سنگ شکم می بست و ما حضرت تاناول میفرمود و در میگرد
 از غذا اصلاح بر میز نمیکرد و گاهی خراص کاهی گشت برشته فی نان و گاهی نان جو که دم فقط و گاهی
 و شنبه و گاهی شیرینی نان و گاهی خبر بره و خرمایه تاناول میکرد و گاهی عجمه زنده نمیزد و بالا خوان نمیزد بلکه
 طعام بر سفره نباده نمیزد دست مال آنحضرت علیه الصلوة والسلام کف پا او بود و منی بعد فراغ از زمان

توبه کند و دیگر در چنین میان طغیان نکند و بگویم آن بعضی الطین انهم در باب انواع سطحات که جوار درج
 صفت اند از بدگمانی و خطرات شیطان از ترس نمایند اینجا بنویسند آیه ای ثابت تقوی سیده الف عایشه علیها
 السلام است و ذکر کردم روایت است که چون آنحضرت علیه الصلوة والسلام دالو بکبر صدیق در حجره عایشه در فون
 شدند عایشه خاتون برای فاتحه و زیارت در آن مقام بی اهتمام کلی در لباس نفی و کفنی که تا هنوز زوجی وانی نبینی
 یکی شوهرش است و دیگر چه من چون امیر المومنین عرفا فون شدند بی ستر تمام بدن زلفی و کفنی که من از عمر شرم دارم
 حجاب آنرا میبرد و ای بان بغور نگاه کنید که چگونه دختر ابوبکر بر شرم و عیا از اصل فطرت مجبور بوده است
 معنی الطبیب لایطین است و الله الرفیق والمصین باید دانست که قصه پرخنده ایک عایشه رضی الله عنها با بران
 پاک همانا و در سورة النور مذکور است و ابن عباس رضی الله عنه گوید که حق تعالی زن برهنه را از بدکار
 و نهنجاری نگاه داشته است سید در آن روز سالار و بزرگ قوم از روی حسب نسب در حدیث شریف آمده
 که فرمود آنحضرت علیه الصلوة والسلام اناسه و لقد آدم یعنی من سردار او و آدم ام و شید به تشدید
 کسوه مشتق است از زیاده یعنی سردری و سرداری سیادت از روی عرف و نقل از سه جهت ثابت می شود اول
 از طرف رسول صلی الله علیه و آله و سلم آدم از جانب زهرای تولیوم از جهت امیر المومنین علی رضی الله عنه
 که تفسیر این اقسام ثلثه بآل رسول صلی الله علیه و آله و سلم و اولاد علی می کنند پس نظر بر این کلام آنچه پدراوشیخ و غیر علو و ماد
 او سیده بود سیده باشد چنانکه در جوار هر لغواید نوشته ام و این توانی اکثری از علما دین است الولد شیخ
 خیر البرین یعنی فرزندان باج بهترین دارد و پدراش همان معنی که مذکور شد فایده غزالی رحمه الله علیه

-

احوال العلوم آورده که آنحضرت علیه الصلوة والسلام در مقام عدالت و عفت نظیر خود ندارد چنانکه در
 باغیت آنحضرت نوشته اند که دست مبارک بدست هیچ زن نایم زبیده و در سخاوت هم گمانه زمان بود در هم و در
 نزدیک آنحضرت قرار میگرفت زردیم بجهه کشاده به محتاجان دوی و اگر گاهی ثقی ماند و دستی زیانی تا صرف
 شدن آن شب بخانه خواب کردی از مال غنایم برای خرج و منون عیال زباده از قوت یک سال نماندی بقیه
 مالی پس از آن صرف کردی و سوال هیچ سال را در نفرمودی بیشتر چنان بودی که از ذخیره و قوت عیال خود
 بر نفرمودی محتاجان ایثار کردی حتی که قبل از انقضای سال خود برای نفقه عیال محتاج شندی آنحضرت علیه الصلوة
 والسلام فعلین بدست مبارک دختی و بر جامه دریده پیوند دست کردی و در کارها و امور آخانه با مال خانه شکر
 شندی و در شب و شرم و حیا جهان کامل بود که بر روی کف نظیر نمیکرد اجابت دعوت میکرد اگر چه دعوت کننده
 مسکین و بنده و کم تر باشد بدیه را قبول میفرمود اگر چه یک جریه شیر بود یا نان خرگوش باشد از اسناول میکرد
 و طمانی و بدله آن می نمود مال صدقه نمیزد بسبب آنکه صدقه بر اسناول حرام است ختم و غضب او از بهر خداست
 بودی نه از بهر نفس خود و همیشه سخن است گفتی اگر چه بسبب حق گفتن در امر مسرفت با آنحضرت علیه الصلوة والسلام
 عاید نشود و آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم از کسی شک می بست و ما حاضر تا ناول میفرمود و در میگرد
 از غذا احوال بر میزد و گاهی حرام صرف و گاهی کشت برشته بی نان و گاهی نان جو کم فقط و گاهی
 و شهد و گاهی شیر بی نان و گاهی خریره و خرما تا ناول میکرد و گاهی نیکه زده میخورد و با لاخوان میخورد و بلکه
 طعام بر بفره نمیداد و بخورد دست مال آنحضرت علیه الصلوة والسلام کف پا او بود یعنی بعد از فراغ از زمان

خود من بکف پای ماییدی و قدیگاه دست مال و مال نمود و از کمال داد و دهان سر و پایی از زبان گندم
 سیری حاصل کرد و نوافات همین حال بود دعوت طعام عروسی یعنی و نیمه قبول میکرد و پیشش میباران نمازخانه سیرت
 و در جماعت اعدایی حارس و پاسبان و دیگر در تواضع یکانه روزگار بود و اکثر خوشی را دوست داشتی و سخن مختصر
 گفتنی بحال صورت و کمال سنی داشت از خود دنیا گاهی برسان نشدی از پوشاک هر چه میسر شدی پوشیدی
 گاهی چادر و گاهی بر دمیانی و گاهی جبه صوف انگشتری نقره در خنجر دست راست و گاهی در دست چپ میزدی
 و چون ارشدی بنده خود و یا یکی را در پیش و نشاند گاهی بر پشت گاهی بر شتر و گاهی بر استر و گاهی بر دران
 کوش میارشدی گاهی پیاده پای باد و علامه و کلاه رخی خوشبوی را دوست داشتی و از بونی بدنا خوش شدی
 با درویشان صحبت داشتی و با سلاکین طعام خردی بل فضل را کرم کردی و اهل شرف را به نیکی احسان تالیف قلب نمودی
 صلح هم بجا آوردی و خویشان خود را بر اهل فضل ترجیح میدادی و بهیچ کی جفا و تنم نکردی و چون کسی معذرت کرد
 قبول فرمود و در مزاج طبعیت خیر سخن حق گفتی خنده و تمیز کردی بی قبحه و بازی مساج را روا داشتی و
 با زمان بازی کردی مثل دیدان چون کسی با و از بلند حرف زدی تحمل کردی آن حضرت را شتران و کوسبند
 بودند از شیرین با عیال خود بصری برد و آنحضرت را علما و بزرگان بودند در اکل و شرب بسیار متواضع و بیگز
 بلکه با خود شریک می داشت و گاهی از عبادت الهی و اصلاح نفس غافل می بود بهیچ مسکین را سبب خلاص او نمیگزید
 و از بادشاهان روز زمین نمی رسید بلکه در باب دعوت الهی اندیشه و کد او نظر او میگردید بود و حق تعالی
 آنحضرت را سیرت فاضل و سیاست کامل عطا فرمود حال آنکه مریدان می زوشت و خوانده عارفان و شهود نمای

در سرزمین جاهلان دشت و بیابان شده در فقر و تنگدستی عمری گذراند و شبی بود بی پدر و مادر با وجود این که سزاوار
 حق تعالی جمیع محاسن اخلاق و اوضاع پسندیده و اخبار و اولین و آخرین و آنچه در آخرت بکار آید و در دنیا خوبی و بدی
 از آن رو نماید آنحضرت را تعالیکم در غزالی رحمة الله علیه میگوید که این سیر از احادیث شریف من انتخاب کردم و
 سوا این آنچه ابوالمحسری در کتاب خود جمع کرده این است که هر گاه ایمان از مومن دشنام دادی و سخن
 کفنی حق تعالی آنرا کافره کنایان موجب رحمت ساختی هیچ خادم و خادمه را لعنت نکندی و حق تعالی آنحضرت با
 کافران جنگ میکرد یکی از اصحاب عرض کرد یا رسول الله دعای بد کن تا بر این ستمکاران قهر آبی نازل شود و فرمود
 اِنَّا بَعَثْتُ رَحْمَةً و لم نبعث لعنا یعنی برای رحمت فرستاده شدیم نه برای لعنت و طلب خرابی آنها و چون
 کسی برای دعا بد از بهر مومن یا کافر فقیر بود یا غنی سوال کردی بجا دعای بد دعائیک در حق او کردی و آنحضرت
 کسی از غضب بدست خود نزد امانی بسپار الله برای اعلاای کلمه الله کافران را که شست و کامی در باب خود از
 مردم انتقام نگرفت مگر اینکه حد شرع بر مردم جاری کرده است و چون در دو امر اختیار باشد امر ایوب را
 برای خود اختیار کردی و اگر در آن کار شائبه مصیبت الهی یا قطع رحم بودی از آن حذر کردی و اگر یکی از آنها
 یا کمترینک منتهی از آنحضرت در کار استعدا کردی که در ادای کار او بستی و آنس رضی الله عنه که خادم آنحضرت
 بود میگوید و الله آنحضرت بیچاره مرا غمخورد که چرا چنین کردی و چون گاهی تقصیر میکردم و یکی از اهل بیت
 مرا سرزنش کردی میفرمود آن حضرت علیه السلام بگذاردان مسکین را که شست آبی چنان بود آنحضرت در
 سر نبودی بهنگام خواب اگر فرس زردی بر آن دست راست فرموده بر سر من خواب کردی و قبل از خواب

آن حضرت علیه الصلوٰۃ والسلام حق تعالی در توبیت در سفر اول گفت کرده که محمد رسول الله بنده برگزیده من است
 نیست تند خود و سنگدل بانک زنده در بازار باجری بدم بدی بکنم بلکه عفو فرماید ولادت گاه او مکه است
 و هجرت او بنده و بادشاهی او در ملک شام لشکر می بندد برگرد او و اصحاب و محافظان قرآن اهل علم اند
 و ضو دست و پای شوند و بچنین گفت او در انجیل مذکور است انبی و از جمله اخلاق آنحضرت این بود که در
 گفتن تقدیم کردی چون کسی برای کاری پیش آنحضرت آمدی تا آنکه او خود برخیزد بسوی او متوجه بودی چون
 کسی از گرجی دست آنحضرت گرفتی خود دست او را نداشتی تا او فرو نگذازد و در مصافحه یا ران نیز تقدیم کرد
 پیچ دست گرفته بر دوش فردی و این نشان کمال محبت و الفت است چنانکه در حدیث آمده صاحبم اخذیده فاشکبه
 یسند قبضه بر فاستن نشستن آنحضرت بذکر آبی بود یعنی در هر دو وقت یا الله یا کریم مانند آن از اسماعیلی
 بر زبان آوردی تا معنی آیه کریمه الذین یذکرون الله قیاما و قعودا علی جنوبهم متحقق شود و مسلمانان دین بابت وی
 آنجانب کنند و چون یکی از بندگان خدا برای حاجتی نزد یک آمدی آنحضرت در نماز بنوی در نماز تخفیف کرده
 اندوی پرسیدی چه کار داری پس از ر واکردن حاجت او باز در عبادت الهی مشغول شدی و اکثر جمله آنحضرت
 از برداشتن هر دو ساق بود و از ابدیت خود می گرفت و بر سرین مبارک می نشست و مجلس آنحضرت از محاسن
 جدا و ممتاز نبود یعنی هر جا که گنجایش بودی شمی مطلب یکصد ر و صد را طلب نمی کردی زیرا که آنحضرت از
 تکلفات زما تبری و نیز ار بود و میفرمود شر الاخوان من تکلف لک یعنی بدترین مردم کسی است که تکلف را
 در دو کجای آنحضرت بسوی ران خود پا دراز نموده اگر آنحضرت رو بقبله می نشست و چون کسی بر

طاقات آمدی نگیرم او میکرد و جانم و دای خود برای او می گسترده اگر چه از خویش آن بیاران برادران من نبود و او را
 بجد و کد میفرمود که بر آن نشیند و هر یکی را نیت به توضیح دادی و اگر او در قبول آن قائل گردی بر یکجندی می گذارنی
 تا آنکه بر آن نشیند یا بگوید چون کسی از نزد آنحضرت علیه الصلوٰه و السلام رفتی یقین دانستی که دیگری مثل او پیش
 آن حضرت ایستاده و معزز نباشد و مجلس آنحضرت مجلس جلال و شرم و تواضع و امانت و دیانت بود یعنی
 امر که خلاف شرم و حیاء و دیانت بود مثل نزل خنده و غیبت و نیمه شکایت در مجلس کسی نپذیرد و محتاج
 در قرآن شریف فرموده فَمَا رَحِمَةَ رَبِّكَ لَمْ وَلَوْ كُنْتَ فَظًا عَلِيًّا فَلَا أَفْعَاوُ مِنْ جَوَلِكَ لَيْتَنِي
 رَحِمَهُ أَلَيْسَ نَزِمَ شَدَىٰ فِي رِجَالِ بَنِي كَانٍ وَكَرُمِي بُوِي تَنْجُو وَنَسْكَدَلْ هِرَازِنِي رَمِيدَ نَدَوَ بِرَاكِنْدَه مِي شَدَ نَزَامِ
 تو آنحضرت علیه الصلوٰه و السلام در یکجستم آمدی و زود شادمان شدی در مجلس شریف حاضرین از فوطا و اب
 بلند میکردند و چون زبانی خود بر خاستی این دعا گفتی بِسْمِ اللَّهِ مُحَمَّدُكَ أَشْهَدُ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ اسْتَغْفِرُكَ
 و اتوب إليك و می فرمود که جبرئیل علیه السلام مرا این کلمات تعلیم کرد خداوند ما بنده گان را توفیق پروری بریت
 و عادتید عالم صلی الله علیه و آله و سلم که است کن این باری رب العالمین حکایت روایت است از ائمه معصومین
 علی ابن ابی طالب کرم الله وجهه که چون دختر حاتم را در اسیران قید می نمودند پیش آنحضرت علیه الصلوٰه و السلام
 حاضر گردید گفت یا محمد ان رایت تخل عنی ولا تشرمت لی ایاها العرب فانی بنت سید قونی ان کان لی کذا و کذا
 یعنی یا محمد اگر میخواهی مرا از بندر ماکن از خرابی من قبایل عرب را شاد کن زیرا که من دختر سید دارم خودم
 پدر من کر سنه را طعام داد و ابقای عهد کرد و اسیران از بندر ماکو می بیج سالی را خودم نکردی و سلام

رواج دادی بن دفتر خاتم طائی ام فرمود ای دفتر اینک لغتی صفات مسلمانان است اگر بدو تو مسلمان بودی بن برو
 رحمت آبی فرستادی یعنی رحمة الله علیه کتبی پس حکم کرد آن حضرت بگذارید این دفتر را که پدر او کار ام اخلاق را دوست
 میداشت حق تعالی نیز کار ام اخلاق را دوست میدارد و او بوده بن بنیار که حاضران مجفل بود عرض کرد یا رسول الله
 حق تعالی کار ام اخلاق را دوست میدارد فرمود بلی و قسم بخداوند یک جهان محمد بدست قدرت اوست و او
 نشود و در پیشگاه مکرر کینه نیک خوب بود کذا فی احیاء العلوم بدانکه چون سید را بر یکی از اغنیاء اهل دنیا که مسلمان
 از روی اشتراک لغت عرب طلاق کند درست باشد چنانکه از حکایت دفتر خاتم و سخن او معلوم پس درین صورت
 سیادت بر دو نوع بود دینی و دنیاوی سیادت دینی مختص بفرزندان علی بنی فاطمه رضی الله عنهما باشد و سیادت
 دنیاوی عام بود که هو الظاهر خدا یا بختی بنی فاطمه را که بر قول ایما بنی خاتمه را که دعوت مردم را بقبول فرمود
 و اما آن رسول از رسول پیغمبر فرستاده خاص آبی برای دعوت خلق با کتاب آسمانی که قرآن شریف است و
 فرق در میان بنی و رسول آنست که رسول صاحب کتاب بود و بنی اعم از رسول است که صاحب کتاب بود
 یا بالهام و وحی و تبعیت رسول دعوت کنند و آن شان جلالت شان این اسم رفیع المکان آنست
 که حق تعالی با نام خود بر عرش ثبت کرده چنانکه پیش ازین مذکور شد و دیگر اینکه اقوال این صفت بدن
 تصدیق آن بدل دلیل آن اسلام بود یعنی کلمه لا اله الا الله محمد رسول الله بزبان گفتن و بدل تصدیق
 کردن از ضرورت اسلام با و چون این رسول ختم المرسلین است منصب است او از سایر مرسلان رفیع تر بود
 و رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم که پیغمبر آخر زمان است سخن از لوح کبریا آموخته و با خلاق الهی سخن نموده

و این

چنانکه در است است از سعد بن بشام که از عایشه رضی الله عنها پرسید ای ام المومنین بخل رسول الله چگونه بود
فرمود یا قرآن بخوانی گفتیم بلی فرمود خلق آنحضرت مطابق قرآن بود حق تعالی آن حضرت را بقرآن تعلیم کرد بشر

قوله وعظم شأنه هذا العفو دام بالسر وقوله ان الله يامر بالعدل والاحسان ايتا ذی القربی وینبی عن العیسا

والمکر والبنی الایه وقوله وواصبر وصابرک الایه وقوله وواصبر علی ما احابک ان ذلک من عزم الایه

وقوله وفاعف عنهم واصفح ان الله يحب المحسنين وقوله وقل الله اعلم وقوله وقل الله اعلم وقوله وقل الله اعلم

نیکو کن چون ندان مبارک شهید شد خون بر سر شریف روان گشت آن حضرت علیه الصلوه والسلام خون

بست پاک میکرد و میفرمود چگونه گایاب شوند تو میکردی سوال الله را بخون نگی که در حال کایه او محض بود

بوسی الهی که بر است پس حق تعالی می فرستد و لیک من الامر شی یعنی ای محمد در مشیت الهی ترا داخل نیست بر محنت

وایضا صابر باش زبان شکوچ در آنکه در مثال این بادیه خطاب خاص با خطاب بومنین در قرآن بسیار است

اول این تعلیمات آن خلاصه موجود است تا از فیض انعام قدسیه او دیگر بندگان از خواص و عوام بهره ور شوند

پس آن حضرت تعلیم اخلاق از قرآن یافت و مسلمانان از حدیث و پذیرا و ادب آموختند لاجرم فرمود علیه الصلو

والسلام تعالیم کلام الاخلاق یعنی آدم من تا نام کم کلام اخلاق را پس از آنکه بنیت علیه الصلوه والسلام

ترغیب و تحریض فرمود بندگان را بسوی تهذیب اخلاق و ترک نفس چون آنحضرت در حسن اخلاق ممتاز شد

حق تعالی در فرقان نشانی او کرد و گفت ای محمد تو بر خلق بزرگ قایم شدی کمال عنایت الهی ظاهر گردید

که خود آنحضرت را ادب آموخت و ده و آن خلق نیک که نعمت خدا و است بذات رسول کیم هست میگرد یعنی این

خلق کو با صفت خاص اوست آری بادشاهان بلندبخت چون چیزی کمی می دهند آن عطیه را از نیابت خود نمی شمارند
 بلکه از آن عیب و عیب نمی اندازند این هزمت عظمی و رحمت بکبری از خداوند در باب سوال کرم و عجب و معجزات
 در قرآن مجید بر بدایت و ارشاد سازندگان اعظم از مومن و کافر و عالم و جاهل و طبع و عاصی آنحضرت علیه الصلوة
 و السلام را با این صفت جلیل القدر یاد می فرماید تا در منصب رسالت او کمی شبیه در دل نماند و منت آنحضرت را
 که در کتب کثیری مذکور است باین صفت مطابق باینند قال الله تعالی و اما محمد الا رسول البصا قال محمد رسول الله و الله
 محدثه و علی الکهار و البصا قال ابن الرسول بانزل الی من ربه و المؤمنون و البصا قال ما انعم الله علی محمد و ما
 نهانکم عنه فانه هو و البصا قال ابن الطاع الرسول فقد اطاع الله و البصا قال ما کان محمد اباً احدین من جملة کما و لکن
 رسول الله و احکم البینین و امثال این آیات بسیار است و فایده این تذکره بصفت رسول مقبول آنکه است
 دعوت که اهل کتاب نپذیرفتند و دلایل نبوت و رسالت که کما لا و معجزات آنحضرت علیه الصلوة و السلام پیدا
 نگاه کرده بروی ایمان آرند و بدین اسلام که ان الدین عند الله الاسلام در قرآن فرموده اند شرف شوند
 و امت اجابت که اهل سنت و جماعت اند بر لقب مشهور خود نظر نموده من کل الوجوه پیروی شرع و سنت
 آنحضرت علیه الصلوة و السلام کنند چنانکه سلف است که درین زمانه آثار سنت رسول مختصاً بر صلی الله علیه و آله و سلم
 ستور گشته و انواع بدعات و عبادات و عادات و افواج یافته و شوق آن در دلها تلکین شده حالانکه در احادیث مشهوره
 بزرگ بدعت و اتباع سنت بحال آنکه حکم کرده اند و کل بدعت ضلالة فرموده اند و این کلیت در بدعتی غیای
 باید کرد که از نفع دین و فایده دنیا عاری باشد یا قهوه العارفين شریعت پناه مولوی محمد مصطفی الله المحی طیب

برالدوله قاضی الکما از جمله تعینات فیض آیات رساله کلام هدایت در دوشترک بدعت کما فغوبی در مدراس کس وطن
کاتب المحروف است نوشته اند در افان شهرت یافته و درین بار هم موجود است الحی کنایست بغایت مفید اگر بدست آید
ملاحظه فرمایند و توفیق عمل از خدا طلب کنند ای برادر حق تعالی از شترنک راضی است و محمد رسول الله از بدعت ناخشنود اند
و شوق بدعت را در حدیث شریف بغداد است تعبیر فرموده اند کما قال علیه الصلوة والسلام من تسبک بسنی عذنف و

زیریں

وہابیہ کی طرف سے

از نزدیک خود را کنار طبق و آنگاه به نخست خوردی و گاهی نخست چهارم مد گرفت و از دو نخست نخوردی و فرمود
 که به دو نخست خوردن گار نیهان است بخورد و آنحضرت علیه الصلوة والسلام مان جو را که آرد آن ناخنچه بود زیرا که در آن وقت
 پرویزین رواج داشت و بخورد و چهار را با خنجر با یک دست ترین فلک که نزد آنحضرت خرمای تر و خربزه و انگور بود
 و خوردی خربزه بماند و شکر و گاهی نیز با خنجر می خوردی و هر دو دست خوردی و روزی خرمای بدست راست خورد و تخم
 آن در دست چپ نگاه داشت که سفند داده را که از افا پس شاهره کرد آنحضرت بسوی آن حیوان خوردن گرفت
 از دست مبارک آن تخم را دو داندست راست خرمای بخورد و چون فراغت یافت آن جانور بیک دست و گاهی بخورد
 با پوست دور کرد و خوردی و قطرات شیر و انگور بر پیش مبارک همچو دانه مردار بدین نظر آمدی و آنگاه غذای آنحضرت آب
 و خربزه بودی و امیز کردی شیر با خرمای و فرمودی که این غنای الطین نام دارد یعنی دو و اطیب آنحضرت گوشت را دوست
 داشتی و فرمودی که گوشت قوت سماعت زیاده بکند و بی الطعام در دنیا و آخرت و اگر بن از حقیقا سوال کنی
 که هر روز من گوشت خورم و از قبول فرماید و بخورد آنحضرت شریک با گوشت و کدو و دوست داشتی آنحضرت
 که در او فرمودی که این غیر شجر برادر من یعنی علیه السلام است روایت است از عائشه رضی الله عنها که آنحضرت
 علیه الصلوة والسلام حکم میکرد که چون نان خورش تیار کنی زیاده بکنی و در آن کدو را زیرا که کدو مقوی است
 و بخورد آنحضرت علیه الصلوة والسلام گوشت پرنده که آنرا صید کند اما خود برای صید کردن زلفی و لیکن حکم
 کردی که از پرنده صید کند چون آنحضرت گوشت خوردی سرسبوان نمکون نکردی بلکه آنرا بسوی مان برداشتی و
 پرنده را به گریز می خورد و آنحضرت مان را بوعن و دست که سفند را دوست داشتی و نیز نه زاده دست داشتی

و در کربخت خوردی و فرمود که هر خوب نامخوش است و قسمی از نما که عجمه نام دارد دست داشتی و دعا کرد و برکت
 آن فرمود که عجمه میوه بهشت است و شغای هر و محضت و از میان برینها کاشنی و با روح و خرفه را دست داشتی
 و کرده که سفند نخوردی زیرا که گدازگاه بول است و از اجزای کسند هفت چیز نخوردی و اگر انشین مثانه قلیه غده و کلاه
 یعنی فرج و خون نمیزد آنحضرت سید پیاژ کند با برکت بوی بد دارد و گاهی مذمت طعام نکردی اگر پسند است
 خوردی و الا ترک ادی دیگر خوردن کان از خوردن آن باز نداشتی نیز و آنحضرت سوار و طحال یعنی سیر زفا
 آن هر دو برابر است خود حرام نکردی و سید آنحضرت صحنک را بعد فراغت از طعام و میفرمود که پس سید
 برکت دارد و آنحضرت با بسیار سید دست پیش از لیسیدن از دست مال صاف نکردی و فرمودی که خداوندی که در کلام
 آنحضرت برکت است و بعد فراغت از طعام این دعا گفتی اللهم انی اطلب منک الطعمت و شبع و یقوت و اربو و تکلم
 غیر مکتوف و لا موع و لا مشغی غنه یعنی بار خدا یا شکرت مرا ترا طعام داد و سیر کردی آب نوشاندی و شاد کردی
 شکرت مرا ترا شکری که بعد از آن کفران نعمت نبود و از آن باز مانیم و چون آنحضرت گوشت و نان خوردی هر دو
 خوشی و بقیه آب بر سر آمدیدی و می نوشید آب سه دفعه و در آن سه بار بسم الله گفتی و در و فیه سیم بار الله
 گفتی و آب بکیدن و تخرج خوردی و یکبار یکی را نخوردی و گاهی یکی را خوردی و در او آذاب دم نکردی بلکه کافران
 تفرس از آن گذاره کردی و می داد آنحضرت علیه الصلوٰه و السلام بقیه آشام خود که یکبار است آید و اگر اینها
 بجانب چپ سر و صواب تبه بودی بصاحب طلب است گفتی سنت این است که در دویم نماز اوقات پنج نماز
 ایثار کنم نفی نزد آنحضرت علیه الصلوٰه و السلام شهادت میهم اینجاست آوردند نخورد و فرمود این در شربت است و در

بسم الله الرحمن الرحيم

و اهل جن هم نمیکوم و لیکن منجمو ام افند را وی ترسم از حساب خرت بفضول دنیا و دوست دارم تو اضع را نیز بگو
چون کسی بر آید تو اضع کند تعالی او را سر فرازی بود آنحضرت در باب سوال طعام نجی داشتی اگر باطنه طعام
میداد و بخوردی هر چه پیش می آورد و غذا را قبول کردی گاهی بی تکلیف دادن با نهان خود طعام و آب از دست
مبارک گرفتی و خودی بلای این همه نوازش از انار حمت و دست رسول الله ص حمت و مهر با
برامت بکام و لاد آدم که در دنیا بهدایت از تباهی هلاک نگاه دارد و روز آخرت از دوزخ و عذاب الیم
و از اندوه و بخت بهشت رساند و بی رحمتر آمده چنانکه اجد ازین ملک شود انشا الله تعالی و حق تعالی در قرآن
مجید میفرماید انار سنناک رحمة للعالمین یعنی ای محمد صلی الله علیه و آله و سلم ماوندیم ترا از هر رحمت بر سایر مخلوقا
یعنی آدمیان و جن و حیوان و طیور هر که جانی در وحی دارد و پیش ازین شیرت رفیع دلائل حمت او صلی الله علیه و آله
و سلم مجمل نموده روایت است که چون جنگ حکم فخر بر بر طغیان آمده بعضی از اصحابی که باراکشند و خود
آنحضرت را خروج کردند و قریب بود که لشکر اسلام را شکست دست دهد یا ان عرض کردند یا رسول الله
کن بدرگاه الهی که دشمنان مقهور شوند و فرمود مرا برای عای نفرساده اند بعد از ان که خلاف داده یا ران
و عای بخشایش آن تمکانات با حسن معذرت عرض کرد والله انهم لغفرو لغوی فی ابد قومی فانهم لا یعلمون بار خدا یا بخشش را
قوم را و اوهان را نیز از انکه اینها نادان و بی خبر اند و در باب کمال رحمت آنحضرت آورده اند که در هیچ وقت و هیچ
مقام مرتبه که از یاد و سوزن آن فرمود در که و مدینه و ذمه و عرش و مقام قافح سین ایشان را بخوبی یاد کرد و در شب
سراج به هم عرض تجتبه فرمود السلام علینا و علی عباد الله و فرمود اور میدان قیامت در عالمی که انبیا

اولو العزم از بهر محشر نفی گویند خود امتی امتی فرماید شفاعت کند روایت است که بعضی از اصحاب
 بدرگاه رسالت مآب عرض کردند یا رسول الله تو پناه عالمیان امت هستی چرا در شب معراج اینان را فراموش
 کردی فرمود که آن مبرید که من غافل نیستم خود میگردانم من این را در عین داخل کردم آری از غفلت نیست
 العالین لطف و کرم بعد نباشد قیم کفایت اول تشدید یابی مکره کما بهاد و قیام کننده بر سر انجام ربه
 و بخشایش آنها و جاستن آنحضرت برای انجام حاجات و کار سازی خدای تعالی و تخفیف کردن در نماز در سیر شریف
 مذکور شد و فردی محشر پیش از همه سر بر آوردن آن سرور از قبر و بر جاستن آن سرور در نماز و بر محض رازی تدبیر کار
 و در ماندگان و عرصه قیامت با که خواجده از ملازمان درگاه خود در هیچ حال بغیر آن نباشد چنانچه شب که میخواستند
 پراکنده جمع میکنند تا خارج راه نشوند و آنحضرت نیز بر این امت خود را که سبب فرط و تفریط با حال بر ایشان
 جمع کرده بکام دل رساند بجامع فراهم کننده احکام شریعت با اسرار طریقت یا جامع صفات شریقی صفات
 الهی که در اصطلاح صوفیه از این جامع گویند یا جامع جمال صورت و کمال معنی یا جامع طباطبای طهارت طهارت
 یا جامع احوال قبض و بسط یا جامع ملک و ملکوت یا جامع شیری مقال و سحر حلال که حدیث آن بن البیان کمر
 بران دال است یا جامع علم و عمل و خوف و رجایا جامع جوامع الکلم که حدیث او بیت جوامع الکلم بران دلالت
 یا جامع فضایل و خصال جدا گانه که بنیاد داده یا جامع اصداد صفات مثل صدق و حب و حلم و غضب و زهد و شجاعت
 یا جامع جماعت و عبادات مثل صلوة و حج و جهاد و سبیل الله که کلام لای از نظام علیکم یا جماعت و عبادت
 ناطق است و الصلوة جامعه و وثیقه و اثنی یا جامع فقر ظاهر و باطن یا جامع تدبیر معاش و معاد که از کبر

عالم

جامع

و ترو و افغان خیر الزادہ تقویٰ سوسنی آن لالت یکند و حدیث لی سائند وقت لایسنی فی ملک مترب لانی مرسل ازاد
 خبری هم و چو درین جامعیت آنحضرت را کامل نماند که نام پاک و معتقد است از اتفاقا بمنجی پوری کردن یعنی
 در پرتو پیران آئیده یا اقتدای احکام الهی کننده روایت است که آنحضرت علیه الصلوٰۃ والسلام در مساجد می گفت

تاریخ

اللهم من خلقی و خلقی با خدایا ینک کن صورت و شیر مراد نیز میگفت اللهم جنبی منکر الاطلاق با رخداد و در ارم از
 دنام اخلاق احسن تعالی دعای آنحضرت را اجابت فرمود بکلمه ادعوی استجب کلمه پس نازل کرد و بران حضرت قرآن را که
 بدری لایعین صفت است پس تلاوت و تبحر این کتاب آنحضرت همدیگر کامل الادب مقف بمعنی
 مشتق از تفاهات و تفاوت بمعنی کرم و لطف کذا فی مدارج النبوة و حدیث آمده که فرمود آنحضرت انما المقفی کما فو
 بعضی بفتح فاء گویند و علماء دین گویند که اگر چه در عالم شهادت وجود آنحضرت علیه الصلوٰۃ والسلام بعد کا دنیا

در مجمع

صور گرفت اما در عالم پیش از بمرد موجود بود که حدیث اول ما خلق الله نوری و حدیث گشت دنیا و آدم
 بین الماء الطین سوان اشارت می نماید رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم نیز از ما و بیکار طلب عالم بفتح اول و کسری

تاریخ

جمع طحی بمعنی کارزار احوال غرض آنست که در کتب سیر مذکور است گویند که آنحضرت را بست و هفت بار اتفاق رخا به
 و بیکار با کفار با کفار افتاده و به نفرت الهی قیامید لشکر ملائکه مطهر و منصور شده اند و بعد و قاسم عالم صلی الله
 علیه و آله و سلم صحب باب علای کلمه الله چهل و هفت بار با اهل کفر و اعدا که سر بشویش فساد برداشتند جنگ
 کردند و آجیا العلوم آورده که آنحضرت علیه الصلوٰۃ والسلام در شجاعت نظیر خود نداشت روایت است از
 امیر المومنین رضی الله عنه که چون در جنگ را آتش حرب شعله زن شد مادر پیشو آنحضرت پناه می جستیم و او به

ما قریب تر بود با دشمن در آن روز کسی مثل آنحضرت در جنگ داد و استیجاعت نداد و آخرا آمده که آنحضرت پیش از
 آنجا جنگ عاشقش بودی چون قتال در میان آمدی بر میان دی می مردانه در مرکز جنگ قدم نهادی و داد مردانگی داد
 و یک که از نماز یک آنحضرت ایستادی و اولدیر ترین مردم سید الشیم زیرا که آنحضرت دیر اند بر دشمنان می دوید
 از روزگار آنها می برآورد و روایت است از عمران بن حصین رضی الله عنه که در جنگ اول آنحضرت شمشیر زدی
 در آخرا آمده که چون شرکان در جنگ پیرامون آنحضرت حلقه میکردند از مرکب فرو دمی و فرمودی انانی
 لا کذب فیما بین عبد المطلب یعنی من پیرامون بر حق و من ابن عبد المطلب امیر آن روز کسی در میان اصحاب
 آورد ترا سید الشیر بنظر نمی آمد رسول الله آخر پیغمبر که رامت و آرام بخشد حق تعالی امت مر جوره آنحضرت را از
 مشقت و سختی که در ارم انبیای پیشین بود معاف داشته مثلاً بریدن بازوی کسی که گناه از او صادر شود و یا قطع کردن
 پا هر چون نجاست بآن رسد که در امت موسی علیه السلام و غیر او این حکم شده بود و ظاهر است که در شریعت
 پیغمبر علیه الصلوٰه و السلام از این گناه مشقت مالا یطاق تکلیف نداده و آنحضرت را وسیله نجات آخرت و دو
 جنت ساخته اند و در شریعت شریف سنت سینه او سهواً سانی در اکثر امور یافته میشود و ای بر حال آنکه امیر
 گذاشته در پی دشوار و دو اعتدای آن مقتدای انبیاء که لو کان موسی حیاً لاتبعنی وصف حال است
 شک عار دانسته در دنیا اسیر محنت و بلا و در عقبی مورد عتاب حق تعالی شود و در شرف و آفتاب
 امتثال سوال آخر جهان حکم فرموده ما انکم الرسول محمد و ما بانکم عننا نتهوا چنانکه در حدیث و احادیث
 علیه و سلم لا مذکور شد آنرا بر بهمت باروان الرشید که مرشد بود و

در جنگ

باوصف غیظت و شای عمار گفت که اگر مبر فرزند رسول یعنی زهرای توانی حاصل باشد و گدایان خیرین
 انده دم زیادتی نکند تا فرق باشد میان راون مسکین و سید المرسلین صلی الله علیه و آله و سلم بی بد چشم گشت
 و بین که این چه حکایت است دیگر که در فضولی مگردانچ خیال مسکینی که در اتباع سنت کسرت و شان آیین سوا
 از طرف شیطان است و از درگاه رسالت پناه که رسول الله صفت خاصه دوست و مکران و اگر کردانی
 در سر کردانی و پریشانی دایما بانی و از کمال ایمان محروم شوی کامل موصوفه بصف کمال در همه چیز تا و بزی
 نقصان خوبی سیرت و حسن رخ زیبای کجی همه بر وجه کمال است کمال کفنی تا بدانکه سرور عالم صلی الله علیه
 و سلم از بهر آن کامل شد که به تکلف و مخرفات دنیا و کمی در آن نقصان دین است نگاه نکرد و دست آخرت را
 بر دولت سیرج ازاله دنیا که نزد حق تعالی برابر پرشده هم نیست ترجیح داد و از کمال عقل و دانش آنحضرت چه پری
 که حق تعالی خود در حصار عقل بان حضرت بخند و در یک حصار سارندگان را آدم تا این دم بر سیل اشتراک بهره و بی
 حاصل کرده اند این گفته شد مضمون حدیث شریف است چون خسار و بالا باغبان دیدن بزرگ بر کند و بر دواز
 صنوبر اگر کسی نیاید علم فلسفه و مفسطه خواهد که گوهر دانش آن دریا علم را بر آن نظر سنجیدگان ار و حاصل
 اینست که عقل و دانش سید عالم بالاتر از آن است که گاهی در ذهن حکما و علما ظاهرین گنجد و گاهی حکمت ایمانی
 که عمار بانی اند بهدایت الهی برخی بآن پی برده اند از آن کان علم و مخرفی دانش استفاده کرده بسوی حق تعالی
 پرداختند و اکثر متوکلان مجالس آنها مشتمل بر قال الله و قال الرسول بود یعنی خدا و رسول چنان فرمودند و امر کردند
 و بشدت دادند بدانکه حکیم راست گفتار و درست کردار را گویند و در حقیقت این وصف کجی را زیبد که از

عقود

در هیچ
حکمت
موجوب

اصول فروع شرع مکتب کلام بود و از عقاید باطله و مذق و الحاد و فساد و زمام اخلاق خود را نگاه دارد و
 بنوعی حکمت ایمانی و دقائق شرع صاحب حج الشکالی که منبعی و ارسد و پیر و یکی از ائمه مجتهدین باشند و تابع بود و
 نگردد که آیه کریمه مختلف من بعدهم خلفه انصاعوا و اتبعوا الشیوخ عرف یعقوب غیاث از خزان محال کان صلوٰه و
 گرفتاران ام مناصبی و طایبی خبر میدهند چون حرفی بپزند که حال سوال است یا لا مذکور شد اکنون بدانکه آن مقبول بارگاه
 ذمه الجلال با وجود فضل و کمال در کمال اجتماع در روحانی میثاق بود از روی سکام اخلاق کمال تواضع اختیار کرد
 با وصف سرور بیاید با افراد امت برادرانه معاشرت فرموده چنانکه در لفظ سید برخی از جلال خضایل
 و فضایل آن نیکو شامان را برین دلائل مذکور شد و فزونی است دلیل سبک روان کمال که چون سوار بر نزل رسد
 پیاده شود با روایت است که وقتی بعضی از اصحاب را باراده بخود برگاه ان سید است جدین
 صلی الله علیه و آله سلام کرد و فرمودند هرگز خیانت نکنی اگر سبیه از دینی بدی دست بسوزد هرگز حکم نمی که زمان
 شود بران خود را بجه کند و نیز حدیث ان عبد الله بن عمر و اگر تموا احاکم انی پرستش کنید خدا را و اگر ارام کند برادر خود
 که مراد از ان در اینجا ذات پاک سید عالم است که کمال تواضع معروف بود و تواضع نکردن فرزان نکوست
 که اگر تواضع کند خوبی دست و پا از اگر تموا احاکم سزایا و حکمت یزدانی می توان دانست که بسوی اتباع سستی
 که فی الواقع در ان ارام آنحضرت است تسلیم به لطافت هفته زیرا که تارک سنت با وجود نقصان دنیا و آخرت
 در مواخذه شدید سبب تقصیر شان رسالت فزونی قیامت گرفتار آید که در حدیث شریف آمده همه زندگان گنجا
 است من بر پشت در آیند مگر آنکه با کند پرسیدند یا رسول الله کیمت آنکه با کند فرمود من که در جمعه

ابی بنی الحکم رحمه الله است هرگز نکند و پیشتر زود بلکه در عذاب دوزخ گرفتار شود و خود بانه بنهاد که برادر
 اسلام از قرآن شریف ثابت شده و انکار آن انکار بجا است باقی تعالی سورة الحج ایضا یا انا المؤمنون خوة فاطمه
 بین ابی الحکم و بنی مسلمانان برادرانند پس شکی نیست در میان برادران که ای خلاف افتد و در باب منع غیبت و بدگویی
 میفرماید ای صاحب حدیث که آن مثل لحم اخیر یا آیه دوست دارد یکی از شما که خورد گوشت برادر خود در حالیکه مرده است
 اینکه غیبت برادرش خوردن گوشت او بود و در احادیث آمده که آنحضرت علیه الصلوٰه والسلام در میان اصحاب
 خود که مهاجرین انصار اند مواخاه میکرد یعنی رشتہ برادر برادر قرار داد و در اکثر احوال میفرمود که برادر خود چنان کن
 و چنان کن ابن خیه المسلم و اخاک المسلم و عالم غیبت و خطاب را نشاء فرموده اند و بعد دفن است میفرمودند
دعوا لایحکم فانه الان یسأل بعضی عما ینکد و یلقین فایند برادر خود را که از مسکرو و کفر کنون سوال میکند پس هیچ چه
درین قرابت شکی و شبه نیست و ادای حقوق آن چنانکه در ادب الصالحین نوشته اند واجب لازم بود پدری و فرزندی
 شرعی را نیز در حدیث صحیح اصلی است سخنانکه آن حضرت علیه الصلوٰه والسلام فرمود الابا ملت یعنی پدران بر
فرزند می از اصحاب عرض کرد یا رسول الله آنها کیستند فرمود من کدک و من علقک و من زجک یعنی آنکه ترا زاده
 آنکه ترا علم آموخت و آنکه ترا دختر خود نکاح کرده داد و باز را نشاء کرد و خیر الایمان علقک بهترین پدران است
 که ترا علم آموخت در اخلاق جلای آورده که باین حدیث ثابت میشود که محمد مصطفی صلی الله علیه و آله و سلم
 نسبت بعلماست نسبت بسبب ایت و تعلیم علم دین حکم پدر میزبان دارد و تعلیم و تکریم آن سر را بجهت ابوت و حق پدر
 هم واجب است و باید دانست که موافق ترتیبی که درین حدیث مذکور شد اولاد بر پدر است و بعد از آن درجه پسران

این حدیث در
 صحیح بخاری

این حدیث در
 صحیح بخاری

و بعد از آن در جبهه پدین یعنی خسر است و از فتوی حدیث بلغه خیر الایما بزرگی استاد بر پدر ستاده میشود زیرا که پدر
 بشفت پرورش گرفته است و علم دین حسانی با خلایق آموخت **س** از خدا خواهم توفیق ادا بشی با ادب و محرم
 شد از فضل با چون کسی حقیقتی کمال دین دنیا بخشد جایز بر سر چشم آدمیان باشد **اکلیل** از سر برین مرتبه
 که با دشمنان و الا که هر برای زینت آنرا بر سر گذارند و چون ذات فایز البرکات آن اشرف موجودات آید
 عالم عزت افزائی مرده بی آدم شد باین صفت موصوف گشت **س** شده از بسکه قدر او کمالی همان بیای شد
 نام نامی بلکه حقیقتی بعضی سوادای فغان نام آنحضرت علیه الصلوٰه والسلام بانجام ساخته مگر شکر جان
 بردن تفسیر مضایق آورده که آن حضرت علیه الصلوٰه والسلام فرمود چون در کوه جرابو دم کسی می ماند اگر دو بطرف
 راست و چپ میامد ما چیزی بنظر نیاید و چون بسوی آسمان نگاه کردم در میان آسمان زمین فرشته را دیدم بر کس
 نشسته از آن هر س دل من پیدا شد بخانه آدم و کفتم جامه بر تن کن کنیدی بر جبرئیل علیه السلام نازل شد
 فرمود یا ایها المذکر تم فاندرو ربک فکر و شایک فطیر و الرجز فاجبر یعنی ای طایر در بر خیز و بر سران بندگان
 از عذاب آخرت و بگریه گوی خدا را و جامه خود را پاک کن از نا بودگی و از ترک و قیاس دور شو و بعضی از مفسرین
 در معنی مدتر گویند که مراد از دار نبوت و علمت رسالت است یعنی ای انگو جامه نبوت در برداری بر خیز و بکار
 حق شغول شو هر چه **س** کلیم پوشش لحاف در بر کنده در قافیه آمده که چون از زیست محی مرده در تن آن
 افتاد لحاف بر تن پوشید مقتضای همان نیات گذای خطاب کرده فرمود یا ایها المذکر تم فاندرو ربک فکر و شایک فطیر و الرجز فاجبر
 فاندرو ربک فکر و شایک فطیر و الرجز فاجبر یعنی ای طایر در بر خیز و بر سران بندگان

با کلیل

در کوه جرابو دم

در کوه جرابو دم

بقیع مصطفی و فخری است لسان شکر و قلب ذکا و داشت دلی زبانا الهی فاضل و خدی ظاهر که هر چه در این بیکر او در بیا
 عین عبادت بود چنانکه فرمود تمام عینانی و لایام قلمی بین خواب یکند چشمش نمی خوابد دلش می آید است که سخن از
 اصحاب سال کردند یا رسول الله سبب چه باشد که علامت پیری در بدن مبارک شتاب کرد و موی مبارک در سرش
 شریف زد و سفید برآمد فرمود چه گویم ای پسران که از مضنون سوره بود و واقعه و مرسله و عم متب، لون و اذان و کلمات
 که در آن بوقیامت و عذاب آخرت میگویند من پرشدم و قامت من و قنای طاعت طاف شده اینجا نماند
 صحیح انما افشاکم الله و التا کم له یا دیگر این عقده مشکل حل نشود یعنی آن حضرت علیه الصلوه و السلام می فرمایند
 حق تعالی از شما زیاده می ترسم و تقوی من از شما بمراتب افزون است و از ضعف عبادت حرات از آن حضرت مرتفع
 و پاینده بماند که در حق تعالی بنده گان بار سارا بباد الرحمن صفت بیاورد و از خود که را این اسم مبارک که ریاض ضاقت
 که از آن صفت ربوبیت خداوند عالم بر سبیل تخصیص و تمیز ثابت می شود معنی اینکه مالک نیست و انسان با و شاهی
 خدا بجلال و الاکرام که او را بنده گان اند حاضر و بنده گان در انواع انعام و احسان او مرتبت بلکه همه ذات
 کائنات پرورده و نظر محبت و احاطه کرده قدرت او بند و هر یکی از بنده گان را مانده و پرورده
 ساخته او است پس اگر چون بنده با صفات بر آستان او بپند می کرد و او را در دنیا نماند کند و دولت او
 فی الجمله قیامی باشد و در عقبی او را دولت ابدی دهند و در اینجا خدای تعالی فرماید که هر چه که آید
 اند و حق عبودیت بجا نیاورد دولت او را زوال باشد و در آخرت گرفتار آید که باید است که بگوید
 از بنده گان اند مجازی که عاقله طاعت رسول حق چون طاعت حق بود و من آنجا گرفته اند و چون بنده که

بیان حدیث
 سبب

میان صاحب شرب بود و شرب در تابع دار می خورند و گاری خدا تعالی و محمد مصطفی صلی الله علیه و آله و سلم بر دارند
 بجای آوردن حکام ایشان گویا بنی نازد و هر یکی را عبد البنی نام است و از بنی چنان ترسد که از خدا تعالی ترسان
 باشد و گوید که من غلام حقه که بگویم چنانستی المقدور در بجای آوردن حکم خود و خداوندان خود بگویم این بر طبع رسول
 خدا طاع الله خیر از من پس است فرمان بریت رسم و این را با در با غنچه کامل فرمان نیست و خداوند
 باشد و ندانم کمال محبت دارد چه ادا را مومن پاک عقیده شعار بدل و جان دوست ندارد و حبیب الله
 صلی الله علیه و آله دوست خدا و برگزیده بارگاه که پاک در کارخانه نمون ایجاد بکمال لاک لافقت الافا کملت
 آنحضرت است و قهقرو اعظم از فرشتگان عالم دوست یعنی همه زودست و حدیث گشت گزاف خفیه فاجبت ان اعرف
 فحقت الخلق یعنی حق تعالی می فرماید بودم من کجی پنهان پس خواستم که شناخته شوم و خود را آشکار کنم پس فریدم
 خلاص را مشرب بیدار ایشان آنحضرت باشد که در دیده عارف دو بین یک شاق کامل و دوست صادق بر همه
 عاشقان دوستان ترجیح دارد پس معلوم شد که محمد صلی الله علیه و آله و سلم حبیب الله و الله جل شانه محبوب رسول الله
 باشد و این برکت این است چه بگویم که بندگان خدا با اتباع سنت و پیروی شریعت او بدوستی و محبت خداوند
 شانه بهر سندهند چنانکه حق تعالی میفرماید قل ان کنم تحبون الله فاتبعونی بحکم الله یعنی بگوئی محمد صلی الله
 علیه و آله و سلم که شما حق تعالی را بدوست دارید پیروی من کنید حق تعالی شما را دوست نیز که دوستی خدا را
 دوستی و دوستی رسول الله و علامت دوستی رسول الله نیست که آدمی از هر جهت یک شود بصفت کان حقیقا
 معصوف که دوی بر دوی چون حق تعالی میفرماید الصلوة والسلام محبت فراوان دارد و او را دوست محبوب بارگاه الهی

حبیب الله

صفا

جان دوست

است تو چهره از محبت آنز و رویتان بجز خیر آن محبت خردم می باشی موافق حدیث لایئوسن احدکم حتی لو ان احب الیه من
 و مال و ابد و در روایت دیگر من غفره و ولده آمده حاصل معنی بیکدیگر ایام کامل موقوف است بدوستی آنحضرت علیه الصلوٰه
 و السلام زیاده از جان مال و اهل و عیال و فرزند باید که مومن دل جان خود را بر آن حضرت فدا کند و در تکریم و تعظیم
 ظاهر و باطن مقصود نماید لهذا حق تعالی سیف را به فرزند خود و توفیق و تعینی تو قیوم موجب ایجابی که اینجی بجا آید پس اگر کسی
 را پس کسی که از عباد شریع آنحضرت قدم بیرون نهد ترک دوستی او کن و با او حرف مزن و او را سلام مکن و ضیافت
 خانه حاضر شو که جز منتهیات شرعی چیزی نیابی و اگر چنان کنی اندیشیدن است که حق تعالی با آن حضرت نیکو تو گوید و نیکو
 تو چه دانی ای حبیب من این مرد بد نصیب که مادر دین ایجا کرده بود و بختی الله کلیم الله مرا از باطن او حکما را
 کرد و شب علاج با او صحبت و به کلامی گرم داشت و بجهت کلام انتساب نفی یافتن آن بیک یسعی نمی باشد و بجهت کلام
 الی عبده ما اوحی بر سر جبروت و ملکوت واقع شد و از معراج خود تخطی آورد که عبادان است او را به وقت از او تخطی
 نماز پنجگانه سحرابی سیر ملکوتی حاصل شود یعنی از درگاه رب العزت نماز را بجا آورد و کمال تخفیف کرد و اصل پنجگانه
 بود و از شفاعت آنحضرت عدد آن پنج قرار گرفت بی تخفیف ثواب یکم کل حسنه عشره است اما پنج بابا ثواب
 پنجگانه دهند قال علیه الصلوٰه و السلام الصلوٰه معراج المؤمنین یعنی نماز معراج است معنی اینست که این نماز چنان است
 که نمازی خود را از دنیا و دنیای و خطرات نفسانی باز دارد و نماز بخشوع قلب و تقوی دل رکنان که از او عبده یک
 کلام ترانه اثمارت بهمن نماز است و میان نماز اولیا در کتاب فتح الصلوٰه بخوبی نوشته و حقیقت این نماز است
 که از دنیا و آخرت کارنداری و در هر کار کاشفه مستغرق شوی که تحریر معینی نهان تواند بود و چنانکه گفته اند از راه

این
 جمله
 در
 حدیث
 آمده
 است

و ان شدم و دنیا و آخرت به دین سیرانند بخود و السلام علیکم ورحمة الله وبنیت که آن غازی که این
 عالم را بکار خود برگزیده بود در بارگاه که با بصفت فارغ البصر و ماطنی ایستاده ازین خورشید بیکان بی خبر بود چون
 بخبر رسانند و از هم عظم دین فارغ نشد و سرنگان امام و مومنان سلام بکنند تا معلوم شود که از جانب آسمان
 بطرف زمین پرتاب شده و نیز میتوان گفت که این سلام سلام شد و مانی و کامرانی است که از باران مانی که از زمین
 و آسمان که به ناپدید می شود و این مانت نماز است بقول بعضی از علمای عشق الهی است و مال هر دو یکی
 باشد ولی نماز را با عشق آبی که نارسیدن مشوق بر زمین نباشد و ذلت درگاه او را موجب سادت انکاشتن از هر یکی
 نیاید آسمان را مانت نخواست کشید و فرعون عالم من دیوانه زدند و چنین حکیم الله را که برین نکال او شنید
 منصبیت شایان باشد خاتم الکائنات خاتم الرسل ختم کننده پیغمبران رسولان که بعد از او هیچ نبی و رسول
 نیاید و در دیوان الهی جریه ارسال سل بوجود فایز الجود آنحضرت علیه الصلوة و السلام ختم کردند خاتم الانبیا
 و الرسل است و دیگران همچو جزو او چو کل است و از بی او رسول دیگر نیست و بعد از او یکس نیم نیست و جمعی نمند
 چنانکه در نفس الامر شرک با باری متع الوجوه است ثانی آن صاحب سبع الثانی نیز نامش بود با وصف تسبیح و آواز قند
 الهی که منحصر و غیر متناهی است از نوریانی و عقل مسلمانان توان گوی داد که در کار خدای دیگر درستی با این لغات
 پاکیزگی نتوان یا زیرا که در قرآن مجید در مقامات متعدده ازین علوشان مجید و اعلمای حضرت خیر الوری صلی
 علیه و آله و سلم خبر میدادند باینکه بعد از آنکه رسول من انفسکم عزیز علیکم ما بعثتم من رسل علیکم بالموئین رف
 بعد از آنکه بزرگداشت فرستاده از دواتهای شما یا بهترین شما که انفس بفرستاده بفرستاده است و قرآنی است و کرامت

کتاب فی الجواهر

کتاب فی الجواهر

بزرگ آنکه شما را در پنج انگشت هر دین در بر شما در باب مؤمنین خداوند را رفت و رحمت است بدانکه خدا را صفات و صفات
 باری است بر آنحضرت نیز اطلاق فرموده اند و در حیم از ان باب است و چون موجود دیگری مثل آنحضرت موجود
 بنود نیست رسالت از شریفان و نزدیک الهی پسند آمد بهر و بهر و کریم بهر و وفایم و سخن بهر و اینجاست که لطیف
 رمزی شریف بخاطر آنکه چون سوار آن حضرت علیه الصلوة والسلام شکل کشی و کشیده کار باقی نیست باید که سرشته
 از دست مذہبیم که آخر کار را کار بان کار فرماست و یک کار را در اختیار دست نشان کرد و انی انیک امر و موافقی مری
 او کار کنیم تا خود کار را بالا گیرد و کار از دست نرود و در نه چون خاتم کاران که با بخاری دنا بخاری کشد کار کار
 بگذرد از گفتار کاغذین راه کار دارد و کار پاره و صنعت و عبارت نیست و عبارت نیست در و عبارت نیست و تا در
 عاشق از صدر عشق خسته شود و نظر گاه رب العزت نشود که تا غنای المکرمه قلوب لاطل و در حدیث قدسی آمده و آیه ان الی
 اودا فلو اقرت افسد و با وجعلوا العرة اهلها اذله تمسک نیست یا مدام از خرابی خرابی تن زیاده و ریاضت بود و در
 دشمنان با ابلهین همیشه موافقی و سازگاری با ازینجاست که آنحضرت علیه الصلوة والسلام چون از غزوات
 بخانه می آمد میفرمود در جفا من الجهاد الا صغری الجهاد الا کبری ایما از جنگ کوچک بسوی جنگ بزرگ می رانند
 سوال کرد یا رسول الله جنگ بزرگ کدام است فرمود جنگ کردن با نفس که دشمنی می فرمود و دست اعدای مدد
 نفسک التی من جنیک فاین خاتم حکم الهی قدرت جان کشیدن نیز دارد و محیی زنده کننده مردگان شوق از
 احیا بمعنی زنده کردن و جان دادن و این صفت خاصه الهی بهر و وفای و خطی کافی برای اهلها مجر و خرق مادی
 بان حضرت علیه الصلوة والسلام کرامت فرموده اند چنانکه در شواهد النبوة و مدارج النبوة و معارج النبوة زنده

شریف آمده که فرمود آن حضرت علیه الصلوة والسلام ای مردمان من بدست خود کمر شاکر افراشته ام تا در آتش دوزخ
 نیفتد و شما عبادی خواهید که کمر آتش دوزخ باشید و این کنایه است از آنکه پناه و سایه کنی افراشته و از خطر استقامت شما
 من روگردان شده دیوانه وار بسو در کات دوزخ میروید آری رمانیده و از دست که از احوال آخرت بی خبر
 خبردار کنند و چشم دل با سر بصیرت کشد مگر کسی بیاد رانده امور آخرت از بخت و نشر و حشر و ثواب و عقاب
 و میزان حساب کتاب و نامساکی اعمال و بطراط و نعمات بهشت و انواع عذاب دوزخ و مانند آن که حکم الدین
 البصیر تذکره و مذکره آن سانس را فایده دنیا و دین حاصل کرد و او از نشنیدن آن بسوی حسن اخلاق و حسن عمل
 مایل گشت و در انواع معاصی و مناهی و فسق و فجور و زنا و شراب خواری استمال مسکرات و مخدرات چون بنگ و افیون
 و انواع لهو و بازی مثل قمار و بازی زرد و شطرنج که در مذاهب اربعه بجهت آن قائل اند خذرنه آنچه میگویند که
 امام شافعی رحمه الله علیه ما بین العصر و المغرب مکروه است و بادشاهان را برای تزیین ذهن باز میگذاشتند بازی داده است
 غلط است و قول مرجع است چنانکه غزالی رحمه الله علیه که شافعی الذنب بود میگوید که شافعی ازین قول رجوع کرده و قاطبه
 منع نموده است و نزدیک و نیز حرام است و جامع صغیر غانی آورده که اگر بازی شطرنج با شرط با حرام است با لاجماع
 و اگر بی شرط بود عیب است و آن نیز حرام باشد زیرا که در حدیث شریف آمده که بازی محقق موسی بن اسلم در چیزی
 سواری و تعلیم و شش و تیر اندازی و طاعت و بازی کردن با زن که در حق شوهر و آب و آینه فرموده اند به بازی در
 حق موسی حرام است روایت است که امیر المؤمنین علی رضی الله عنه بسوی جاثلیک گذر کرد که در بازی شطرنج مشغول
 بودند فرمود ما بینه التماثل التي انتم بها عاكفون یعنی حضرت امیر آن اشکال ظاهری یا اشکال انفسی انصاف قرار داد

نکته

نکته

زیرا که فی الغالب آن در بانی شریعت زمانه مذکور است غافل می شود و بخوان باطل هر چه بر زبان می آرد کذا فی نصایب العساکر
 آنکه بمحض شفقت از آقا آخرت آدمی بخیر و بد در دین و دنیا یا بود و کار بود و ناصیحت یاری و بند و بن سلام بین و رفع اشکال
 و قتل کفار و مدد کار یوسنان و در دنیا و آخرت می تواند شد که مراد یاری می رسد و تحریک باد و مسائل شرعی و مطالب فقہی
 غوامض شریعت و اسرار طریقت که تصحیح و تفسیر و تدوین آن بتعلیم و ارشاد آن سر سب نصرت و موجب فوز و فلاح شد
 و مشکلمها حل شد و امید مجتهدین از کتب سنت و سنی و دینی و خواه بدست آمد و هر یکی بغیر است ایمانی را بی طریق بشر
 گرفت و اختلاف آن بزرگان بحکم اختلاف الایمة رحمه الله است موجب سانی شد که اگر کسی مانده باشد و پیروی یاری
 بردی شاق کرد و احیاناً بلامتلفیق محض بنیت خیر از اجبار و علمای و عملا و اکلا و شر با دوا و غذا سخن نجا با جمال
 تفصیل آن از فقه معلوم کند بحکم من خدم خدم آنکی یاری و بد خدا تعالی او را بی شک مدد کند **منصور**
 یاری داده شده از حق تعالی در باب ظفر بر شکوای که است آن حضرت علیه الصلوٰة والسلام در دلباندا خضروا
 قت فوج اسلام و کثرت سپاه دشمن لغوج ملایکه تا یار کردند و از باد صبا و برج هم مدد آن حضرت فرمودند و می توان
 یاری که و حق تعالی آنحضرت را در باب سنت و ریاضت را و طریقت که عوارض شرعی التفات بسوی می نیا و معاشرت
 باز و اوج طهارت آن حضرت را از بندگی و عبادت و شغل ذکر و فکر و صوم و صلا و نوافل شب یعنی نماز و سجده
 نشد و همیشه تسبیح و تهلیل و تکبیر و تکیه بر زبان و هم بدل جان شغول بودی با وجود دولت دین و دنیا هیچ وجه
 از یاد سولای بی بردای نکردی و پیوسته از خودی و خود بینی چشم پوشیده بصفت سفر و وطن خلوت در غم
 تنفس بودی و از کمال توحید آن مرشد و عارف یگانه که اعانت و تائید الهی شامل حال و حافظ فعال او بود

مستند

منصف

کمال توحید

چنان دایت کرده اند که آنحضرت علیه الصلوة والسلام چون با ابوبکر صدیق رضی الله عنه در شب هجرت در غار کوه ثور
 نهان شدند و کفار پیرامون غار گشتند و میگفتند که محمد بن عبدالله علیه الصلوة والسلام با یقین اینجا نهان شده با ابوبکر از
 بهر سید عالم فکرو اندیشه داشت فرمود لا تحزن ان الله معنا یعنی تمکین میباش حق تعالی با ماست **ه** اگر کسی یکی از
 اهل معنی بتواند الله معنا را نظر کن با و چون موی کلیم را روز محنت پیش میارود ن بر او خود را فرمود ان معی لی
 سیدین یعنی با من پروردگار هستی قریب است که مراده است بنماید که اگر کار من کشاید پس سرور عالم را در
 عین محنت و بلا حضرت صمدیت مطهر نموده است بخلاف کلیم الله که انتفاعات او و ابلای بسوی نفس خود بود و نیز از
 نصرت و تائید الهی است که از رسول کریم صلی الله علیه و آله و سلم با وجود محویت در عشق الهی و وجود بخود کمالی
 غایت و جلوت کلمه که است را در و هم افکند مثل سبحانی ما اعظم شانی و امثال آن احادیث صحیح روایت نموده اند
 آری باده دولت مردان است و تا آنکه حوصله فراخ و ظرف وسیع نبود این قدر ضبط و احتیاط ممکن نباشد و
 انما الخی کفین منصور حلاج نشان عدم ضبط و اظهار اسرار ربوبیت باشد که راز ملک فاش کردن در عین محو
 بسوی خود نظر افکندن و لفظ انما بر زبان آوردن نزد صاحبان احتیاط و انبساط و باقر شهید که یکی از کلام
 دین بود میفرماید **ه** انما الخی کفین منصور تا وی نمیخواهد پاکدامنی چون بدولت میرسد کم میکند خود را پاک اگر چه
 فی الواقع کوینده این سخن شکل حلاج نبود اما بحسب ظاهر زبان آله تقریر بود و لاجرم بتمامه شریعت سخن او از معبود
 منحرف نموده از آن وقت تا امروز عوام اهل سحر رشته کار از دست داده بی معنی برده مرز کوی میکنند و
 از پند منصور دام فریب بافتند تا بندگان خدا را از کتاب الله و حدیث رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم بجز

در آن کم نیست و دومی نادر و دومی بر زبان آورده اند و عبادت و عبادت و در گذشته خود را بجای محمود شناسند
 و میدان را دارند که در مسجد ایسی که منی تحت ملائکه که با دم علیه السلام محض لغز آن بی دلیل است
 تمام خودی آن ملائکه در احادیث صحیح خبر آدمی با دینی حرام چنانکه در اسم الله آن خداوند فضايل بسوی آن شایسته
 فیه و الله الموفق چون تحقیق کسی را بچندین جوده مد و کند چنانچه است نکرد و کتب التَّحْمِیْلَ یعنی جزئی است و بعد
 الحظ عنایت در کتب سیر آورده اند که آنحضرت علیه الصلوة والسلام در دم و اسپین را از میکسیت کی انظار
 عرض دید و الله توجیب الهی بوده و اما آن توان جمع بود که با پاک است پس این که به وزاری در حالت حضرت
 سبب چه باور و اما بکلیت رحمة لائی یعنی سبب شفقت بر حال است خود کرد که مردم ندانم که فردا بعد از من الشان
 چه میشود و در غم جدایی من حال آنها چون بودای برادر که هر اشک محمد را صلی الله علیه و آله سلم در بازار قیامت بسیار
 دهند که در عقل و قیاس ننگی و آنچه شنیده که هفتاد هزار تن از امت در حوض آنحضرت بلا حساب و بخت روز از نجات آن
 و زاری عنایت باری خواهد بود اگر تو نیز به عشق آن محبوب الهی و غم جدایی او دیده را که هرگز کنی در نفس اشک او در
 بازار قیامت قدر و منزلت باشد **در** آخر که ز یاد خنده ایست و آخرین مبارک بنده ایست و از آثار
 رحمت بوده است که آنحضرت خلاص را توبه و استغفار را میگردانند و توبه و استغفار را میگردانند و توبه و استغفار را میگردانند
 کردند و از شماست کفر و معصیت بخایا فستند و میدان آنحضرت را توبه و استغفار را میگردانند و توبه و استغفار را میگردانند
 آشکارا آشکارا و غمی را غمی توبه کردند یا سخته توبه آدم صغی الله که با دینی گناه اکل و اینکه مردم در عتاب الهی
 گرفتار آمد و قراکنه با ندامت و پشیمانی بحال جانی و پریشانی تمام مدت دو سال او را سواد نکرد و توبه او بوسل

کتب
 نجی

کتب
 نجی

و بگفت نام سردار امام علیه الصلوة والسلام بدین قول سید چنانکه شاه عبدالعزیز رحمه الله علیه در تفسیر زیر در تحت آن گفتنی
 آدم من به کلمات آفتاب علیه شرف است و میتوان شد که بنی التوبه یعنی سید ملازم توبه باشند چنانکه در حدیث شریف آمده یا ایها الناس
 توبوا الی الله فان التوبه الیه فی کل یوم مائة مرة ای مردمان توبه کنید بدرگاه الهی زیرا که من خود هر روز صد بار توبه میکنم و بگویند
 است که این تمام آنحضرت علیه الصلوة والسلام درین باب برای طلب مغفرت ماصیات است یا تعالیم شیوه پسندیده اهل
 سنت و جماعت خواهد بود برای عرض توبه این عبارت اختیار کرده اند استغفر الله ربی من کل ذنب و خطیئة و التوب الیه و
 ادعای استغفار در احادیث بسیار آمده توبه از خلق کردن نشان حرص و تناسلی یا آن نباشد حسد علیکم یعنی از روی
 ایمان و اسلام شما چنانکه در آیه کریمه تعجباً که رسول الایه مذکور است و با بر این تمام شخص شفقت و رحمت باشد و از آفرین
 آیت انقبیل من اجل الاحسان الا انکست حقاً الی از اسمای حسنی و نام گرامی که رؤف و رحیم باشد با آنحضرت بخشد و ظاهراً
 که حرص آنحضرت درین باب از همه کلام اخلاق خواهد بود و لاجرم حرص آدمی در کمالی که از ان نفع خدای تعالی متصور باشد
 محمود بود و بگویم خیر الناس من نفع الناس ای امید جزا در دنیا و ثواب بی حساب در ابد خواهد بود اما حرص مفرط
 که از ان علماء از ان آخرت دست دهد این است که بخواهش مال و حب جاه پیش از اول و اول از کفایت کمال حقیقت خاموش
 شوند و بیاس خلق مخلوق بی رضای خالق و در امر معروف و نهی منکر تعقیب نمایند و تصور آینه فی انفس جان بسایه اگر کلام
 مرضی آقای خود سخن گویم از نظر داشت او غیثیم و جا که و منعب من و بدین یوقف کرد و و لیکن غافل ازین که چنین عالم را
 بنیست جاهل در روز مجر عذاب زیاده تر بود و زبان او بمقر اضل الشیخین بر بند کجا، فی الحدیث آیه که گوید کم خیر امته
 از حبت للناس ثم یرون بالمرء و تمهون من الشکر و صفت اصحاب رسول الله صلی الله علیه و سلم مایل شد

در تفسیر علی

تتمتع

وذلك فصل النبوة بين ريشا، واین سعادت کسی است که در آن عرض دنیا و دنیا پرستی بگوید دولت آخرت
 پروردگار و این کمال عالم سرفراز شود معلوم می شود که آنکه نبوت آنمان عرش کبری می شود
 و در شان نبوت طبقات زمین یاد آنسته شده پیش از انبیا و اصفیا و اولیا و ساز و آوازه آدم از اولین آخرین که مصطفی
 نبوت آنحضرت در کتابهای مذکور است و میتوان شد که معنی چنان بود که آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم کل سر سبد معلوم است
 که عبارت از ایمان نبوت است باشد زیرا که در کلامش هستی کلینی بیان می فرماید بین عثمان بن عفان و جعفر بن ابی
 نوحه را از رویا که هر دو خواب دیده اند درختی هستی سر در درختی از زمین حاصل آسمانی بفرج آورد و در معلوم است
 بحسب تعالیم او کسی این علم و عمل فایز نگشته که آنحضرت علم معرفت الهی بر روی زمین منتشر کرده و در ادای کار خلافت و
 فو که داشت نموده خلاصه سخن انبیک محمد مصطفی صلی الله علیه و آله و سلم اشرف معلوم باری عز اسمه و حضرت باری جل و اهل و
 افضل معلوم است آن علم باری بود از اینجا که فرمود که اگر حق تعالی را خلیل نکرده ای ابو بکر صدیق را خلیل نمی طلبید که و خدا در این
 دوستی یاران کو به صداقت یکتا باشند به از درجه زیاده تر است سبحان الله این چه تعجب و شرف و کمال است که حکم
 من کن الله کان الله خود را بجای تقوی که ده شایعین دنیا حاصل کردند و این طبع و روحانی از کمال عقل و دانش آن
 عارف ربانی خبر میدهم و هم کمال فضیلت و بزرگی امیر المؤمنین ابو بکر صدیق رضی الله عنه از آن ثابت می شود و فهمیم
 فهم و در سن و حد و شمس بلند آوازه و صاحب شهرت که پیش از ولادت و نبوت آنحضرت کس شهرت او در چهار
 سوی عالم نداشت و هنگام ولادت آنحضرت علیه الصلوه والسلام به طرف شرقی افتاد و کاف کسری متر نزل شد و کفر
 آن شکست و تبارک من کون افتادند و آدم علیه السلام را کینست ابو جبرئیل که از احوال آن محبوب درگاه

تتمتع

ذوالجلال کاجی دند و عیسی و حج الله را برای ساندین مژده قدم او فرمادند و هر از آنکه میگردان الله و ملائکه میصلون
 علی النبی یا ایها الذین آمنوا صلوا علیه وسلم تسلیما چنان ظاهر میشود که شهرت آنحضرت بسبب صلوة و سلام الهی از سرنگان
 مومنین و زانفرون است و در دوسمان ملک در طبق نوریناوه بنا خط آنحضرت می در آمد و نیز از فاعده بدیعیه که
 ایتمه مجتهدین آن از کتب سنت استنباط کرده اند و در جمعی مذکور است کمال شهرت آن محبوب درگاه ذوالجلال
 میشود و آن اینکه ان الصلوة علی النبی صلی الله علیه و سلم لا تدخل النار علی من حضره و جل من ادخل من ادخل من عیارت مغلق
 این است که چون نام مبارک آن سرور در یک مجلس گفته شود در دود و دلام مکر و اجست و تکرار ثابته نگار نام الهی کلمات
 عز اسمه جل شانهد و ماخذ آن واجب نیست شاید که سبب آن باشد که در دو ششقل بر ذکر الهی است یا آنکه ادای حقوق آنسرور
 که محبوب درگاه حمیت است برافزاد است لازم تر بود یا آنکه تکریم و تعظیم آن سرور موجب تکریم رب العزت باشد الله اعلم
 و چون آنحضرت را به نبوت و خلعت رست و سواری براق دلوا، احمد بادشاهی ملک ملکوت داد و پذیرد و در سواری
 او از کلبانک اذان اقامت پنج نوبت نواختند تا شهرت آنحضرت باین وسیله عالمگیر شود و گوش نوصیه بر گیر کرد و
 و ازین جهت شایان دانستن باشد و دشمنان بدخواه را بچ و تاب در دل پیدا شود و نیز شهرت آنحضرت
 در شب معراج که بالای هفت آسمان معرشف و کرسی ملک الملکان سواری براق در فرج گذر کرد و در بالای کما
 بی رسوا گشته اند و اجنبای برای استقبال آن سرور حاضر شدند و شادمانی کردند و زبان تحسین بر گشتا دند و نیز
 سید و تماشا، بهشت و درون آنحضرت را اتفاق افتاد در کتب میر مذکور است و کسیکه در فضل و کمال و تقرب درگاه
 ذوالجلال شهور معروف بود البته گوی او در کارهای عمده سمیع و مقبول شاهد گویای بدیده است

قاضی بدیع
 در باب درود

در باب درود

۱. باب بیان اسلام است و جوهر خویش را کوهی دهنده بر صدق پیوند که شسته چون امتان آنگاه تبلیغ رسالت کند چنانکه
 حقیقی میفرماید اما سنان شایسته و برتر از اندیشه و توان گفت که شما بدو کوه برود نیست آبی رسالت خود باشد که آنحضرت
 برین عبارت کوهی می باشد لا اله الا الله و اشهد انی محمد رسول الله یعنی کوهی است که خداوند عالم می است و کوهی
 سیدم که من محمد رسول ام شهادت بر آن می که بالا مذکور شد در باب شهادت بر امت خود و رسالت
 انبیا علیهم السلام و می تواند شد که شهادت بر نبی شهادت بر نبی است بود زیرا که سبب آنحضرت علیه الصلوة و السلام تاثیر
 آن نبی بوده که زن یهودیه آنحضرت را در کوه کرده داد و اقرار کرد که یا محمد را داده قتل تو کردم آنحضرت فرمود که حقیقتا
 تر از بطلان من قدرت نداده چون اصحاب بزرگوار آن فاجره آتیدان کردند آنحضرت علیه الصلوة و السلام اذن
 چنانکه غزالی در بیان مغفوع القدره در سیر شریف وارد کرده است کسی که برای ثواب آخرت گمان شهادت بخند لایق است
 که حقیقی و محققات او در مقدر خاص او کوهی هند صفت شود کوهی داده شده بر صدق رسالت از ملائکه و جن انس
 که بگوید لا اله الا الله و اشهد ان محمد رسول الله ای این شهادت میکنند در شهادت نماز و اذان اقامت و خمس الاوقات ایشانرا
 حکم کوهی دادن کرده اند تا بعضی لغفلت از دل بر طرف نشود و بعضی بجای عذر و انکار نماند و بر کوهی بندگان نبی
 حقیقی خود در چندین مقام دکلام اعجاز نظام کوهی می دهد از آن جمله اینکه در سورة الفتح میفرماید و الذی ارسل رسول
 مابعدی و دین الحق لیظهر علی الدین کما و کفی بالله شهیدا و چون آنحضرت پیش اهل حق علت غائی تکوین عالم است همه را
 کائنات زبان طالع رسان مقال او شهادت میکنند که آنحضرت بموجب رفع الدجاء و مقصود بالذات است و دیگران
 طبعی او اند و چنین خداوند جلجل الشان منصب شیر الیمته شایان بود کیشیر مجتبی فرموده رسالت

چنانکه

چنانکه

چنانکه

دبندۀ از ثواب آخرت و نعمات بهشت و دیدار الهی با کلمه گفته به تحقیق از روی محی و الهام بدخوات در بیت
اصحاب کرام که ایشان بیست و نه بشماره گویند و سوا این صحابه دیگر زنان این بیت و مردان هم بیست و نه بحجت اند و روایت است از
انس رضی الله عنه که چون ایا ایها الذین آمنوا لاترفعوا اصواتکم فوق صوت النبی نازل شد ثبات رضی الله عنه در خانه
نشست و گفت که من این اهل دوزخ نام آنحضرت از سعد این ذریه ثبات را چه شد پیش نیاید یا مزاج او ناخوش است سعد
بخواند ثبات رفته دریافت که ثبات گفت شما میدانید که من در میان اصحاب سید عالم چه تصویرم یعنی بلند او از من پس
اهل نار باشم سعد با آنحضرت خبر کرد فرمود اهل الجنة یعنی ثبات بسبب این حسن عقیدت و خوف الهی که در دل دارد
از اهل بهشت است باید که غم نخورد بلی کسی که بشارت او را رسد و او است که از عذاب دوزخ بچم کند و دلهای از خود
آخرت و هول محشر و بیم کند نهی یومئذ یومئذ در بر و بدای عجمه ترسانند از عذاب آخرت و سختی حساب کتاب باز پرس
از خود می گرفتاری در دوزخ مرعایان و خود کفار در نار چنانکه آیات قرآنی و احادیث نبوی بر این مطلب دلالت میکند
گویا آنحضرت را محض برای این دو کار بزرگ مهم سترگ ترشید و اندازد با این شوکت و شمت و کبر و وفور تمامه اندازد نظر بر
جلالت قدر و علو شان آنحضرت علیه الصلوٰه و السلام بندگان بود اینها او شریفتر و بزرگتر دل مانده و آنحضرت اینها را میفرمود
که برای اغراض نفسانی اخبار دروغ و غیر واقعی که محتمل صدق و کذب بود از دل تراشیده با عالم میفرستند انما یخبرنا
و فرستاده خاص را نگاه که با اعتقاد نمایند و دلیل حسن انداز و راستی گفتار آنحضرت این است که چون آیه و اندر عیش و شکر
الاقربین نازل شد یعنی بر سران یا مجاز از عذاب خدا خوششان خود را که اقارب اند طلب آنحضرت مردم و قریش را و فرمود
نام بنام یا فلان یا فلان برانید خود را از آتش دوزخ و من چاره کار شما هم آنرا بفرمایید هر رضی الله عنه و صغیر

در حدیث
نویسند

ایشان را بخرج نیست خوشتر و شایسته است که از جانب عرض بسوی اهل بیت آمده چنانکه در قرآن مجید فرمود **لَقَدْ جَاءَكُمْ**
رَسُولٌ مِّنْ أَنفُسِكُمْ يَتْلُو آيَاتِ اللَّهِ وَيُزَكِّي الْأَوَّلِينَ و از این است و هر فردی که از او راست چنانکه در حدیث آمده اول
 ماخلق الله نوری فرمود و آنحضرت که اول حق تعالی فرمود و نیز فرموده اند انما من فی الله و کل شیء من فی الله یعنی وجود
 محض از خود است و هر شیء از مخلوقات از فیض من است و از آیه کریمه الله نور السموات و الارض بنظر دقیق مستفاد می شود که
 نور محمدی صلی الله علیه و آله و سلم مراتب همان نور است و چون مظهر آن را از کمال است و فی خاص و فی و بیرونه کافی در کار است
 نور محمدی همان تجلی الهی باشد و عالم جان و جهان روشن کرد و حقیقه الحق تعالی شد و روایت است که حق تعالی نور محمدی **الصُّلُو**
 و السلام را حکم کرد که با نور انبیا سلام کند پس نور محمدی بر نور انبیا مسلط و احاطه شد انبیا عرض کردند با خدا یا این نور
 کدام منصوص است که پیرامون ما گرفته است و ما را در سایه خود سائده خطاب آمد که این نور محمدی علیه الصلوة و السلام
 اگر شما بروی ایمان آرید شما را در بعد رسالت و نبوت دهم پس انبیا عرض کردند خداوند ما بادل جان ایمان آوردیم و
 پیش آن نور رسیده باز بر زمین بنهادیم زیرا که ما را نیز در راه دین چراغی در کار است **سَيَكُنْ جُزْءًا مِّنْ جُزْأِي** که
 از آن تاریکی که غفلت و ضلالت مرتفع شود و لهما مومنان نور ایمان و روشن گشت و از آیه شریفه **كُلُّ شَيْءٍ حَيٍّ عِنْدَ اللَّهِ**
 بنظر ما یک می توان دریا که این تمثیل نور محمدی است بکلیل غیبت که در اسم نور محمدی گویند زیرا که عشق آن حضرت عز و ست که
 که در دل مومن چون فیل در قمار کرد و از انوار رسالت و آثار نبوت اقتباس کرده مومن از نسوختن بر طریق رسالت محض
 هدایت است همان پیچیده ماهی که را این سعادت عظمی میسر است بلکه دولتی است خدا داد و بیفزاید به الله انوره
 من بشیاء یعنی ماهی که حق تعالی بسوی خود که نور صفا باشد و حقیقت محمدی است مظهر آن ساخته اند کسی که خواهد دید

بنا

بنا

در شرف الاسرار آورده که حقیقاً خوشید را سراج و باج گفت و محمد علیه الصلوة والسلام اچراغ و میرکفت از آن روشن شد
 که این چراغ آن چراغ را روشن کرد ده است و آن چراغ آسمان است و این چراغ آسمان زمین را روشن کرد و روز و شب کیاست
 و این چراغ دنیا است و این چراغ دین و آن چراغ آب و گل است و این چراغ جان و فلک را روشن کرد و راه مومنان را هدایت
 لازم است **هدی** بمعنی هادی که مصدر را بر اسم فاعل اطلاق میکنند لایب فیه هدی للمحققین که صفت قرآن است
 ازین قبل بود که از کمال هدایت و بهنامی مثل قرآن مجید عین هدایت شد و نشان هدایت او از هدی للمحققین بلند شد
تهدک راه نماینده بسوی کتاب است که بجا آوردن احکام آن موجب نجات آخرت و دخول جنت و در ستکاری از
 عذاب نجات بود و چون هدایت آن سرور و شریعت عزای او در نظر اهل حق بمنظر استحضار جلوه داد و ایمان را پایه رفیع و
 درجه بلند حاصل شد هدی آن فرزندان علیهم السلام که کلمه تسبیح سوال از فرزندان است در صورت و سیرت بشیله آن محبوب که برادر عباسی
 علی بن ابی طالب علیه الصلوة والسلام در دفع فتنه و جلال شریک معاویه با و چون وقت نماز آید امام همدی عیسی روح الله که
 بیامیش نمازی که علی علیه السلام فرماید من امانت بیکم بعضی شمار شمار امام است زیرا که حقیقاً امانت محمد مصطفی علیه
 و السلام را بزرگی داده است و در حدیث شریف آمده که آنحضرت علیه الصلوة والسلام اصحاب خود را فرمود ای
 چه قدر شادمانی کنید بشنیدن این بشارت که عیسی روح الله در پس کعبه از امت من اقتدا کند و اما کم منکم که دید و بلدنی
 همدی آن فرزندان چرا بخلک فلاک نرسد که حضرت عیسی تا شیره هدایت او صلیب بشکند و خنجر بکشد و جرب سنت
 کریم نماند و بعد وفات در بقعه آنحضرت مدفون شود و هر دو بزرگواران در روز قیامت از یک مقبره سر بردارند
 که با و فی الحدیث منین روشن کننده جهنم و جہانیا بنور خویش را روشن کننده دلهای بنور معرفت و نور ایمان

هدی
تهدک

تهدک

حاصل شود که هیچ خواننده دعوت کننده بنده کان بسوی توحید و دین اسلام که آیه کریمه یا علیکم السلام و الحمد لله و غیره را
 دلالت میکنند این داعی را کلام الهی بلطف داعی الهی تکریم کرده اند چنانکه از آیه یا تو سنا ایضا و داعی الهی فاسمنا و غیره
 پس فواید بزرگ جنات بعد اسلام آوردن بقوم خود هدایت کردند و در سوره الاحقاف مذکور است هر کس بر حق روشن میشود
 و نیز برای ثبات اینکه این دعوت اصالتی بسوی خداست و بتجاسوسی خویش هیچ گونه فضاوت را در آن دخل نیست و اینکه
 مدعو الیه باو شایسته است غالب بر همه مخلوقات که هر یک از امیر و وزیر و پادشاه و فقیر بدست قدرت او اسیر است و در
 صورت قبر و عتاب و کسی که پناه دهنده نیست این آیات در باب سید عالم نازل شد قل یا اعدا و عربی و لا اشرک به احد
 قل انی لا املککم خرا و لا ارشد قل انی انی بحیر من الله احد دل اجد من دونه مطیحه الا بلا غا من الله و رساله و من الله
 و رسول الله ما جهم خالدين فيها ابد احاصل من این احکام اعجاز نظام اینکه بگویم صلی الله علیه و آله و سلم خود
 میخواستند برود و کار خود را و شریک او نمی گزید کسی و بگویم که در اختیار خود ندارم نقصان دفع ثوابی منافع مطلق
 حق تعالی است و بگویم که پناه ندهم هر کسی از دست قدرت الهی چون خواهد که با من بخواهد کند و نخواهد که با من بجز در او مباد
 مگر تبلیغ احکام الهی کار من است که کسی نافرمانی کند خدا و رسول و را با هر یکی را نشینم در دوزخ علی الدوام بدان ای برادر که
 عصیان نافرمانی را گویند و چون نافرمانی خدا با مخالفت رسول الله یکی شود موجب کفر و شرک باشد و خود با الله منهد
 چنین کس را بخود ندارد حکم کرده اند چنانکه از خالدين ظاهر میشود و اگر خدا را مطیع و پیوسته را عاصی باشد مثلاً ایمان آورد بخدا
 و قصور کند در سیر شریعت و اتباع سنت یا احکام شریعت بجا آورد اما در بندگی طاعت الهی قصور کند یا عمل او را
 نداشته باشد یا او را همه مقصود او بوجوه چنین کس فاسق و مریا کار و متبع گویند و چون در آیات کلام الهی احادیث

بیان موعود خدا
 پس از خود

رسالت بنایی که در باب شفاعت اهل دعوت وارد شده نظر کنند که اینجاست مشکی باشد و از کشیدن عذاب و دفع عذاب
 در از چاره نیست بعد انواع خرابی و ذلت و خواری میسر است که بشفاعت اکثر بندگان از ان مهلکه دست دهد
 برای تمثیل دعوت دین واجبات آن در حدیث شریف چنان آمده که فرمود آنحضرت علیه الصلوة والسلام که شخصی میان
 ضیافت تبارک و یکی را مقرر نمود که صلاهی عالم در دهد تا آن دعوت را اجابت کرد در آن ضیافت خانه آمد و از اولان
 نعمت بهره ور شد و آنکه اجابت نکرد و مردمانند که ضیافت کننده خداست و دعوت کننده نعم آبی برادر و دید که
 عنایت رب العالمین رحمت سید المرسلین صلی الله علیه و آله و سلم در باب پرورش بندگان بچلطف و خوبی است که
 در دنیا با انواع رزق و روزی مدد کردند و در عقبی بهشت و نعمات را بر اموال تیار ساخته و چیزهای عجیب
 از ماکول و مشروب بطوس که بادشاهان را میسر نیست برای دانی فقیران رسول اکرم در اینجا موجود است و در صفت آن
 نعمات بطریق نقل و دل فرموده اند و کلمه فیما تشتهیه الانفس و قل الاعین یعنی حاضر است برای شما در حجت آنچه
 آرزو کنند و لها ولذت یا بد چه شمرها و نیز بالا ترا از این فرموده اند لا عینات ولا اذن سمعت یعنی نعمت آنچه در بیان
 نیا پیچ نیست که نه چشمی آنرا دید و نه گوشتی شنید آنکه خلق را دعوت کند متعاقب او را دعوت کند مَدْعُو تَلْبِیْه
 بدرگاه رب العزت در شب معراج یا بسوی توحید آبی ایمان برود حدیثی وی که حقیقی آنحضرت را بواسطه خبر میل
 کرد و آنحضرت خلق را خود دعوت کرد و میتوان گفت که دعوت کرده شد بضیافت خانه آبی نعمات آن مرد دنیا
 و آخرت که او چهارم را می و مقصود بالذات است و دیگران طفیلی آنحضرت اند پس درین صورت داعی خداوند تعالی
 بود یا دعوت کرده شد در کاشانه عاشقان و بیت الامان آنها که در آرزوی دیدار و جمال آنکمال و کمال ایشان

اینکه دعوت
 دین

نیز مدح

و در خواندن و خواب که خود را با انواع عطریات و بجز معطر دارند و دیار او و حبسات و این را نگارند **صلی الله علیه و آله** دل برآید
 محبت اوست پس ایند ازین و از طلعت اوست با تو و طوبی و با قیامت یار **صلی الله علیه و آله** هر که بعد از محبت اوست با تو عوار اجابت
 محبت و کماست که این اجابت از محبت مای اوست **صلی الله علیه و آله** و کلمه **محبت** جواب دهنده در روز مشاف
 که در سوال است بگویش این همه آنحضرت علی فرمود و بر او را آنحضرت نیکی چون از شکم آمدن خاتون پیدا شد بچه کنان بر زمین
 افتاد و بعد از عبادت الهی یاد او مشغول بود و کاجی را دای تعظیم رب العزت کوتاهی نکرد و در مقام تعظیم الهی تعظیم خود را
 نداشت و اگر احیاناً در سجده یا راضی بحسن ارادت و کمال عقیدت به تعظیم آنحضرت بر خاستی منع فرمودی و گفتی لا تعظمونی
 فی بیت بنی امی در خانه پروردگار بن تکلیف تعظیم من بخود کشید و این جا است مقدس که در آن با شمار تو به بسوی خدای
 یا اجابت کننده دعوت مسلمانان با بحسن اخلاق تا دل آنها شاد گردد خواه آن داعی غبی باشد یا فقیر شریف بود یا
 ضعیف اگر چه بران جوین دعوت کند و می توان گفت که معنی جواب دهنده باشد مرخداوندگان در هنگام محنت و بلا
 عرض جانتان را عرض کنند اغشی یا رسول الله اغشی یعنی ای پیغمبر حق بگویند من بر من یکس ازین مهلکه بران اگر چه
 این که نه اجابت صفت خاص نیست عزائم اما آنحضرت و اصحاب او یکا کرام از راه لطف و اکرام از خداوند و اولاد
 نصیبی از ان بحسب مراتب مرحمت کرده اند و انکار آن روا نبود زیرا که از ان انکار سبوت سید عالم و کرامت اولیا لازم آید
 و ان بر خلاف عقاید اهل سنت و جماعت باشد و علم غیب و احاطه علم اگر چه مختص باری عز و شانه اما خواص بندگان درگاه را
 باری این صفت علمی تعظیماً انهم داده **صلی الله علیه و آله** مردان خدا خدا نباشند تا لیکن خدا خدا نباشند و آیه کریمه این است
 و ما انزلنا ان که در کتاب الله و احادیث که در سنت آمده و بر عدم قدرت اجابت مطلقاً دلالت میکند

و حق اصنام و عبدة الاصنام است که بتأثرت پرستان باشند و چندی با ستاراج ستار آب دیده وجود خود را در باران
 قدر و قدرت پیشتر بخیران روح دهند تا چون بر رسول آخر زمان ایمان بیاورده اند سیر ملکوت بآنها دست نهاده
 و مانند کرامات و خرق عادات اولیا آن کرشمه را قیامی و دواجی نباشد و هر که خداستای را و بندگان را در جواب با صواب در
 چراغ حق تعالی او را جواب نهاده و مجاب بضمی استجاب الدعوات که دعا آنحضرت در دنیا و شفاعت او در آخرت قبول کند
 و فرمود آنحضرت که هر کس از اینها دعا می‌استجاب پذیران مراد خود در دنیا حاصل کند و درین مطلب که شفاعت
 است برای روز قیامت در دل داشته‌ام **ع** هر بنی خواست چیزی از خدا یا شفاعت خواستم روز جزا و آن
 حضرت کا بی عانی بدو حق کسی نکرد که کافر است بلکه برای خوبی و هدایت توفیق دعای فرمود علی مقضای
 لطف و کرم همین است **حقی** با حاکمی بر وزن خفی مهربان بر حال است که بیان انواع عیالات یا نو از نشأت آن
 سرور از حیث تقریر و تحریر بیرون است و خود بخت آنحضرت محض برای رحمت بر سایر موجودات و مخلوقات باشد
 و صفت عفو آن عالیجناب که بعد از این مذکور شود دلیل کمال مهربانی آنحضرت بود **عفو** بخشنده و آمرزنده گناه
 عمداً بود یا سهواً و ترک آن گناه آزاد بود یا بنده مومن بود یا کافر دوست بود یا دشمن در فضیلت عفو یا
 قرآنی و احادیث نبوی بسیار آمده از اینجه **انیکه** و اعف عنهم و اصغ یعنی یا محمد پیام زایش زاده کرد که از خطا محرم
 و نیز فرمود و **الکافین** و **العافین** **عن الناس** و **التدحیک** **الحسین** که درین آیت خود نه خشم و عفو کننده از همه
 درگاه الهی و صفت احسان که رتبه است بسط علی حاصل میشود چنانکه الفاظ آیت بر آن است و تبارک و تعالی بی غش و غبار
 غالب شود مغلوب غنبت باشد و از فضیلت عفو محموم ماند و در حدیث تشریف آید که فرمود آنحضرت **بایه الصلوة و السلام**

بکتاب

در حق

عفو

الا انکم باشد کم من ملک لغضه الغضب یعنی ای بزرگواران تو می بینم شما را و کسی است که غالب شود بر نفس خود در وقت
 خشم و چنین احادیث بسیار آمده و در حدیث قدسی آمده که چون بزرگوار که کار بد که باعث معصای متوجه شود به توبه حقیقی ابراز
 کند باز من بخواند باز اعراض کند چون باز تضرع و زاری بخواند حقیقی گوید ایا شاهد و ایا ملائکتی قد استجیت من عبدی
 و لیس عسیری فقد مغفرت له **س** ترا شرم خدا شرم بادای من آنکه او غفور شد و تو غفور می باشی با و در سیرت
 روایا و حکایات بخشش و عفو آنحضرت علیه الصلوٰه والسلام مذکور است اینجا برای اختصار از ذکر کردنم اکنون بدانکه جز اینها
 کسی معصوم نیست و انسان با سب و نسیان لازم است اگر بدین انصاف در بر دیده اعمال خود نظر کنی آنرا خالی از سهو
 خطایابی پس اگر صفت غفور که صفت خاص الهی و شیوه پسندیده رسالت پناهی است دوست نداری چگونه امید
 عفو الهی در روز قیامت در دل داری که آنحضرت فرمود من لا یرحم لا یرحم انکه بر حال مجروحان رحم نکند حقیقی او را
 بنظر رحمت نه بیند بعضی از علما و دین بمصدق آیه کریمه من عمل صالحا فلنفسه یجوز فیضی گفته است که چون مردی که
 که انتقام را دوست دارد و از لذت عفو بجزی است بدرگاه الهی التماس کند ربنا و اعف عنا و اغفر لنا و احسن یعنی
 خداوند بخش ما را و بیا مرز ما را و رحم کن بر ما عجب نبود که دعای او را رد کند و گوید تو بندگان ما را عفو کردی
 بخشیدی و رحم نمودی که از ما همان رحمت و مغفرت و بخشایش چشم داری که تین بدان حدیث سید عالم
 یعنی چنانکه با برادران معاصی کنی با تو همان معاصی کند و چند آنکه خطای آدمی بزرگ تر باشد در بخشیدن آن ثواب
 بیشتر خواهد بود و فایده از پر تو اشعه صفت عفو که صفتی است نورانی و کاملی است از کمالا رحمانی این طیفه روحانی
 بخاطر آنکه کسی که خود را بی عیب و اند عیب کسان پردازد و بزرگان دین گفته اند که ع و در عیب کس بی عیب

عقیقه وصال
 عیب عفو

خداست و شرف البین یکی میزی که یکی از علمای ربانی است در کتاب خود آورده که گمان نیک و حق دیگران گمان بد
در حق خویش مقام اهل طریقت است و معرفت الہی بدان واسطه است و از جمله تعلقات که سالک از موصول بمنزل مقصود
باز دارد و خطرت نفس شوم است که آدمی را در احوال زید و عمر و نجس را را بناسود می کند و از نام کردن بکار خود و حساب
شبان روزی غافل می سازد و این خطرات را که نتیجه اش تنگ حرمت گمان ابر و ریزی برادران است بدترین تحلیلات
گویند و معرفت دینی که از این قاعده غافل رویا این است که این کس خود را بفرغ نفس در علم و عمل و زهد و پاکدامنی و مسلمانانی از بی غی
افضل و بهتری داند و لفظ انما غیر مندرج بر زبان آرد و در دل مستحق آن باشد حال آنکه در اصل این دعوی البیست که در
مقابل آدم صلی اللہ تعالیٰ علیہ و آلہ و سلم است و در لغت ابدی گرفتار آمد پس شیطان بخواهد که انسان ناقص را بر طرف خود بر آورد و بگوید
خو که در لغت باشد منهای آری و چون سبب غرور نفس کنی را که اهل قبل باشد کافرونی و بکفر و بدعت و صمد حکم کنی و او در واقع
چنان نبود چگونگی با کلام الله الله که در روز قیامت بحاکمیت او بر خیزد و بر آئی و باین خشت باطن با کفر طریقت مقابله کنی
عکس آن جهان بحکارت منظر تو چه دانی که درین گرد سوار می باشی با یوسف علیه السلام که بنی معصوم بود و مقتدر و نفی
با وجود پاک و امن و بحال تواضع و بدگمانی در حق خود کشیده اهل طریقت است گفت و ما بری نفس ان النفس
بالسو یعنی من بر آنم نفس خود را از خطا و لغزش زیرا که هر نفسی حکم کننده تر است در باب بدی و بدکاری الامام
ربی ان ربی غفور رحیم مگر کسیکه مهربانی کند حقیقتا بر وی و نگاه دارد او را از خطا بدرستی که پروردگار بخشنده
در حکم کننده است هر که بظاہر است و در بن آیت نگاه کند صفت عفو به تکلف اختیار نماید که عفو کننده را رتبه بالاتر
می بخشند و آن دوست خدا و مقرب درگاه صمدیت جلالت بکرماء و زود عرفا معنی دانی آن باشد که غرق شود

می باشد به حق و غایب شود از خلق یعنی توجیه و بجهت جوه بسوی حق باشد و در بنی را اول چه ولایت نیست پس بعد از آن
 میگویند که ولایت افضل من النبوة بهرین است زیرا که در نبوت بنی از توجیه بسوی خداوند و صحبت با انبیا جا نه نیست و این
 که فضیلت آن مذکور شد ولایت بنی است نسبت به نبوت او نه ولایت ولی نسبت به نبوت بنی و این مسئله شکست و اکثر
 کم هوادان درین مسئله راه کرده طلب یار میگویند و عرض آنها این است که ولایت ابرار و مؤمنین علی رضی الله عنه از نبوت
 محمد مصطفی صلی الله علیه و آله و سلم افضل است حالا که از علمای بنی بر خلاف این است چنانکه محمد الف ثانی این مسئله را
 در کتاب خود صاف ذکر کرده است پس هر که دومی خدا حاصل کند او را ولی گویند و بطیفین سید عالم صلی الله علیه و آله و سلم
 منصب ولایت به شایع ظرافت بخشیده اند و از آنکه کریمه الا ان اولیا الله لا خوف علیهم و هم یخرجون من تحت
 بیختری او ایضا ظاهر شود چون دوستان مخلص از دو جهان دست بردار شدند دیگر کجا جای فکر و غم باقی ماند آنهاست
 پیوستند و از آفات داین بالکلیه رستند روایت است که یکی از بزرگان روشندان سر راوی در صحرا دید که بالاس
 بقلم قدرت نوشته بود خسر الدنیا و الآخرة چون بخور بگریست و گفست و گفت این سر شوریع است که از دو جهان
 نداشت و بار امانت منوی بر سر برداشته و کان فلو با جهولا وصف حال دوست حق پیغمبر حق که صفاتی حق
 و اخلاق او اختیار کرده و در حقانیت نبوی رسیده که خود او را حق گفتند و نیز حق یکی از آسمانی حقیقی است حق
 توانا و زور آور و ادای خدمت و طاعت الهی با توانا و جمل بار امانت ربانی باز و رسانی که کسی در وقت
 یاری مقابل او نبود و توانی آنحضرت علیه الصلوة و السلام با وجود زهد و قنوت کامل که روزی از آب مشک و عرق
 کردی و مشک بر تنگم لستی و اگر از نام صایم بودی و الا ان نعمت را عید انخوری محض از قیاسی نبی زود و کارگر بپوشا بود

در حق
 پیغمبر

در این

نام و راجحه کشتی بر نیاید و مغلوب شد و بی نظافت بدنی و قوت باه که باز دواج نیکانه بخوردی و در کتب میر
 نوشته اند که صاحب قوت و شوکت صاحب نام است با محض خیر است آمین امانت گذار و دیانت شعار که غایت
 کجای حکام الهی بود و در ادای بوازم دیانت و دقیقه فکر گذاشت کرد و نیز اسرار معرفت را که از اعتقالات بواسطه جبرئیل
 امین بن امین دولت و دنیا و دین از عرش برین سید بلاد خلق و تعریف و بی از او تعظیم بر میان مشکرا و انجمن
 فرایند داشتند رسانید و بعد از آن سینه بسینه کنجینه آن امانت در مشایخ صوفیه کرام بطور میراث رسید و کسی که باین
 وراثت به به رسد و راه رسالت را دریافت با وی مرشد حقیقی شد و آنکه قدم از جاده شریعت بیرون نهاد دولت
 وراثت کم کرد و از انچه به هدایت خلائق بواجبی بر نیاید و نشان بی بصیرتی او چنان گویند که سخنان باریک و دلهای
 تاریک افکند بجای نور ظلمتی از آن ظهور کرد و فرق میان عابد و معبود و خالق و مخلوق که بزبان چندین هزار زبان و
 اصغیا و او این ثابت شده از میان رخاست آخر سر رشته کار بدان کشید که مریدان او مضطرب اسرار نگزیده و ضبط فکرها
 و اجابت و الحاح و زندقه فساد را بجا بوجیه و طاعت و عبادت و ریاضت رواج دادند و مولانا روم میفرماید
 ای بسا ابله ای که در پی است ای بسا بی پروا داد دست و پا مثل است که صوفی غلام خد خفته می باشد اگر کسی را شوق و میاف
 این مسئله نازک باشد در کتب علمای سلف که ایراد تصوف اند نظر کنند مثل اعیان العموم که یکساعت سعادت و منتهای الهی
 الی الحکمه و عوارف معارف و معارف حضرت غوث الاعظم و مکتوبات یکمی میری پسین منزل مقصود در این
 امانت رسیده است بر جهان انان میسر به کامیون و امان و داشته شده از ترغیب و ترشیدان یا ترغیب
 یا تحذیر و از این معیوب بدنی و نفسانی و از این ترغیب و ترشیدان یا ترغیب یا تحذیر

در این

تاریخ
کتاب

تاریخ

کسیکه حق تعالی او را امان از شر نفس و شیطان و صاحب کرامت کند و گویم مسکنم بزرگ در سبب بزرگی داده
 و رکاوتهای مخوفات و سراسر موجودات که کرمی باین کرامت و مگر می باین شرافت و ادبیا کنست و نیز کرمی بسبب
 سخا و دیوال و جواهر بود و سخاوت و جواهری آن سرور در کتب سیرت تفصیل مذکور است و نیز کرمی باین اسما الهی
 است پس باین کرمی و کرمی بلفایز و ذوالنعمان سید انبیا کرامت فرموده اند بارفتنشان معلوم مکان میکنند
 صاحب تبه بلند و مقام عالی که مظهر کون مکان است و از عرش تا فرش در همه جا ذکر و تذکره خوبی و سبب
 و حکم شرف مکان بالکین بعد نقل آن والی کون مکان ازین دار فناء و ابعاجیان روشن چشم عاشقان تاریک
 و کستان استی چون غارستان عدم با نوع تعزیرات و تبدلات مخلوق شده و عمارت دین آن نزاهت و طهارت که
 در عهد آن حضرت بود باقی مانده و آن رفیع المکان محب خیر صادق بود که در هنگام حیات ازان تعزیرات و تعزفات
 خبر داده و فرموده که قریب است بعد از من سلمانان به خدا و دهر که شود همه را بنده و درون رخ و مذکر می کرده ناجی
 باشد صاحب سوالی که مذکر یا رسول الله نشان آن کرده چه با فرموده که آن کرده را نشان این است که بر
 شریع و سنت من قائم باشند و بعقب اهل سنت و جماعت ملقب شوند و نیز فرموده خیر القرون قرنی ثم الذین یومنون
 ثم الذین یلوونهم که ازان خیریت و خوبی زمانه صحابه و تابعین متبع تابعین معلوم میشود و بعد ازین از منتهی زمانه
 ستمکاران و مستکبران و بادشاهان گذشته است و در فتنه رفته در دین اسلام این قدر اعتقاد و تغییر پیدا شد
 که در باب محاسن چهره حسن اخلاق تفصیلی بعمل آمد و آن صورت فی الواقع پیش آمد که گفته اند مسلمانان
 در کتاب است مسلمانان در کور برای غیرت ارباب سخی که موشکاف ندانند اشاره کفایت کند پس این

تاریخ

صاحب سنات و مضبوط که در طاعت الهی زیادت و مجاهده در هیچ حال سهلوتی نکند و از غافلانه دشمنان دین بکافران
 کوچک و بزرگ نماید ثابت در اسلام و تقیم بر مدار استقامت و حیدر که بر طعن و تشنیع خیال و انواع شر و فساد آنها که به جنگ حرمت
 آن کرم درگاه رب العزت که بر سبب تهمت های جدا کننده بی ادبی کردند و آنحضرت را مجنون و شاعر و ساحر و کاهن گفتند آخر
 رانها از سنات و قوت آنحضرت بکست و بسیارین تهمت های باطله و اقوال کاذبه قدر و منزلت آنحضرت در میان
 عالم افزون تر شد و هر روز نام آن سرور مشهور تر میشد و همین ظاهر و آشکارا یعنی نام و نشان و محبت و بران او بر سطح
 سحر و خرق و طرد او که ای موجود ابر رسالت آنحضرت که به ذرات کائنات بروی بان آوردند و زبان و دل
 او را صلی الله علیه و آله و سلم بیان کردند **مَوْجِلٌ** بهر سبب شده امیدوار فضل الهی در دنیا و آخرت و بفتح سیم آمده
 بمعنی امیدگاه مخلوق که آنحضرت و سید یکسان و دستگیرانندگان راه است و حاصل این پشت و پناه و ذرا که از بندگان
 بکشاید و از باطل استیاری غفلت در چرخ برین افکند و دریا رحمت الهی را بچوش آورد و **وَصَوْلٌ** بجمع اولی بوند کننده
 با ذوی الارحام که عبارت از صمد رحیم با و در حدیث شریف آمده که رحم شش است از رحمان پس اگر آدمی صمد رحیم کند
 و حق قرابت ذوی القربی بجا آورد رحمت الهی دایر شود و آنکه قطع رحم کند با ذوی الارحام لطف و احسان نماید
 رشته امیدوار قطع سازد یا پیوند کننده با آنکه از آن حضرت بریدن خواهد یعنی نیکانگینده با دشمن و کفایت کننده
 بدی به نیک **س** آسانش و کسی تغییر این دو حرف است با دوستان و لطف با دشمنان مدارا یا پیوند کننده و صفت
 با طریقت یا پیوند کننده چنان و دل آب کل آنحضرت صمدیت که بدل تصدیق الوصیت کرده جوارح را در طاعت مولی
 مشغول کرد و این پیوند قطع پیوند علانی حاصل شود چنانکه گفته اند **س** تعلق حجاب است و بی حجابی پیوند

سبب

موج

موج

و ایل واضح است برین کلام بی شک کلام الهی است و محمد رسول الله بنده خاص فرمان برادر پرورگار است که از حق
 علی بن عقل سلیم صاحبان صداقت را احاطت در کار است قدم صدف رهنمای جهانیان بسوی راستی و سستی
 و بیشتر و قوم و این دلالت کند بر شفاعت زیرا که شفیع اکثر پیش روی بادی تواند شد که بمعنی ثابت قدم بود در محبت
 عشق الهی که با وجود انواع آفات و حوادث زمانه و خوف جان و آبرو و مشاهدۀ انواع ایداز و ستم از دست کفار با کمال
 ازان راه نگرشی بلکه چند آنکه اذیت و محنت مشاهده فرمودی لقد در عشق الهی غیور دی و در اعلامی کلمه الله نقد جان
 عزیز برف نهاده از سنگ جبار و دشمنان برسان بودی و میتوانی شد که بمعنی راست رو و راست معامله و راست گو
 بود که در ایضای غمدها بی خلاف نکردی و بر مضنون الکرم اذاعه دینی و اذاعه غنی عمل فرمودی و محقق نگفتی چه
 ازان حضرت نقصان فراتی بود و در طبیعت و مزاج نیز خیر است نگفتی و آنحضرت راستی را بجدی و لوح داد که در وضو
 و طهارت و شانه کردن و تغلیب پوشیدن نیز از طرف راست آغاز کردی تا راستی آنحضرت را ملکه شود چنانکه در روایت
 آمده کان الی صلی الله علیه و آله و سلم کجب التماسی الفصل و التزجیل بمعنی آنحضرت تیا من یادوست میداشت حتی که در تعلیم
 پوشیدن و شانه کردن و در روایت دیگر فی افعال کلمه آمده یعنی در هر کار تیا من یادوست میداشت رحمة و رحمة
 الهی که از ماهی همه ممنون است و مورد رحمت او اند و بیان رحمت آن رحمت مجسم ازین زیاد و چه با حق
 سیغ نماید انارسلنک رحمة للعالمین و در اسم نبی الرحمة اندکی از آثار رحمت آنحضرت علیه الصلوة و السلام مذکور شد
 بشری مژده مومنان از جنت و نعمات آن دیدار رحمان سیر جهان و حور و عثمان و در اسم بشیر و مبشر اندکی
 ازین لغت آنرور مذکور شده ملاحظه فرمایند غوث و فی درس عالمیان و دشمنان مذکور و فیکس کن بغیر

قد صحت

در کتب

در کتب

در کتب

نعمت الله

نا راض و ناخشنود بود و فی الواقع صفت عدل این خوبی نعمتی است خدا داد و نعمه الله یعنی نعمت الهی که قوت جان
بندها کن عداوت و ماسقان از جمال آنحضرت حاصل شود از نعمت حق تعالی که همه عالم از ان بهره ورا نذات پاک
آنسر و اشرف و افضل نعمتهاست و بطریقین توان یافت که این یک کرمه دان تعد و انعمه الله را لخصوص بان نشان

۳۰ چه نعمت است بزرگ خدا که بر عقلین سپاس داری آن نعمت است فرض العین فی و نیز بمصدق آیه اتمت علیکم
نعمتی و رضیت لکم الاسلام دینا موسی مصدق را معلوم شود که نعمت وجود آنحضرت با نعمت توحید و معبودی
شده و آنچه در حدیث شریف آمده ذاق طعم الایمان بن رضی الله ربنا و بحمد بنیاد بالاسلام دینا اشارت به همین
است و مراد از این نعمت علیهم معصوم از شاه راه شرع آنسر است پس هر که قدر این نعمت دانست مسعاد ابدی نصیب

شده و خیر آخرت او را بدست آید و انکه ازین نعمت کرامی محروم ماند فردا خواب غم روزی او بشود و در دار العقاب
خزین و حسین و زقوم و ما و جمیع خود و دست خود بکمال آساف کزد و ای بر حال کسی که آن نعمت را از طرف خدا خیال
نکرد و هدیه الله نعمات الهی که از بارگاه جلال بسوی کاف و غلیظ فرستاده شده این بدیه نظر عیظت فرستاده
و هم نظر اشرف و کرامت آن بدیه از بر سر چشم جاویدند و این بدیه عجب محزون برکات است که در جان جانان

هدیه الله

عشق الهی بیدار میکنند و بیکانه را نشا و آتشنا بیکانه می سازد و هزار خویش که بیکانه از خدا باشد و خدا
یک تن بیکانه کاشنا باشد و هر که شکر گذاری این بدیه شریفه را و طیف خود سازد و بکلمه لن شکرتم لازیم
زیادت نعمت راستی شود و عرفه و ثقی و سنا و میر شکر کم هر که آنرا تسک که دو اعتصام نمود از
مواخذه آخرت محفوظ ماند و انکه طریقه او را پسند نکند و و چشم کم دیدم بر غم خورد و در مذلت مین دنیا گرفتار

شکر و تعقی

آید که آن کسی که ترک کند پیری تو را بجا کسی هست که چون نزد صراط الله مستقیم راهی
 و راه راست نسبت تصاف آن حضرت باین صفا جلیل این است که جاده شریعت و راه طریقت اساساً ده دست و ست
 آن حضرت که دلیل این راه است نزد علمای دین و صاحبان یقین هیچ غیر است و چون آن حضرت راه الهی است باید که
 او به تحسین مؤمنین بر زبانها رود و ذکر که الله یعنی سبب آنست که هر که صورت زیبا و سیرت پسندیده آنحضرت پسند قدرت
 الهی بخاطر او در بهمان نسبت یا الله بگوید و میتوان گفت که ذکر الله یعنی مذکور عند الله بود که حق تعالی محبوب خود را در
 ملائک علی و میکند عبودت و سلام و هم فرشتگان مؤمنان درین باب تاکید میفرماید تا بحکم من حب ثیبا اکثر ذکره محبوبیت حضرت
 بر خلقین اشکار شود و آن مذکور عند الله در محافل و مجالس خود کمال شوق و ذوق افزا کند و میتوان گفت که آنحضرت
 بوصف ذکر الله از ان موصوف شده که از دیدن جمال و حق تعالی بیاد آید و غفلت از دلبها بر طرف شود که یا آئینه طلعت
 آن حضرت جلوه گاه صورت جمال الهی شد و معنی الله جمیل و بحسب الجمال صورت گرفت و در حدیث شریف آمده که انظر لی
 و ج علی عباد و جانی که میرای این فضیلت حاصل حال با کمال مرشد چه پیری و بزرگان گفته اند که نشان ولایت و الهی است
 که از دیدار او خدا را یاد کند و ملاقات او باعث بر توبه بسوی مولی شود و معنی فایان تو افتم وجه الله جلوه ظهور را بدین
 را از جلال آثار و ولایت و انداختن تیغ زبان را در گشایش آب و دهی سز که موصوف شود و صفت سیف الله شریف الهی
 که بعد آنحضرت غایبان مجاهدان سلام بر شکوفا طغریافتند و از هیبت برترش آن تیغ کفر و فخره موافق آید بگانه هم
 مستقره عزت من تسویه گوید که از ان اندر منده که بختند از شیر و زمر که رزم راه فراموشی کنند و این صفت دلالت کند
 بر کمال شجاعت آنحضرت که احوال آن در سیر شریف مذکور است و می توان گفت که چون سبب آنسر و در دلی و دشمنان

صراط الله
مستقیم

که الله

سیف الله

مدی زمین بزرگ و در عرب و عجم غاشیه طاعت آنحضرت بردوش جان گرفته از خراج کداری چاره نمیدند باین لقب
 ملقب شد و میتوان گفت که تنج زبان آن حضرت در برش از شمشیر تیزتر بود و اگر احیاناً مدعی کفایتی و بعلی کفایتی
 قطع بسته جات آنها کردی چنانکه مدعی کی انباشت آن عجم که فرمان آنحضرت را از راه نیکه باریه کرد فرمود چنانکه
 نامه مراد برید شیر او را در آخر پنجمان شده و امثال این سحرات در بر شریف مذکور است و حکام انما الصالحی القول این
 کاهی حق و ابر بخند و کاهی خرم چنانی او باز که با نام خدا و رسول بی ادبی و کسائی کند سوخته با خاک برابر کند
 حزن الله نیز بمعنی بیعت الله بود که حزب کبیر لول سلاح را کونید یا بمعنی کرده خدا باشد بمعنی یا ان حکم و
 پیدا کرد چنانکه فرموده اند محمد رسول الله و الذین سوادوا علی الکفار لایه و کار این جماعت این بود که اعلام کلمه الله
 نمایند و لشکر اعدا را شکست دهند و حکم فاقم و هم حیت تعفت و هم بمعنی بکشید که از این جانی که بیاید بیج فساد و
 استیصال کند که افعی شدن و بچه نگاه داشتن و آتش نشانیدن و احکام گذاشتن کار خردمندان نیست پس آنحضرت
 بشکر اسلام تخییر شد شرقی و غربی نمود و در عرب عجم و لوی شاهی خود بلند گرد و نام و نشان او چون مهر نیز
 روشن شد النجم الثاقب ساره درخشان که هیچ ستاره بر آسمان هدایت مثل آنحضرت روشن نشده و چنانکه
 مسافران در شب تاریک میان بر و بحر بروشی ستاره راه می شناسند سالکان راه دین بخور هدایت آن سراج
 سیر فائز منزل مقصود میشوند و تنویر این اختر نورانی جز او در زمین روشنند لان پاک طینت برین نشود و طلعت
 عناد و انکار بر طرف نکرد که یاران آنحضرت از تائید شمشیر جمال او انوار کمالش بر افشای آسمان هدایت چون ستارگان
 طالع دلاص شدند حدیثی صحیحی که اینجور ما هم اقتدی استیم از رفعت شان و علو مکان آن بزرگواران

الحمد لله

الحمد لله

الحمد لله

خیزند به نام المومنین علیه رضی الله عنہم یکدیگر بخواب دیدم که سیه و جگره من از آسمان فرود آمدند از پرتو این خواب پرسیدم
 فرمودای و خبر کسی که از بزرگان دین در جگره تو مدفون شوند و روزی که سر و عالم وفات یافت فرمود این یک ماه است از این
 دختان که در خواب دیده بودی مصطفیٰ ^{صلی الله علیه و آله} حاجتی مستغنی است که می شستن از اصطفا و حبیب و انتفا
 بعاف بصورت جدا یعنی یکی که بر یکسانی دیگر بگذرد کی آن که هر یک کاند و برگزیده زمانه کوهی سید و معتمدن سوره اخلاص را خوب
 عقیدت بقاعده ادب بر کسی بیان می نماند سه تقدیر یک نشانی بدو محمل و تسلیای حدوث تو ویلای قدم را
 و چون این انتخاب از فرمود وجود او هست جریده کائنات از نشانی نشانی و نام امور کوین است نظیر این فرود و شاد و حید
 قریب به لاشک یک لبه با و از نشان دادن دیگامعی که کو به غیر عقل نورانی کلف دارند نمی بخوابد و اگر از خبر بمطاف صفت
 و از دیاری بقبا صبح نجابت و از منج انتفا بعاف عصمت و باکی دامن صاف صابون و در شهود و اخوان صفای که اهل سنت و
 جماعت اند بسوی شاه راه هدایت اشاره میفرماید که از نقایب آنحضرت کوتاهی نکنند و در کارهای دنیا و امور دین با علم یقین
 آنحضرت را امام و پیشوای اولین و آخرین دانند فاضله و فیاض اقتضا کرد که لوح ساده را گرفته آنرا با انواع صنایع بیارند
 احمی آنکه خواندن و نوشتن ندانند و درین لقب اشاره است مرید بسوی اینکه علم و دانش آنحضرت کمالیت و ازین محفوظ
 بسی خوانده چنانکه گفته اند سه ادب آموزان ادیب که او را ادب آنحضرت خدا آموخت با کسی خوبان بسی که در جگره
 بسی از لوح که با آموخت و اگر مرید و عارف نبود میباید اند که این صفت سامی و کمال کندی بطور تبیین علم یکانه که علم
 و آخرین یاد و از اسرار ملک ملکوت خبردار کردند و بشرح صدر نشین مسند خلافت و نبوت ساقطند و نیز
 پای علم آنسر چندان بلند شد که در بعضی اوقات جبرئیل امین از وی صلی الله علیه و آله و سلم مسایل این پرسیدند

در این
 کتاب
 مذکور
 است

در این

بیان و کوهی وادی دانستند ان سلام را علمو مقام آنحضرت علیه الصلوٰه والسلام در علم یقین و مسائل دین و دین مبین
 کرد و چنانکه در کتاب الایمان سوال آن فرشته مقرب در باب صفات یاران اسلام و احسان عیالات اخرت و تصدیق
 قول آنحضرت بر این مطلب دل است و چون این سخن افضلیت آنحضرت علیه الصلوٰه والسلام بر جبرئیل مستفا و میشو و شاید
 درین مسئله شک کنی و گوئی که شاکر از استا و چگونه بهتر بود اما در نظر ثانی باسانی دانی که با تلامذه از اساتذ کوهی
 بوده اند و هر آینه فضیلت آدمی بر ملک اگر تہذیب خلاق بواجب کند از کتب علمای دین ثابت است پس آدمی
 چیست طرفه سجونی یا که فرشته سرشته و حیوان یا که کند سیل بن شود بدانین یا و کند سیل آن شود به ازان یا و ظلم
 است که تفریک این عارفی اقبلا بدگاه رب العزت حاصل است ملک مقرب است از ان خبر نباشد چه نسبت مقام
 جبرئیل سدرۃ النہب است و آن جناب فائز رب جلیل از وی بالاتر رفته علم جزو کل حاصل کرد که آیه اوحی الی عبده ما اوحی
 دلالت میکند حاصل کلام اینک است آنحضرت سلم لد رجات و زود بان سموات اوت که علمای زمان اساتذ
 دوران زانوی شاکردی پیش آنحضرت نکر دهند و دانستند که دریای این علم را منبع از عرش است که بمناطق الرحمن
 علی العرش استوی از بسید فیاض قیامی و اتمامی که لایق شان الوهیت بود در باب این خلیفہ اللہ فی الارض علیہ
 و تبرکات و تاکیدات و تشدیدات بایات بنیات و جمہات و حکمات و تفصو کلم مفید علم یقین باشد آنحضرت
 را علم آموختند و یکبارگی قرآن بروی نازل نکردند که فادہ و استفادہ در تدریج مستصوب است که خدو فاعل الفا
 و طلب کل فاعل کل و مثل اند مشہود و معروف تا آنکه یک سبق این شاکر در شید را غبط بنمیشود
 و بر جل سبانی و معانی و تحقیق و تدقیق آن قادر نمیشود پس دیگر اورا غنی دادند چنانکه لا تحک لسانک لتعجز فاداً

قرانه فاتح قرانه ان عینا بیان بر این طلب اشتهای فرماید و آنحضرت را از حکمت فلاسفه و منطق و هندسه و ریاضیات
 ریاضی در آن فایده مستفیده و مردود حاصل نیست و حکم کند که منشور دین در آن بلکه اندیشه فساد و پس بر این ازشاف
 راه معرفت است باز داشتند و بعلم تغیر حدیث و فقه که فی الواقع حشریه است و این را منقولات گویند و اکثر
 معقولیان مانده از ادراک غوامض و قایق آن قاهر اند منشور دین داشتند چنانکه بقول سفرین ثابت شد که مراد از حکمت و ریاضیات

و من بوت حکمت فقه ادنی خیر اکثر اعلم فروع و اصول فقه است و نیز آنحضرت فرموده من یراه الله بنیر الفقه فی الدین
 یعنی آنکه غوی و سعادت او حق تعالی داده کند او را در علم دین آگاهی بخشد و ترقی آن بشکارد و رشید از بسط بود و حکم کردند
 که اکثر این عاقلین در ذوقی علما پروردگار را بیفزای علم را و نیز بآن حضرت الهام کردند که از علوم بیفایده پناه طلب
 و گوید اللهم فی العودیک من علم لا ینفع و هم مطابق علم خود عمل کنند چه علم بی فایده است و علم بی عمل که بی
 و ضلالت است که قال علی الصلوة و السلام العلم بدون العمل و بال عمل بدون العلم ضلال فایده بدانکه از مومن
 علم بر چند قسم است یکی آنکه فرض عین باشد و آن مسایل دین بود و هر یکی از مومنین با دوم فرض کفایه و آن را بدید
 حاجت بود و برای افاده دیگری یا موزند سیوم مندوب است و آن تجربه ای با در علم فقه و تصوف و اخلاق
 قسم چهارم حرام است و آن فلسفه و شعبه و نجوم و در علم طبیعت و سحر و کلمات و منطق و علم حرف و علم
 بود و علم حرف علم فخر را گویند و فلسفه را اسلامیان حکمت موهبه نامند یعنی علمی که بظاهر نیک و باطن بد بود
 چنانکه می رود بسوی اعتقاد قدم عالم و مانند آن از چیزهایی که موجب کفر باشد که فی الطحا و طبیعت
 علم غنی موهبه اندیشه را گویند و البته بطوریکه نزد حکما مقرر است علم ذات و صفات باری بود و غایب

بادراکات و قیاسات دایره بشری بی اقتباس از خارج نور نبوت حق نیست که توغیر دین علوم آدمی را بعبیده میکند و اگر
مباحث آن خلاف شرع است جامع پاکیزه را بعد از پاک کرده بآب شستن دل را بجا نشاندن آلوده بر تکلف در پی طهارت آن
شدن نشان بی خردی باشد علاوه اینکه از تجربه شایع خلعت معلوم شد که چون عین فساد شکم شود بر کندن آن ضایع شود
است ازینجاست که علم را حجاب بگویند و قول امیرالمؤمنین العابد که مدینه علم بی باب است العجری عن الادراک دراک دراک
راه سالکان طریقت باشد پس ای استدالیان چون بود پای چوبین سخت بی تکلیف بود به انچه و هسای می مولانا
ولی الله محدث دهلوی اینکه تمیز را بسوی علم قرآن از روی جمالیین دفع الرحمن و علم به از روی نیکو و شریف
صحیحین و سیره و علم فقه و علم تصوف اخلاق متوجه سازند مختار برگزیده بارگاه الهی برای منصب است ثقلین تأخیر از
خداوند عالم بران حضرت مکشوف شده بطالبان راه هدایت و انامید و فایده از اهل علم دروغ ندارد و بسوی دعوت خلق
از نه و این دازد و در عین فضل و کمال احسان خداوند ذی الجلال را فراموش نسازد و در عطای نعمت خداوند کوچک دلی
نکنند چه دین صورت شکو و سپاس اسب العطا یا که منبع او انشود و آدمی مستحق زیادت نعمت نگردد و او با خرت حاصل
نشود و آن سید البشر که از برای فاده و فاضله عالم فرستاده شد چرا از خدا خست بهر درشتی که نام مبارک و احب
است یعنی ابروده شده از محنت علم و عمل کردن بران ع بر عمل اجر و هر کرده جزائی دارد و آنحضرت علیه الصلو
و السلام را در تحمل شغف اعلای کلمه الله و برداشتن بار امت اجر عظیم دهند و چنان دهند که همیشه بهمت آنحضرت
در اصلاح حال بندگان عروف بود و جبار درست کننده شکستگان و مدبر بر فقهان یا قهار و غالب دشمنان
دین یا غالب بر نفس دشمن قویست در پهلوشسته و در باب او اعدای عدو که لغو که التی می بیند چنانکه فرمودند

نیکوکار

نیکوکار

نیکوکار

و کوشش کنی و از هر یکی نباید بگذری و بپایان خود میدان و کاست و شیر و دان ای ای غلبه بر غلبت دست من عنان
تغیر کشیدن جمله دوران است با نفس شمرده زدن کار با غلبه فان است و اما آدمی بقانون شریعت کج نمکد و غلبه طالب
و شبهت غالب می باشد و چون برست حضرت خیر الوری عمل کردیم از شامت رغبت بسوی فرما هم از نظر بد که زنا العین
الغیر و حدیث شریف آمده نجات یابد و سید اولاد آدم صاحب اولاد و معتدای زنا بود و صلی الله علیه و آله و سلم
چنانکه کنیت او ابو القاسم ابو الطاهر ابو الطیب ابو ابراهیم است که هر سه پسران آنحضرت بودند و در
منزل الحسین آورده که آنحضرت را سه پسر بود و ابراهیم از بطن مادر قطیه و قاسم و عبد الله از صلبی رضی الله عنهما
و عبد الله را از وی تعظیم طیب و طاهر می گفتند در تفاسیر مذکور است که بعد وفات پسران آنحضرت علیه الصلوة و السلام
که از آن طبعی گفتند که محمد علیه الصلوة و السلام را پنج پسر باقی مانده پس نام او تا حیات او باشد بعد از آن غفور و رحیم
برای ابطال خیال باطل اینها سورة الکوثر فرستاد و اما عظیمی که کوز فصل یک از انحراف شانک بود البته فرما و اویم
یا محمد چشمه کوثر پس ناز او کن برای پروردگار خود و قرآنی کن بدست یکدیگر دشمن تو دم بریده است و او نام نیکو نماند
و مرد از کوز چشمه کوثر بود یا اولاد و اتباع یا علمای امت یا قرآن شریف که در آن لغت آنحضرت علیه الصلوة و السلام
مذکور است و اقیام قیامت باقی ماند و آنچه در آخرت از بزرگی و جاه و شوکت بآن حضرت دهند و بیان
نیکبختی مشفع بفتح فای شده و آنکه شفاعت آنحضرت فردا بذرده قبول سدید امروز رسیده است که
حق تعالی از عده خود تخلف نمیکند و امر متحقق و شدنی را شده انکاشتن و پس ایقان ایمان باشد الله
بوتسون با خیب صفت خالصه و منان است پس بنده صداقت کیش در این امر شبه را بخاطر راه ندید

ابو القاسم
ابو الطاهر
ابو الطیب
ابو ابراهیم

۱۴۰۴

و شفاعت سید المرسلین از یقینات داند و آیت شفاعت را بلام تأکید و سوف که بر قریب بودنش دلالت میکند نازل
 کرده و قال الله تعالی و سوف یطیعک یک فرقه ای و آن شفاعت موهوم بلا شک و البته اذن است که گناه را بپایان خود
 توقع دارند و گویند هولا شفعنا، ناعذ الله و ظاهراً است که این شفاعت در نصیب آنها نخواهد بود و اما سید عالم صلی الله علیه
 و آله وسلم بی شائبه ریب شفع است شفاعت کننده عاصیان بدگاه الهی تا از مواخذه اخروی باز بمانند یا بعد از
 عذاب و در رخ از آن محل کسبت برآید و بنهاست جنت فائز شوند که کاشت فی التقایه از محمد علیه الصلوٰه و السلام کسبت
 للعالمین است این عنایت در باب عاصیان چه عجب که العاصیون الله و الطالحون لی فرموده اند یعنی بندگان برای خدا نند و
 کسب بندگان برای من حلال که کثرتی از اصحاب علمای است آنحضرت علیه الصلوٰه و السلام در روز قیامت راه نجات
 کبریا در یافته بکل مشکلات بندگان پروا نذر و آیت است که روزی آنحضرت در مجلس فرمود که اکنون شخصی می آید
 که شفاعت او در روز محشر مثل شفاعت من خواهد بود و اصحاب بجال تجرگاه میکردند تا گاه حضرت صدیق جلوه کردند
 و انشد که مراد سید عالم همین بر چشمه صدق و صفات رضی الله عنه و تفسیر عزیزی آورده که روزی ابوبکر صدیق
 در مجلس آنحضرت حاضر بود و جبریل علیه السلام نازل شد و فرمود یا رسول الله تعالی ابوبکر را سلام بسکونید و میفرمایید که چون
 بسبب صرف برای خود و راه خدا غریب و مفلس شدی ای ایا ازین حالت فقر شاد می باشی یا در خاطر ملالی داری چون ابوبکر
 این پیغام شنید بی اختیار بگریست و گفت انا راض عن ربی انا راض عن ربی یعنی من از پدر و کار خود راضی ام پس
 سورة الدلیل نازل کرد و در آخر آن سوره فرمود و سوف یرضی یعنی قریب است که آن مرد مستحق راضی شود و درین
 شفاعت در توحید که است چنان قدر و منزلت که شفعان را نیست و سید صدیق را به شفاعت خود چنان آید

در شفاعت صدیق

نفس الامر نیک و دو محاسب اخلاق بود چرا و درگاه رب العزة راه سخن نباشد که خداوند عالم بچنان ادا دوست دار
 حال نیک کرد و او پسندیده الطوار که ظاهر حال آنحضرت در اصلاح آراسته بود و باطن بکارم اخلاق مهذب گشته
 چنانکه حسن اخلاق آن سرور را در ملاحظه سیر شریف که در لفظ سید مذکور شد برنی توان یافت آری کیسه نیک باشد
 دیگر یار نیک میکند مصلح اصلاح دهنده و نیک کننده افراد عالم و اولاد آدم زیرا که عادت مرد صالح این است
 که دیگران را بسوی صلاح و تقوی دعوت کند تا بحکم الدل علی الخیر کفایه او را در دست و نیکی بندگان حصه باشد
 یا آشتی کننده میان دو مسلمان که مغلوب خشم شده با هم ستیزه کنند یا برای مال و متاع دنیاوی از رعایت حق
 برادر خود محروم مانند و چون بحکم الصلح خیر آشتی محض خیر است انکه درین باب سب فرماید حق تعالی و افرایه لایقا
 سازد یا اصلاح دهنده کلام نظم بود یا شعر سیر غلام علی آزاد در زنانه عامره که تذکره الشعراست آورده که آنحضرت
 اشعار حسان برین ثابت رارضی الله عنه که مدح رسول بود و همچو کافران میکفت اصلاح می بخشیدند و اصلاح
 شعرو شعر بشرط استرغای قابل سنون با و در آن هیچ جرم و خطا لازم نیاید سه نیستم آزرده از حرف سخن
 فهان علی یا فنان فی الجا از سینه فارم میکشد یا اصلاح دهنده حال مومنان بآید و در کردن عیبی در حق با جا آید
 شفا فاشاک از ریش کسی پاک کند یا جاره کلاه مغلوب درست سازند یا بیج دستار که بر موقع نبود درست کنند
 حدیث المومن مرآة المومن یعنی مومن آینه مومن است بر افعای این گونه اصلاح ظاهری و باطنی دلالت بفرمایند
 سخن آنحضرت عالی اذ اصلاح امور دین و دنیا نیست و بحکم آیه ادع الی سبیل ربک بالحقم و البروطة انما یستدرک
 و دو غلط آنحضرت محبوب و مرغوب عالم شده و هرگز تنگدست کسی در آن سخن ننکرده و اگر مقصود بالذات علم و با

کمال

کمال

مشایخ و خطباء کرده که کمال لطافت امر و مبنی کردی و اگر کسی حاضر نزد یا سرچ که الحقة زنی الشیطان و حدیث دارد
 پوشیده نمی خیزد و ابواسطی کی از اصحاب منع فرمودی و پرده نقش که بر در او بسته باشد کرده داشتی و چراغ ابرو این
 اصلا شاعران منع البرکات بود که یکی از صفات آنحضرت مُحَمَّدٌ است یعنی نگهبان احوال است از غفل و نقصان
 و مهربان بر حال عاجزان و در ماندگان این یکی از صفات الهی است و این معنی غلطی چرا آنرا و را نشان نباشد صَدَقَ
مصدق صدق بر سه از صفات کمال و شایسته قال آنحضرت است و صادق بمعنی راست کو و پاکباز بود
 و مصدق بفتح و ال شده و آنکه ندکان خدا تصدیق رسالت او کردند یا آنکه حقیقی بر صدق رسالت او گواهی داد
 که درین مقدمه عمده صدور احکام خداوند ذی الانعام مطابق قانون سرکار و مفرین بدستخط و مهر فرموده باشد
 چون ندکان خدا برای اثبات صحت کلام قسم بر ب العزوة یا می کنند حق تعالی نیز در چندین مقام قسم می خورد و بگوید
 در نظر او پسند آمد و او میسر این قسم بدین درست بود فرض از جمله آن تاکیدات اینکند و القلم و ما یسطرون
 بنعمه ربکم بمنحون این آیت بعلم و آنچه ملاک می نویسند قسم یاد کرده اند و در سوره یس القرآن الحکیم انکم لمن المرسلین
 برقرآن قسم خورده اند و در سوره الفصحی یخفی و الفصحی و اللیل اذاجبی بر جاست و روشنی روز و شب قسم خورده اند و
 در ان کنایه است بلیغ که این روز روشن چهره درخشان آن حضرت و شب سیاهی زلف شریک است چنانکه عاشق
 علیه سالت خیال کرده اند سه روی درخشان تو شد آینه نواز زلف زن رسد سلسله زلف شما تا باید پادشاه صدق
 آنحضرت را از ان گفتند که از کمال راست گویی راست روی محض راستی محض است چنانکه در صفت قدم مصدق
 اندک از ان مذکور شد و این راستی آنحضرت دلیل است بر آنکه با دشمنان رو زمین لب بدروع نمی کشید

مصدق

صادق

مصدق

صدق

و چون بادشاهی بدوشان و سردری سردران با آنحضرت داده اند چگونه از آنحضرت تفاوت معلوم آید سید المرسلین
 امام المقتدین سرور پیران و پیشوای پیران و گمراهان را اینها باشد پیشوای اقیانوس و امیر بیدریز که سخی حق
 سیادت است که سید تاج بزرگی و سردری از سر نهاده سر بر آستان رب العزت هند و به نسبت سارا نام صفت
 خدا پرستی و حق شناسی در نفس نفیس او زیاده بود و سرور از میشتی چون خاکساری بیشتر و علانی بن تقوی با بر سر
 بر همان تمثیل داده اند و گفته اند چنانکه بی رعایت بر سر فروغ مرض ملکی نیست اگر چه همچون شعله در میان بی صفت تقوی
 اراضی نفسی که بیان در اخلاق جلالی مذکور است اسکان ندارد و ثمره این سیادت و تقوی این است که آنحضرت
 قاید الغر المحجلین از پیش کشنده صحابی است خود بسوی بیست بداند که غلام اسبانی را گویند که پیشانی اینها سپید باشد
 جمع و غر و مجید جمع مجمل بود بمعنی اسبی که چهار پای او سپید باشد و است مروج آنحضرت را محجلین از آن گویند که در روز قیامت
 روی او در دست و هر دو پای اینها بسبب صفو نورانی بود و در حدیث شریف آمده که چون روی خود میشوید بالای
 نامیده بشوید و هنگام شستن هر دو دست بالای مرفیق بشوید و هنگام شستن هر دو پای تاباق رسید تا در دامن محجلین
 انشاء الله تعالی و فایده این حدیث این است که آدمی در باب شستن اعضا کوتاهی نکند و از ادای حق تضرع دست
 محروم نماند اگر کسی که دوست رحمان باشد بر بندگان او نظر لطف و رحمت کار داند در روز قیامت معلوم شود که دوست
 رحمان در آن روز بسیار رفیع می دهد خلیل الرحمن دوست خدا و محبوب الهی که غلت او که از غلت ابراهیم خلیل
 بنود جدا که در جفت بالاتر از محبت است لهذا آنحضرت غلت الهی اختیار کرد و بار غار را بر منبت جفا داد که
 محبت مولی زیاده از محبت عابد و کار است و دلیل بر کمال غلت آنحضرت اینست که او سوسن را که پای تخت و نظر

سید المرسلین
 امام المقتدین

قاید الغر المحجلین

خلیل الرحمن

آبی است بخیله کردی و بادوستان خدا دوستی و بادشمنان و دشمنی داشتی که با دوست دوست اگر چه مرد بیکار بودی
 و بادشمن دشمن اگر چه آشنا بودی بیکار می در قاعده محبت لازم است و این الْحُبُّ وَالْبَغْضُ لِلَّهِ که نیکو سخن لطیف بدان
 ای مرد عاقل که بر اسم اخیس الله گفتند و محمد اخیس الرحمن درین گفته این است که رحمة للعالمین را خلت بر ارحمان در کار است
 که فردا او را بارمت الهی کار است و دلالی شود بشکند که راه اکنون نگاه کن که گویند و عاصیا برگاهی میشن
 آید و صحرانیدیکه از زوآب سنگهای کلان از جای خود برآمده زور رحمت دریای الهی چشمه فیض رسالت بنایی فردا
 زیاده تر از آن مشاهده خواهی کرد آری نشان خلت رحمان نیکی خلق و احسان بایندگان بود و آن خود در ذات
 پاک سید عالم صلی الله علیه و آله و سلم موجود است بَنِي صَبْرٍ وَ بَنِي بَغْضٍ اول و تشدید می دهد به بنی نیک که اول
 اسم صفت و ثانی مصدر است بران مصدر فیض بطریق مبالغه اطلاق کردند و برات بعضی نزوات و ابراج جمع بر باشد بدانکه
 علامت ابرار پنج خیر است یکی صبر بر طاعت مولی دوم خوف روز جزا سوم بخشش و ایثار بقدر چهارم تحمل بحال اسیران
 پنجم شغف بر یتیمان چون ابرار المؤمنین علی رضی الله عنه با اهل بیت خود درین صفات کامله مستاز شدند آیات لیس
 سورة الانسان در نشان ایشان نازل شد ان الابرار لیثرون بن کاس کان من ازاجها کا فوالا الی آخر ما و سبب الی
 آیات کرامت آیات در تفسیر زیر چنان نوشته اند که وقتی حسین رضی الله عنهما بیمار شدند مرد عالم بوی عبادت
 صاحبزادگان با اصحاب فتدیگی از یاران آنحضرت حضرت امیر را گفت که مرض فرزندان شما شدید است
 سرور کند تا معقالاتی نمود و محبت بخشید پس حضرت علی فاطمه و حسین و فضیلت کردند شافی بطایع شفا بخیزه پس آن
 صوم نذر پرداختند روز اول وقت افطار یکی بردارد و گفت مرد مسکین پنج تن در خانه من کشته اند یا اهل بیت

ای صبح

تکبیر
تکبیر

اگر ایشان را مانده بود و حق تعالی شمار به نعمات بهشت ببرد کند اول حضرت امیرین خود داد و دیگران هم به نسبت
 حضرت امیر سخاوت کرد و در روز دوم کسی بشکل نیم آمد و همان محاطه را داد و در روز سوم آید و همان طور سوال کرد
 این بیت ایشان را کرد و حضرت فاطمه رضی الله عنها کمال صنف طاری شد چون آنحضرت علیه الصلوٰه والسلام آمد
 حال و خبر خود را دیدند از فرط شفقت بگریه درآمدند حق تعالی این آیات را فرستاد پس آنحضرت فرمود ای فرزندان
 بشارت باد بر شما را که بزرگ آن سخاوت دولت ابدی حاصل کردید که بزرگ حضرت امیر ملک دنیا را بذا و انفا
 گرفت و بنشینان ملک بقی را مسخر کرد و حق تعالی در آن آیات با این بیت که با آن از شتر محشر و خرمی از دیدار او
 رسیدن به نعمات بهشت استعمال حیر و دینا و استبرق و جلوس بر تخت های بلند و کوفتای سیمین و شراب طهور و حاضر
 شدن کوکان صاحب جمال معده کرده است و بار چون بصفت احسان موصوف جوابه و جاهت و حسن ظاهر
 و باطن تصف نشوند و حیة خوب روی و صاحب جاه به نصب بنوت و در بدر رسالت که بالاتر از کل مراتب دین
 و دنیا است و هیچ وجه در آن شگ نتوان کرد و این و جاهت اگر با حسن و چه کسی معلوم شود با جناب رسالت بهمان
 ملک و پیش آید که شایان آن محبوب العین باشد بر زبانی که خرام پای تو بود و تا نابدعده صاحب نظران
 خود بودند و این خوبی و محبوبی کسی را زیاده که بخیر خواهی عباد الله مستصف باشد نصیح ناصح و وصفت کامل است یعنی
 خیر خواه و سهوا در است هم در دنیا و هم در آخرت در حدیث شریف آمده که فرمود آنحضرت علیه الصلوٰه والسلام
 الدین النصی یعنی دین داری خیر خواهی است اصحاب سوال کردند خیر خواهی که ام را لازم است فرمود خیر خواهی
 خدا و کتاب و پیغمبر و خیر خواهی مسلمانان و امرای اسلام که مراد از آن ایمان بحد و اطاعت احکام است

در این حدیث

در این حدیث

سید المرسلین صلی الله علیه و آله وسلم و ادای حقوق برادران اسلام و تأیید اطاعت بادشاهان حاکمان اسلام بود و اگر
 کسی تقصیر این حدیث بر بیان واضح نویسد چهار دفتر بزرگ شود و این حدیث انجمن جوامع الحکم است و هر آینه مرد و زن خواه
 لایق آن است که منصب شیت به علم کل خطایق بکف کافی و بسیارند و یکی کار سازد کار که از تعلیق در دین که درین
 جهان دقیقه نغذست آنها فرود داشت نفرمود و دران جهان بکل شکل آنها که بسته بکلیه استی امی در عالمی که دیگر انبیا
 نفسی گویند در بای حمت الهی بپوشش آرد و آتش غضب الهی را از ان آب فرو نشانداری کالت این مقدمه
 از کسی بخوبی صورت پذیر شود که او پیر و جوه خود را بپای پرده باشد مستور نگه دارد و بکنند بر عنایت سولی در دنیا و
 آخرت بی انگیزه و در اضطراب و بجا طراه دهد و بزرگان دین گفته اند که توکل عبارت است از ترک تدبیر و بخود
 بر دامن تقدیر بر تکیه اینکه نقصان معرفت و فایده و منفعت در دست قدرت باری است جلالت که پادشاه و طاعت
 که حکم این بعضی الله بایشا و بحکم بایرید و فعال گماید اگر اوتالی بنده خود را نوازند و او بر و بخشد دیگری نتواند که او را
 بیندازد و ذلیل کند و چون توکل علی فریاد وصول منزل مراد است متوکل را اگر وسیله نجات در ماندگان بی انصاف
 و ضامن عاصیان بی استطاعت سازند بجای خویش بود کفیل خاص است شش از کفالت بعضی ضامن
 و چون آنحضرت در روز محشر که کاران را از شکنجه عذاب بر ماند باین لقب کرامی طبق شد و طاعت است که در کفالت
 از و کالت بالاتر است و کفیل کار بندگان آن وقت بعد یکی بکار برود که بر عباد الله بدل مهربان باشد شقیق پیر
 بحال است و باز دارند و ترساننده آنها از آفات دنیا و عذاب آخرت که مقضای سروری و رافت خداوند
 آنست که ملک مملوک خود را با انواع لطف نوازند و او را بر اختیار خودش نگذارد و بلکه از راه دلنوازی او را برین

تکلیف

توکل

پیر

تقی

تصحیح

واقع که بستر بنیاد که الحیض نه الشریع والقیح باقی الشریع و عفا یدانه است و دلیل استوار بر کمال شفت آنحضرت علیه الصلوٰه و السلام
این است که بحکم ما یطلق عن الهوی ان جولاد جی بوجی مطبق فزان الی برای زندگان او را بی آسان و طریقی بی ضلالت سازد
که هر روزه که در آن راه رود و گمراه نشود و آن راه را سنت گویند صَیِّمُ السَّنَةِ بر پا کنند و طریقه نیکو دانی و دین که موجب
خوبی دنیا و سعادت آخرت و عقیبت است تا مومنان پاک باطن بی تردد در آن راه قدم نهند و از خطرات شیطان که مانع
و مزاحم این راه است خود را باز دارند و از شیاطین الاشرار که در بعضی کارها اگر کسی گوید که چون بر سنت رسول کریم صلی الله علیه
و آله و سلم عمل کنیم در موسم مرد و راکب غایم انسانی روزگار زبان طعن نکشند و عزت اولاد و احفاد باقی نماند جز آن
دینم ای مرد کوتاه فطرت اینکه گفتی محض از بی بصیرت تو خوبی سنت را که دومی غیر مستلزم است که باقی دین الهی را یک
کجا شکافی محققانی در قرآن مجید در چندین مقام سیف نماید که سنت و طریقه رسول الله بهترین راه است و آنکه آن راه را
اگر گذارد گمراه است یا اگر بسبب سبکی که ما ازین دولت کرامتی سعادت سانی محروم می باد در آن یوسف را محض از
راه حسب در چاه انداختند و سخن ساخته به پدر عرض کردند تو هم بر طریق اخوان یوسف یحواهی که با من سجده کنی و مرا اولاد
و دمار صلاحت و بعد از آن در نایب چه نیم یغلی بی جز از نیک باز دارند این راه را نیز خود اعدا اب آخرت است و هم تارک
سنت را که راه انکار دین باشد مخلوق دانا و عید کرده اند و من بعین الله و رسولان که نارجهیم خالدرین فیها ابدافا
ردیگری گوید که بر سنت رسول اوجان ما قربان است اما چه توان کرد که زمانه مقتضی آن نیست که زنان راضی نزن شوند
بناقصی نمی زنند و سخن مردان باطل نیستند چنانکه لغت افزع زن شوهر شوهر است و شوهر زن زن دین صورت
با خلاف کنیم رفس ما و نه ما و متع با هم خانه و بودن در کاشانه و یا فتن آب و دانه کلن نباشد و در امور محاسن

و کذا زن غلیظ غلام خدا زن آرام جان هم از دست رود زیرا که او میگوید چنگم گذارم رسم نکند ازم جواب بگو نام این
 ریش منش دستار بر سینه و در زمره دستار بندان در آمدن و این سخنان بسیمین نقض جای حیرت و محمل تسف است
 ۵ درین شان زن بی عفت که زنان بان شرع و احکامها خوشن پروا بسته اند و تشنیده که گفته اند بن ناقصه افضل
 و الدین یعنی زنان از کمال عقل و دین محروم اند به حکم خداوند عالم مردان در همه حال حاکم اند بر زنان که الرجال قوامون
 علی النساء فرموده خدا تعالی است و امیر المؤمنین علیه السلام میفرماید خلعون بن فغان فی خلافین البرکة یعنی بی عفت
 کیند با زنان در امور دنیا و دین که در خلاف کردن رای آنها برکت است آنکه عقل یابی و دل نوری ندارد و اگر از
 نماز و روزه و اطاعت سید عالم صلی الله علیه و آله و سلم غافل می باشد چگونه او را مشیر یا تدبیر و خیر و راه خود تصور کنی نشیند
 ۵ که گفته اند اگر یک بودی سر انجام زن و زنان را زن نام بودی زن پاک اگر تو در روز اول او را از مسائل
 دین و احکام خدا و رسول خبر داری می گوی از آفات محبت او فی الجمله بخت متصور بود چون کار از دست رفت
 دیگر پیشانی چه سود اکنون بکلمت علی او را در مجلس انس و محفل قدس آن مفتی تعلیق و قاضی ملک و حکومت که کلزار
 هدایت و بوستان ارشاد تازه کرده اوست حاضر کن اوصاف آنحضرت باوصاف رب العزت می ماند
 مَقْدَسٌ رُوحُ الْقُدُّسِ رُوحُ الْحَقِّ رُوحُ الْقِسْطِ پاک از هر عیب نقصان و تقدس آنحضرت بجا
 رسیده که خود جان تقدس شده جسم شریف او را سیر ملکوت دست داده و هم زندگی راستی و صداقت و جرات
 اسلام به آنحضرت است و در رعایت قانون عدالت چنان کامل شده که خود روح و روان عدالت
 شده و میتوان گفت که روح القدس روح الحق از قبیل روح الله بود که لقب صبی علیه السلام است و درین صورت

روح القدس
 روح الحق
 روح القسط
 روح القدس

مکلف
است

انصاف روح بسوی حق برای تشریف بود چنانکه در ایعت فیرس روحی جان کرده اند و نیز گفته اند که هر عالم بهتر از
 آن است و آنحضرت بهتر از جهان و گفته در روح الفسط چنان گفته اند که قیام مدائنات مبارک آنحضرت است
 آسمان و زمین بر مدائن است با حق زشایان نیز مدائن است و اگر نباشد ستون خیمه سجای باکی بود خیمه بی ستون
 برپائی چون تقدس آنحضرت در دل مومنان قریب به تقدس باری بود چو در دارین و سیل آن سرور برای حصول
 مرادات کفایت کند کاف مکلف بکننده و کافی شونده است خود در نشایتن دعا گفته اند بر روزی مقدر
 پس اگر ما اذن حضرت شویم و سیل دیگر در کار نیست زیرا که جز آنحضرت کسی نیست که خدا عاصیان را از عذاب آخرت
 در اندویش برین بدن آنحضرت علیه الصلوة والسلام این است که کسی که از آسمان بران حضرت نازل
 شده و آنحضرت بکلیج و جوه تابع آن است در آغایابی موحده و در آخرین مهله دارد و چون آنرا جمع کند کلیس
 حاصل آیه اول آفرقان زباده و سین یعنی اندر ره دین بر هر قوت آن بس و اگر فرمان مجید در نظر
 برای کس سادات ابدی بس بود هر ایند آنسر و عالی جناب که مبلغ در ساند این کتاب کافی باشد بدلی که
 شد کافی بود لاجرم صدیق اکبر فرمود الله و رسول یعنی باری ما را در دین دنیا خدا و رسول انبیا می کنند که کمال مبلغ
 دنیاوی بدست نباشد و چون آنحضرت در معرفت الهی کمال داد و چرا صغیر و کبر و سید و پذیر برادران سبب بالغ
 مبلغ رسیده با وج کمال در ساند احکام الهی روح آسمانی جن انس را تا بر خداوند عالم ایمان آرند و سید المرسلین را
 بر سالت و هدایت مسلم دارند که فی الحقیقه پیغمبر مومن مسلم همان است زیرا که آن مسلمان نامی بیش نبود و کار
 مسلمان حقیقی اذن صادر نشود و چنانچه در هدایت است که آنحضرت علیه الصلوة والسلام در دم و پسین باری

مبلغ
است

است بقرار شد انگ از دیده روان گرد و اصحاب خود را طلب داشته در وصیت نامی بالمرضا بنویسند
 و گفت شما ایها راست من بشید بعد ازین کتاب الله و سنت رسول الله را اندست مدیدن فرمود اللهم اغفر
 بالمرضا یا در حیات خود احکام تو رسانیدم و در دم واپسین آنچه واجب بود گفتم اما شفا از امراض جهانی و نفسی
 موقوف بر رحمت ربانی است شاف شفا دهنده امراض ظاهری و باطنی بداری هدایت و توفیق و تصفیة از انوار
 فاصد بکرت قرآن که فی شفا، للناس صفت است و در سیر شریف آمده که یاران بدعای آنحضرت و نوشیدن
 بقیة آب وضوی آنسر و شفا می یافتند و این شفا بخشی آن حکیم ربانی و طبیب عالمی بعد از نفل اندازد افغانی هنوز ربانی است
 زیرا که آنحضرت حیاة النبی است و هر که بصدق ارادت در و خواند یا ناهیا سبک آنحضرت بر خود یا بر دیگری دم
 کند از انواع امراض و بلا چشم نغم و آسیب نجات یا بد و معقالتی که شافی مطلق است و در شفا بخشند اما این تاثیر را طهارت
 ظاهر و باطن و رزق حلال و صدق مقال در کار است و جای که چیز نایب تر شود اثر گستر بود بای حال از ان حشر شریف و
 کمال و محبوب ذو الجلال است و ان توان کرد و چرا امید شفا میاری و وضع بلا و پریشانی از ان صاحب سج الشافی
 چشم نداریم که آنحضرت بخت پیوسته و از کمالات و بیادوی وارسته است و اصل موصول رسیده و
 پیوسته بدرگاه معقالتی و دور شونده از ناسوی که جدای آنحضرت چندی از رب العزت محض از بهر تکمیل دین هدایت
 خلق بود چون ازین هم اعظم فارغ شد بمقتصد اصلی باز رفت و زیاده ازین درین خاکدان غلانی تو من پسند کرد
 که حب الوطن من الایمان آمده یعنی محبت وطن اصلی و مشوق رجوع بمبدا فیاض از انار ایمان است ازینجا است که
 چون کمال بیان در دل نباشد آدمی ازین وصال می رسد خصوصاً جای که زوال و متاع بسیار و باغ و بوستان

۱۳۹
شیراز

۱۴۰
اصول
موصول

علامات طایفان سپان فیلان ساز و سامان داشته باشد بحد کفر اند موت الفقرا از موت الاغیا حسره اگران
 بغیر کلان راه دریا بد که هرگز نرنگز آنکه دلش زنده شد بشت پاشت است بر جبریده عالم دوام با محبت مولی را
 در صمیم طایفه و آرزو مند نعمت جنت و حور و قصور و غلمان و شراب طهور و لغای همان باشد در سر فانی را
 خاطر بود و منتظر رسولان رب باشد که جز بوسیله مرکب سیدن بدست میر نشود الموت جز بوسیله الجیب الجیب کنند
 و چون نستان خوشان بی مبری کند نصیب کند و کوبد که اگر ذره باقی بسد و قطره بدربا پیوند جای غم نیست آمانی
 الواقع اگر آدمی بزرگ علایق بکلمه سواد قبل آن تنویر پیش از مردن نرزد باشد استقلال او در دست اختصار شود
 و در حدیث شریف آمده که اگر کسی خواهد که بر روی زمین روان است بیند ابو کوسیدی را بیند که آواز
 و اصلا و کلامان این است و اصلی و موصولی آن محبوب سب العبدین یعنی ذرین شین که دو که بخت آنحضرت
 بر کافه موجودات بایستد آنست که ساقی اول محله کائنات یا سابق در مراتب کمال سابق بر هر در باب دخول جنت
 یا بخت کننده بر اینها در بزم و رزم که است آنحضرت از دیگران بیشتر در میدان حرب قدم او از سایر جمیعها پیشتر است
 یا بخت کننده بر سابقین اولین که آیه انا اول المسلمین آن است یا بخت کننده بر ملک برتر فلک چون بخت آنحضرت
 بچندین وجه ثابت است منزه او است که آن دستگیر داندگان پیشکش جماعت خود بسوی دارالقرار بود و ساقی شش
 از ساقی از پیش کشنده است بخلاف قانده پیش ازین مذکور شد و این کشیدن از نذر ترجم باشد که پدر فرزند را کشید و دیگر
 می بود یا عاقل کشن یا بیاراه می نماید و این کشیدن یا بسوی علم و معرفت الهی بود و در دنیا یا بسوی روضه مهان
 بود و بعضی که طفیلی بطیفین همان فقر و منزلت حاصل شود یا کسی عزت کند یا حکمت در کشیده بر دین این

مخبر

مخبر

اسم مغفول زاهد اینی بریده فرستاده شده اند و گاه رب عزت بطرف است تا قدر آنحضرت بشناسند و بدانند که محض از
حسن طایع است که این سراج منیر بر آسمان هدایت طلعی فرموده و برای نجات است مرحومین این حجت مجسم عبود افروز
گشته و در حدیث شریف آمده که فرمود آنحضرت انما احسنه مهدی یعنی من صحتی ام بطور بدیه از طرف خداوند عالم و بکبریا
یعنی فوایدی بمعنی نبوی بریده با فرستاده آن بسوی مکه معظمه نیز توان گفت یا این بدیه نیاز با بدرگاه بی نیاز که در آن درگاه
خاک عجز از بزم آن کسیر بخیزد و یک سجده را که کمال خشوع کرده شود در جنت و حور و قصور رسیده چنانکه حدیث من قوام

لله رفعة الله بران قال است و طایر است که حکم الهی لا اهل از جمله ایا که از خواندن کان الهی در آن درگاه گذرانیده اند
به کسی و لا بد زود قبول رسد که نام او مهتدم بود تقدیم کرده شده و پیش دست که هم در عالم ارواح و هم در عالم حساب
تقدم آنحضرت مسلم است که در اینجا ابوالارواح بود و در اینجا سید اولاد آدم شد بل هر که حق عزت و قدر بخشد هم
مردم پای او بر سر چشم خود دهند و در دل جهان جاد بندگان نیز گم یاب قادر و غالب عزیزانی است از نامهای
الهی که آنحضرت را عزیز معراج و نیم بجایا که او جهان جهان عالمی است ای برادر چون سعاد سر فرشت تو
بودی که از بیرون آنحضرت شدی و بر آستان رسالت سر نهادی پیروی شریع را موجب سعادت ابدی دانستی و در
زمره اهل سنت و جماعت درآمدی و کسانیکه از او روی یافتند در دنیا گرفتار و در ضلالت و در روز قیامت
با مال اندوه و حسرت باشند یالینی آنحضرت مع الرسول سبیل است و لا اله الا هو بود دولت و کمالت که درین جهان دار
هرگز در اینجا بکار نیاید بجا که او ان نیست در دوزخ و غلبلین و قوم و فریق خود و بجا آن خنک با جمیع نبوتها که در آن است
رومائی ایشان بریده شود و قطع اسما هم اشاره بآن است و چون آن رسول مبشر را که برای ایشان تقدیم محمد رسول الله

مستحق
مستحق

فرستاده شد پیران او بدنام کردند و این گفته حقیقی برسد است گفت لکن آن شخص دانی و امانی همین من در آنجا که حاضر
 و داری عرض کنند آن گفت قلمه عقیده تعلیم فی نفسی و لا اعلم ما فی نفسک یعنی بار خدایا اگر من این گفته است خانه گفته ام بسته
 ترا علم آن باشد که داند نه بنان استکار هستی من بنده که پرورده عنایت تو ام و یتیم مادر زاد ام از کنه ذات خود
 نیستم و چه زیبا گفته اند نسبت خفاش بایدهی جو عیسی با خفاش است پایش و پیریش خفاش اگر عیسی و پایشی باز
 چون حال اهل کتاب بدین سوال و حال اهل ادیان باطله بی اصل که محذوفات الهی قبله سمت ایشان بوده است اگر کلام
 که از زمان یکی ستاره و دیگری سنگ خارا و دیگری مار و دیگری آتش و دیگری سبزه چمن و دیگری آب کن که هر دو یکی
 ز غن و دیگری کا و ماده و دیگری اشکال فلزات ساده و دیگری سیم و زر و دیگری فرج و ذکری پرستند بخت نقش
 دیوار شوی مگوی تعالی الله لا یشرکون و تعالی الله لا یصغون یعنی آنچه مشرکان بخود تا و ایستجا میسازند که این چیزها مظاهر
 الهی اند ذات باری از آن منزله باشد که مظهر خاص الهی است که او را فاضل مفضل گویند تعظیفیت و بزرگی
 بزرگی داده شده بر کافران بیای سرسلین اولین و آخرین تعظیفیت آنحضرت را اسباب بسیار است یکی آنکه مقصود از تکوین و ایجاد ذات
 پاک آنحضرت است که حاصل آنزل کمال لطف و خوبی صورت او را پر از اخیه و انواع حکمت و صنعت ترکیب بکار برده و با وجود
 دائره قدرت خویش نخواست که مثل او در عالم یافته شود و در میان عاشق و معشوق نسبی بر وجه مناسب توفیق در کار است و خوبی
 نفاش همین است که در نقش چهره محبوب قیود از هنر صنعت خود فرو نگذارد و صاف زبان طالع و یکدیگر ازین بهتر نگذارد
 چه از دیگری کارند ام دوم اینکه حسن آن حضرت تعظیفیت را کسب نه سیوم آنکه طهارت ظاهر و باطن موجب تعظیفیت
 شد و تعظیفیت آنحضرت و یاران او در دل کسی منظر استحقاق جلوه دهد که او از دل خود خفاش برآرد و بخاکیند از مسینه دو

تعظیفیت
 تعظیفیت

که لازم است و جهالت را بر زبان دین و تعقیب ابوبکر و عمر رضی الله عنهما قرار داده اند و گفته تعقیب شیخین واجب
 الختمین السبع علی الختمین نشان نیست با و چه در معارف ازین تعقیب نشا و گوید که قطع نظر از درجه محبت و کسب فیض از بارگاه است
 این بر دو بزرگواران و خزان خود را بجا لایح سید عالم صلی الله علیه و آله و سلم در آورند و از شرف حدیثی که ذکر کرد بران نشا
 دران مذکور است و پیش ازین درین رساله مسبین شده مشرف شدند و حدیثی که گفت مولاه فعلی مولاه منافی این
 تعقیب نیست که اگر در موسن بزرگی این خبر و اما در اقل باشد بهین نظر بسوی ابوبکر صدیق و عمر نگاه کند و من الله التوفیق
 زهی فتح ابواب الجنان کنشایند که در عالمی که اسم مبارک و فاتحه مفتح الرحمن مفتح الجنان
 آمده یعنی کنشایند و کلید رحمت و کلید بهشت که در کنج غنی بسبب آنحضرت بکشد و آغاز فریادش ذات قدس صفات
 اوست و فتوحات که آنحضرت و اصحاب و در دیار عرب و عجم مدد و نصرت الهی است داد از ملاحظه وقایع و غزوات
 آن سید کون و مکان بر سرین کرد و اگر گوشه ابروی آنحضرت را مفتح ابواب خواص و معصی سرف و اندک بجا باشد مفتح
 الرحمة از ان گفته که بواسطه آنحضرت رحمت رحمان الدنیا و الآخرة بجا فرموده است و مفتح بهشت از ان که بنده اول
 کسی که در بهشت در آید آنحضرت بایا که کلید رحمت خود ذات باریکات اوست که هر که بر زبان آنحضرت عمل کند در جنت برسد
 گشاده شود چنانکه فرموده اند الوضوء مفتح الصدقة و الصدقة مفتح الجنة یعنی بهارت کلید باز و باز کلید بهشت است
 و این کیش را از ان مختار و سید ابرار چون بیاید که آنحضرت علم الایمان علم الیقین است نشان ایمان نشان یقین
 بدانکه ایمان را کویدن را کویدند و آن بر دو قسم بود مجل و مفصل ایمان مجل که کویدن آن بجا و رسول و صلی الله علیه و آله و سلم که کلمه
 لا اله الا الله اقرار و تصدیقا عبارت از ان است و ایمان مفصل که کویدن آن بجا و اولا که کتب است و بی چیزان مرسل

و این معنی
 است که در
 مفتح ابواب الجنان

و این کیش را
 از ان مختار و سید ابرار
 چون بیاید که آنحضرت علم الایمان علم الیقین است نشان ایمان نشان یقین

دست که خیرات جمیع کام اخلاق است و حکم خیر الامور و سطها توسط در هر کار و کار و برگزیده سیدالابرار است قطع نظر از میزان
 که اوقات و تعریف دارد لازم سیاه نظیر این اوصاف چندانی تفاوت است که از آفتاب نسبتاً پس اختیار و سطر است
 در جمیع امور بدان دلیل که خیر الامور و سطها و حکم خیر الناس من نفع الناس این دلالت و هدایت بر آن استوار است بر خیر
 حضرت خیر البشر صلوٰه الله و سلامه علیه پس اول مضمون آن خیرات مسئله توحید و معرفت مولی بود پس شناخت فعلی و صفات
 سید عالم و در بافت خوبی طریق آنحضرت بکتاب سنت که آیه کریمه و آمنوا بما نزل علی محمد و هو الحق من ربکم که غرض هم سیاه است
 بالهم بیان فصیح بدان مطلق است و آنکه نه غایبی نیکی بود البته تعصیب آن نیز بذات فیض آیات او موقوف باشد
 مصحح الحسنای تعصیب کننده همه نیکی یعنی جریده اعمال نیکان جزئی تعصیب تبلیغ بذروه اجابت خداوند عالم نرسد و
 چون سندان حسانت منظور نظر فیض اثرش گردد و فرو باطل باشد روایت است از عظیم ابن حزام رضی الله عنه پرسیدم
 رسول صلی الله علیه و آله و سلم یا رسول الله خبر ده مرا از امور نیک که کردم آنرا و ایام جاہلیت از صدقات و مبرات و
 صدق رحم که آیا مرا در آن توانی در در آخرت حاصل شود فرمود آنحضرت اسلمت علی ما سلفست من غیر یعنی اسلام آوردی
 بر چیزی که نکوی کردی در ایام پیشین مراد اینکه از ثواب آن انشا، الله تعالی محمود باشی و چون حسانت با انواع
 آن سبب مصلحت درجات بهشت و فایز شدن بر نعمات آن است و در صفت آن فہم خیرات حسان گفته اند
 یعنی در آن باغبانان نیکو روی فرشته خود موجود اند و جوهر مقصودات فی الخیرات نیز فرموده اند یعنی حوران اندر پرده
 درخیمه نماید که آدمی در اکثر اوقات این سناجات بدرگاه قاضی الحاجات باشد آسانا فی الدین حسنه و فی الآخرة
 و قضا عذاب الناکه انجم او عید مآثوره است و شیخ عبدالحی در آداب الصالحین آورده که درین آیه مراد از حسنه این

علی

نیک است و آنحضرت علیه الصلوة والسلام زبور که فضیلت آن بر آدم علیه السلام بدو وجه است یکی آنکه زان را در صحبت
 او شده و زنان من در عبادت و طاعت الهی مدد و معاون گشته اند و دوم آنکه شیطان آدم را فرمود و شیطان بن مسلمان شد
 و هیچ حسد و مینین بچنین استقامت سید المرسلین چرا بر سر انجام نیابد که آنحضرت مَقِيلُ الْعَثَرَاتِ صَفْوَةُ عَنِ الرَّدَائِكِ
 یعنی در گذشته از لغزش های بنده گان و اعراض کننده از خطیای آنها و کمال آنحضرت درین صفات غفری در لفظ غفر مذکور شد چو
 آنحضرت در بی بخشایش عاصیان است چنانکه است چنانکه خود و غوغا نماید صاحب الشفاعة صاحب المقام
 بخشاینده عاصیان در روز قیامت و صاحب مقام محمود که محل شفاعت عسی آن بی شک یک مقام محمود و همین مقام
 میفرماید در نام صاحب الشفاعة شفاعت است باینکه آنحضرت بطرف الهی الکشفاع است و در وقوع آن هیچ شک و شبه
 نیست و شفاعتی که او ایستاده اذن است محل نظر است آن شفاعت است که بت پرستان از زبان خود و او اندوه و
 شفاعت ناعند الله که بید چون آید و سوف بیک یک فقرتی نازل شد فرمود آنحضرت که ارضی نشوم باینکه یک است
 سخن بخشیده نشود و این ناریست که بدرگاه بی نیاز مقبول گشته و نزد محققین شفاعت عبارت است از اینکه نوری از انوار
 رحمت الهی آنحضرت را فرا گیرد و بر تو آن خلعت کفاه عاصیان نازل گردد و او را یک در قیامت فتح باب شفاعت کند
 آنحضرت باشد من بعد نوبت بدیکر شفعیان که انبیا و اولیا و قرآن و نماز و روزه باشد رسد و کفار و باجزاران شفاعت
 محروم باشند و آنحضرت علیه الصلوة والسلام در یوم القیام در استقامت و استقامت مهمان پروان خود قایم و ثابت باشد
 صَاحِبُ الْقَدَمِ ثَابِتٍ وَ سَتَقِلُّ دَرَاهِمُ لِي كَمَا قَالَ رَاحِلُ دَرَسْتُ كَرَاهٍ وَ دَمَّ آنحضرت بی قدم بود و چنانکه گفته اند
 قدم باید اندر طریقت نهدم تا که صلی خدا و دم بی قدم بود و آنحضرت علیه الصلوة والسلام مثل آن لاف زنان

صاحب المقام
 صاحب الشفاعة

صاحب المقام
 صاحب الشفاعة

صاحب المقام

تن بدو نو که سخن چند باب تصوف چون سوی یک افتد جا مرزده بر اوج پاشند و از جاده شریعت حقه هم بدرینند و گویند که
 عارفان از تکالیف شرع چه کار و ناز بدان میکرد و اوج و اعلیٰ را در آرم باید داشت بجز قول سید البرکات که فرمود خوش قریب است
 جوارح یعنی اگر در دل او تواضع بود در سر دست و پا او این صفت تواضع یافته میشد و چرا در دنیا در بندگی سولی عاشق نباشد
 که از اسباب شریعت او مخصوص بالعرض مخصوص بالبدن مخصوص بالشرف آمده است یعنی مخفی کمال عزت و بزرگی
 شرف که کسی کوئی مرسل و فرشته مترتب با در مقام فضیلت آنحضرت داخل نباشد و کمال عزت و شرف آنحضرت را چنان دهند که او بتابد
 الکی کار با کرد که موجب این سرفرازی شد مشایخ چون از شکم ما پیدا شدند بجه کمان بر زمین افتاد و انکشت نهادند بر آسمان داشت
 و در ایام شیر خوارگی بر حق برادر رضاعی دست انداز نشد و پستان راست را اختیار فرمود و راه رخسان هم در زیر نینج و در چپا
 ستر و عالم طفلی این قدر داشت که اگر پاره ای چنان از شرگاه جدا شد ملک آنرا دست کردی تا آنحضرت بآنک زدی تا عیادت کنی و منعم
 آنحضرت بود و از دست کند و طبایع نهایت احتیاط کرد و منکر گوشت و ماهی و بستر و جار و ملوث ساختی و با گوشت و کانی بپزدی
 و فرمودی که ما برای الهی و دین فزیده اند چون حال طفلی این باحوال من تیره و شب آنحضرت را چه توان گفت که زبان قاصر است
 چون با جد و اعتدای آنحضرت در رفعت با یار عیاش بلبری میکنند و از او است که بنده گان آنحضرت توسل کنند صا الوسیله خداوند
 که پیشتر حق تعالی وسیله رسید آنحضرت نزد پروردگار که مانند کانیست چندین وسیله از دست ندیم و در دو بدگاه او نیار کنیم و بشویند
 از این اوفات بجا که دعا و سید بد که حبیب است و عرض کنیم اللهم محمدن السید الفقیه و الدج الرفیع و العزیز معافا من النی
 و عدته و از قضا شفاعت و چه او وسیله جمیل آنحضرت مسلمان از قوی الی و سلمین از جوهر نگار با نگارند که آنحضرت طلب العفو و السلام
 صا السیف است که بر زبان و در پیش تیغ اعلا که گفته اند و در عفو استعداده و او شجاعت داده و بی شبهه طهر و سحر بود

این مخصوص می باشد
 از مخصوص می باشد
 از مخصوص می باشد

این صعب است

این صعب است

شیراز و انظار نام بود که بعد وقت آنحضرت بشا و در آن رسیدند جماعت علی از شیرازی قوت دیگر گرفت چنانکه کوئینع لافنی الاصلی
 لاسیف الاذو الغفار و این شهرت و ناموسی آنحضرت در مکه که نزد و سروران سرور بر جنگ آن دل و در و اسلام بنا کرد آنحضرت
 صاحب الفضیله یعنی صاحب بزرگیت در کارزار که کسی از قلعه ایشان بود و کار را در این جنگ جدال و حرب قتال آنحضرت کمال
 حاصل نمود و ملائک حضرت اسما بجزای آن پیدا آنحضرت میکردند و چون وقتی شمشیر خاک از بلامرغ و از زمین برداشته بر لشکر کفار
 نازل گردانید و در دل آنها افتاد و دیده آنها گور شد و گمانیکه سحر و جادو است و فرشتگان آنها بودند و اینجاکه در چشم آنها حکم کل بجای هر یک
 و ازین بجهت بران حضرت ایما آوردند و در حقیقت در قرآن مجید ازین بجهت که فی الواقع تاثیر آن از مدد الهی است خبر میدهد و ما ریت
 از ریت و لکن استدری و چندین فضیلت را لایق گشتی شد که در هر شب شرم و حیا باشد صاحب کائنات را خداوند که در آنحضرت
 اگر چه بنیاد سرعوت میکرد و یا ران و نیز همین از ارضیا کردند و این نعمت آنحضرت در توبیت هم مذکور است بلکه با تمام باری عز و علی
 یعنی با دوشاهی و در ملک شام است لکن بنابر ذکر کرده پس این شش از خصایص آنحضرت خواهد بود که خدا تعالی آنرا در کتاب سانی ذکر
 کرده لاجرم بر او ان منت و شایع طریقت و در ایشان یک نفر یا اگر لکن کرمی بنده را است که آنحضرت وقتی با یکدیگر دوست
 هم پوشیده فرمودند که این لباسی ای سرباز خوب است پس آن یکبار نیز منسوب شد اما باید که آن با یکبار بعد از شهادت باشد و شایسته
 و بسیار تنگ بود و در وقت نماز و قعود و سجده و اومی از محنت نگیرد و لکن آنحضرت در دعا و چپا و دیگر که در عرض دویم کرد و در وقت
 بی نصف ساقی بر او در بسیار موجب خول و است و در قیام و پیر این استین و این طایفه نیز بعد از عیادت و کار است که آنحضرت عازناده شد
 و درین زمانه که اهل عرب استین در از ارضیا کرده اند خلاف سنت است و الله الموفق والمعین و از این تمام آنحضرت در بسیار سرعوت
 دیگر احکام شری معلوم توان کرد که طریق آنحضرت در با تمام تاجت استوار است صاحب الحمد و خداوند بران دلیل بر و شکر با و

صاحب الفضیله

صاحب کرم

صاحب کرم

سجدات غدا قوت داده و دشمنان این عاجز کرده و خرق عادت آنحضرت از عرش انجمن شهبه شده و تصرف آنحضرت در ارکان و غنایم
 و نجوم و برده و جواهر گشت چنانکه بهشتی العزیز برین شمس است و نیز وقتی چون آنحضرت در پیشگاه الهی برین سینه نهاده و بعد از آنکه ستر از سر برد
 آفتاب غروب کرد و هنوز حضرت امیر محمد را نگذاشته بود پس عاقلان حضرت آفتاب برگشت و امیر المؤمنین این عبادت الهی دریافت کون
 ذوق عادت از خداوندیکه با دوشاهی و در ملک مملکت بود و معجب صاحب السلطان خداوند قدرت و سلطنت که سلطان
 روی زمین غاشیه اطاعت او بود و دشمنان کون فتنه و انجاده اطاعت او بدزدند زیرا که با دوشاهی او از مالک الکاظمین برین دست
 آنحضرت در دوشاهی غایت و طرازیکار این پادشاه دین را کرد و دنیاوی را شکست و پادشاهان و فیلا و جینه و طعی و های بر سر او
 مرصع و کرسی این تخت طاعتی و عمارت عالیست و یقین دارد با که بنود بلکه این سلطان این باغ فقیر بر دوشاهی و جاد برین پادشاه صاحب
 خداوند چادر و حقیقت بر این طبع است که با دوشاهی نام او از بر کنند از بیجا است که این لفظ را در حدیث قدسی فرموده اند
 اکبر را در حدیث اعظم از هر قسمن یعنی فیما افترقه ناری میفرماید و حقنکار که جاد برین است و برین کار پس که حدیث میباشند و برین
 کند و او را در قش خود و در آرم یعنی قهر و غضب بر او فرود آید و در شرح سفر السعاده آورده که درازی چادر آنحضرت کش بود و در میان
 که و یک داشت بود و چون آنحضرت چادر شرم و حیا بر کرد و او را در جبهه درازی داشتند حصا الدخیزه الرفیعه خداوند عز و جل
 رفت و کلاه و کلاه آنحضرت و خیال کنجیده سیمرغ چون یکبار این دنیا رفت و آنجا که تو بال است پدیده و چون این انصاف را تا لا سکا و
 سکا و تر از آن گشاید و این با بر سر و برانی میباید که تا جاد و صاحب الحاج خداوند که کبریا و فقر بر نهاده و حکم انصاف
 که تر از این بدولت سرج از اهل دنیا قصد امیر فرموده و حاجت که تو را سکا و زمین که جبرئیل امین آمده بود و مسترد کرد و بعضی فرانی و
 انصاف است که محبت زرد مال آدمی با مال مسکندر که فرود و غفلت ثمره آن بالاجرم آنحضرت جمع مال و منال پس که در و چون مال

صاحب السلطان
 در

صاحب السلطان
 در

صاحب السلطان
 در

صاحب السلطان
 در

صاحب الغضب

صاحب الغضب

صاحب الغضب

صاحب الغضب

صاحب الغضب

بسیار از اموال عمومی بدریشان اودی بدولت خانه نفی و مردار آبی اسباب سلاح حرب را کتب و کتب فقهی بر یکصد صاحب الغضب
 خداوند خود که از اولاد او اسرار کبر و بر سر گذارد تا بجا آید که میوه و لایق با یکدیگر الی التسلک ظاهر است و در ایام سلطانی حکمرانی بود که بی
 سلاح و جوشن و منقش بر دشمن نشان تهنیت بود و از راه تهنیت بطرف اوطاق باقی باشد چنانکه بعد بطرف غریب صاحب اللؤلؤ یعنی خداوند
 هم در آورد و در این تهنیت که است آنحضرت بود و در آن تهنیت که است آنحضرت بود و در آن تهنیت که است آنحضرت بود و در آن تهنیت که است آنحضرت بود
 روزی است آنحضرت را و او را که در بند فرمود آنحضرت علیه الصلوة والسلام آدم و در آن تهنیت که است آنحضرت بود و در آن تهنیت که است آنحضرت بود و در آن تهنیت که است آنحضرت بود
 اینها در زیر سایه ایشان بن شدند صاحب المخرج خداوند میسراج که با حق تعالی تاقا کرد و او را بچشم سر دید چون آنحضرت ازین تعبیر فرمود
 که غار عرب کار کردند و در میان مسلمانان صدیق کامل تصدیق حاصل و به سبب بر صدیق ملقب شد و قصه حاج در کتب میر تفصیل مذکور
 است صاحب القصب صاحب عیال صاحب شیر و عسل است و داشتن از عادت پیروزان است که با بنای خلق را از چوب و دیوار چیده
 و در بن مان اکثری از بنادر و کارگاه چوب سنون باز کرده الهوان چوب که در آن فایده تری بنا اعتبار کردند و در وصف عمارت است
 علیه السلام که گفت بی عمارت کما علیها و اهلش بی اغنی دی فیها مآرب خری یعنی این چوب و بی عمارت است بر این یکدیگر میدان
 که پسند می رانم و داد و دیگر مطالب است در بیضا آورده که مراد از مآرب خرق عادت آن عمارت است هر دو جانب آن در وقت
 تاریکی شب چون شمع روشن شدی و در وقت آب خواستن دلوشدی و بعد برحق و در رازی چاه دراز شدی و اگر بر زمین
 می ریزد آب زان بر می آمد و چون خواستش فو که در دل موسی پیدا شدی از او زمین نشاند یک و در آن زمان حکم الهی یا
 می شد و در حقیقت این از خواست عمارت بود بلکه از طرف خداوند عالم بود صاحب البراق خداوند بر این در اختیار آمده
 که روی بر این کج بود آنکه از بود و منش بچو بدن اسب دم او مانند نیم آه بود یا مثل پای شتر بود و سینه ازینا قوت سرخ بود

در پشت از نوید و دو بازداشت مثل باندی مرع که از آن در بهر پرواز نیکو در آنحضرت در رویت است بر بانی موارید و مضافاً به آن
 نوشته در کتاب آنحضرت صاحب الخاتم صاحب الکرامه صاحب همدان نام و نشان این میر میر نوبت است که در این دوستان
 مبارک پاره گوشتی بود بقدر رعیت که بود بران بفرمودت نوشته محمد رسول الله و نوری از ان می درخشد و مراد از علامت اینک
 نشان آنحضرت دخت او در توریت و بخیل مذکور بود صاحب البرهان خداوند دلیل روشن و نشان مجید بر صدق رسالت
 کواهی سید صاحب البیان معظّم الله شأنه غوغا من حکمت بیان کننده مسائل این فصیح اللسان زبان در خوش
 که در فضا از فصاحت عرب و عجم کوی بخت ربود و بحديث انما افصح العرب العلم ثوری در چار سو عالم افغان و چون آنحضرت قصد
 سخن کردی معانی شریفه و مضامین لطیفه دست بسته پیش او ایستاده میشد اینجا از آنحضرت از جمله ای بود و جامع الکمل از فصاحت
 آنحضرت است و این مراد از کلمات طبعاً بود که با وجود اختصار و در مطالب بسیار بود نمود آنحضرت علیه الصلوٰه والسلام اذیت
 جوامع الکلم یعنی ملاده شدم من جامع الکمل مظهر الجنان پاک دل و پاکیزه باطن جهان بفتح اول سحرانی نام و از انک این ترک
 ماسو الله باشد و چند قلب را در قرآن مجید قلب سیکم فتمت دلیل بر طهارت قلب آنحضرت اینک بر طهارت علیه السلام در عالم طهارت
 مبارک چاک کرده الایس علاقه شیطان از ان پاک کردند چنانکه در سیر طبری دیگر کتاب مذکور است سرف حرم نه بان
 بر است و ترجم کننده بر پیران شریعت و این دو صفت از جمله اسما حسنی است آنحضرت عطا فرموده اند و این دو صفت کلاماً
 صحت آتی در افت جناب شایسته جوش میزد اذن خیر کوش خیر یعنی شونده خیر حق در سوره التوبه میفرماید
 الذین یؤذون النبی یلقونهم اذ ذن قال اذن فیکلمکم اوس بالله و یمن یؤمنون و یتذکر الذین آمنوا منکم و صلی علیکم
 اذن منافقان از آرمید هندی را و میگویند که این کوش است و اگر ما بدروع سوگند خویم از آرمید و میگویند که ما کوش

صاحب الخاتم
 صاحب الکرامه
 صاحب همدان
 صاحب البرهان
 صاحب البیان
 صاحب اللسان

صاحب الخاتم
 صاحب الکرامه
 صاحب همدان
 صاحب البرهان
 صاحب البیان
 صاحب اللسان

صاحب الخاتم
 صاحب الکرامه
 صاحب همدان
 صاحب البرهان
 صاحب البیان
 صاحب اللسان

است برای خیر و شایعین کرده بخدا و مومنان یعنی مومن مسلمانان بزرگ کند و رحمت است از هر کس که این کار را از شما بدارد که خداوند رحمت
 چنان بود که اقوال باطله منافقان را غافل میگرداند و با کفار را غافل میگرداند و منافقان را غافل میگرداند و منافقان را غافل میگرداند و منافقان را غافل میگرداند
 حضرت علیه الصلوٰه والسلام مدتی تا بهر دست که از نفاق شما ظاهر کرد و شما بپشت رسید برائی بی جزا که در صفت اذن خیر خطاب
 فایده است کی اگر کسی بدین سخن شود و یکی گوید دوم آنکه هر چه نزدیک شود و از بعد کند سببم اینک چون با جلاله که کار افتد خود را در
 و این صفت نیز است چه از شکر و عفو است سماعت بجا آر و بشنیدن کلام الهی حدیث رسالت پناهی و عطف عالمادین که نیست
 محض خیر باشد چه آنکه چنان که خود که خیر می شود و دیگران بزرگتر خیر گوید و از نفاق بی غیبت اجتناب کند صحیح که اسلام است
 اسلام صحیح یا اسلام صحیح ذات شریف است بدانکه اسلام عبارت است از بجا آوردن محله و صوم و حج و زکوة که خانه مسلمان
 بدین چهار رکن قائم است و علماء اگر بدین بنید که نماز حکم صادر دارد که رهن زمان بنو شیطان العین از جمله باز دارد و روز بهر بنید
 و زکوة مال کجا بود برای لطافی آنش غصب الهی زیارت حرمین شریفین بجا هرست و تزیین خانه اسلام با اماغری را بجا و علماء
 آورده اند ساری الله عنه که فرمود که حضرت علیه الصلوٰه والسلام که اسلام سکرام اخلاق را احاطه کرده است از آنچه حسن معاشرت بود
 و عمل نیک و رفتاری در هر کار و احسان و طعام طعام در و اوج سلام و عیادت بپار نیک و یا فاجر مسلم بود یا کافر و فرست بجا از مسلمانان
 و یکی با همایه مسلم یا کافر و توفیر و تعظیم پرورد و قبول کردن عت و نیز یکی را دعوت کردن بطعام و کتاه عوکر در صلح کردن بپا
 و کس مسخ است و کرم و مهمت عالی آینه کردن مسلمان و فرود خوردن خشم و در منزه آنحضرت باطل کردین مسلمان به و بازی و درود
 و سازا و دیگر که نکر و فساد و دروغ و غیبت بچنان شکلی و ستم و فریب دعا و غمازی و فتنه کردن میان مرد و زن و ترک
 باذوی الارحام و بدعتی و دیگر و غیره و فکوک کردن بدعت و فتنه و دشنام را از آنکه کند و حسد و طیش و تجاوز و تعد و احکام

صحیح اسلام

حاصل نفاق و بدعت

ستم برنگان خدای برادران بخونگه کنی در یابی که یافتست و فرستی و ملکات است که تفصیل آن در کتب مسطور نوشته اند
که خانه اسلام را چنین آباد کرده بیشک بعد عالم با سید الکونین با و شایان دو جهان بانی دولت برضای پادشاهان و وزیران
انگیز دولت از خداوند عالم غافل می باشد نهاده و باز نشد رعوت نفس فخر را و اختیار کرده شای گزینی سید که در محبت و بنا چو
کس نشد و راندی باین اوج سعادت رسید و آیت است که روزی صدیق که آب شیش طلبید تا بنوشد اما العسل را که در دهن
جام در دست خود گرفت که باز نازد که از حاضران پرسید ای ابو منین چرا گریه میکنی فرمود سید ملکونین یا که در دم که وقتی بنزدیک
آنحضرت حاضر بودم پیرامون خود از دست ردا شاره میکرد پرسیدند یا رسول الله چه میکنی فرمود دنیا انچه از طرف خدا گذر
این دفعه کردم بگفت ابو بکر ای بار امان العسل از لاله نازد دنیا است زهد سید عالم مرا بیاد آمد ناچار گریه کردم و آنسرور را از نعمت
دنیا و ی که کار خود او عین العجم است یعنی خمر شریف نیست دینی که نعمت پرست نیست دیدار بد العلیل پس سید آنحضرت
روینین دست داده و در اسلم نعمت الله که بالا مذکور شد تفصیل این اسم مبارک بیان کرده شد عین الغرر یعنی غریب
درین ترکیب است بادیان این صفت محمود قاید الغرر المجید بود که بالا مذکور شد سَعْدُ اللَّهِ سَعْدُ الْخَلْق بركت الهی سعادت
مخلوق اولین کافیه وجود لطیف آنحضرت موجود شد در در و رقباست باز زنده شوند و مومنان به شفاعت آنسرور از عذاب آخرت
نجات یافته سعادت بدی حاصل کنند و بر شرف انواع نعمات آنجا خود رقص و مظاهر غنچه با شد خطیب اکرم یعنی خدایان بر امت گزینی
و این اشارت است به سبب شایسته شفاعت که از ان حضرت ظاهر شود که لا یشاء اولوا العزم نفسی نمی گویند آنحضرت بفرماندگار رسیده در
مقام محمود است و جل شمس حایث کند و بهر دانه که صحرای است که کفار از تا میاید آنحضرت بهر دل رسد علم الهی است و ملکات
هدایت که هر که افتد آنحضرت که و اتباع من بهر شای آورده سعادت در این غرض باشد کاشف الکرب دفع کننده انواع درد و غم

ابو بکر

عین العجم

عین الغرر

عین العجم

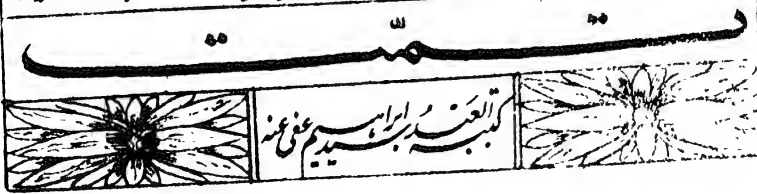
عین العجم

عین العجم

عین العجم

بصیبت در کربت حضرت ام در دنیا هم در بعضی ایجا که با آنها آنحضرت آدمی از انواع طبعیات و اوقات و فقر و فاقه و دست روزی و کوشش فکر
 هر گونه و گرفتاری در بند بلا و خوف و تسلط دشمن و آسایش و پیری و چشم بد و امرار نصیب که هیچ دید و این بشود پناه می بخشد و در آن جهان منتهی شود
 محشر و عذاب و نزع نجات دست دهد و نیز تجربه بزرگان این در مشایخ طریقت معلوم شده که ملا و دلائل انجیزات بعد ملا و قرآن خوب
 انواع برکات است رافع الرب بن بکنه و سراج و ابرج غازیاد و درویشان با شرف آنگاه این عبادت حاصل و طبع الله بود و دریا و در عرض برادران
 و منان با سیر العرب بزرگی ده و یا عرب با قوم عرب مردم نازیک و نزدیکند از فی المنجی و الصالح بر انواع بلا عین که شهرت از و
 منسوب عرب مختص آن است و با سیر احوال و دست یابی آن را غار کائنات را می رفته و در این نگار باید پرداد که حضرت علیه الصلوه و السلام بدو می
 کننده مشکلا و این دنیا صاحب الفرج خداوند کاشیش که که کار بندگان با خشن بی پای با عجز و کرامت بکشاید و از انواع نعمت و
 نجات دهد و در روز آخر کسی در آنحضرت حال شگفت و آنچه در کاشف الکرب گفته شد با مطلب بیجا وارد با و آنحضرت از این برین
 کنایش است را بسوختن نیست و جز عت کرده و فرموده الصبر مفتاح الفرج یعنی شکیبایی کلید کاشیش که رماست و مقصالی میفرماید
 و اتقوا اباءهم الصلوة یعنی شستاید در کار ما دین و دنیا بعد و نماز را و اینکه آدمی هنگام حد و حوادث زمانه مبرضیا کند و در نماز
 مشغول شود و در سیر شریف آمده که چون آنحضرت را شکمی در پیش می آید یا فکری لاحق می شود نماز فعلی پر داشتند و خود را
 می پرزدند و در بعضی نسبت با صاحب الفرج کریم الحی آمده بمبئی کریم حبش شریف الغیب یا بمبئی اینکه حیرت آنحضرت از آنکه که با مقصد
 بسوخته نموده واقع شده الهم علی بنیک محمد شفیع الدین و امام المتقین و علی آلله و اصحابه اجمعین

در کربت
 در کربت
 صاحب الفرج



الحکیم و بیان تعلیم علم و حکم آن و ذکر علم و مدارج علم	۳۶
القابض و بیان قبض و طبع الهی و ازایش عباد	۳۷
الزخوف و بیان کسبی و غیره و مواخذ الهی با عاصیان	۳۸
الباسط و بیان اتساع الهی و حالت قبض و بسط	۳۹
الکافض و بیان الوافع و بیان تواضع با والدین	۴۰
حقیقت یقوت اسماء و رفع خاک ران از خاک	۴۰
و حیت بر ترک دنیا و بیان ارتفاع قصور حجت	۴۱
المعز و ذکر عزت انبیا و اولیا و عزت عن الخطای	۴۲
المذل و بیان التواضع و حقیقت من نشأ بقوم	۴۳
السمیع و بیان سمع الهی و سماع اهل قیوم و عزت علم الهی	۴۴
البصیر و بیان بصر الهی و بصر اهل قیوم و علوت	۴۵
حدیث زنا العین و بیان زنا و طه و سیت آن	۴۶
الحکم و ذکر حکم دنیا و آخرت و حکم در بیان دنیا	۴۷
العدل و بیان انصاف و عدل و ثبات دولت	۴۸
الغالب و بیان غلبه و غلبه علم بر جهل	۴۹
اللطیف و بیان ریت الهی و حدیث زنون کل	۵۱
الخبیر و بیان اخبار زمین و بیان بکار و ذکر امانا کاش	۵۲
عرض در ذکر خفرت و عدم تداخل صلو و فتنایل	۵۳
الحکیم و نفیست علم و حدیث انا الضمیر الخ	۵۵
العظیم و بیان جلال و عزت و آیه و یلیم	۵۶
علامت عظمت الهی و نبات درود خوانان	۵۸
الغفور و بیان عظم غفر و لطیفه شریفه	۵۹
الشکور و بیان شکر الهی و زیاده و قیامت بدین	۶۰
العلی و بیان ارتفاع کلمه و آیه الیه یسمع الخ	۶۱
الکبیر و بیان کبریا و کبریه و غمط جمیل	۶۲
الحفیظ و بیان حفظ الهی و شرح بعضا و الوفاء	۶۳
المقیم و بیان قوت و اقسام آن	۶۴
الحسب و ذکر حبس الله و توالی ابراهیم عم	۶۵
الجلیل و الکرم و بیان انوار کرم الهی	۶۶
بیان کبریا و دیدار الهی مجرم اند و محمد بن عبد	۶۷

۸۴	الوکیل القوی و ذکر کالت الهی قوت و	۴۲	الوقیف بیان کثرت الهی حال سبک کان را
۸۵	المتین و فرق بیان قوی و متین	۴۳	الجیب ذکر سماعت اولی و هم سماعت ضمام
۸۶	بیان جل الله المتین و تلاوت قرآن و تم	۴۴	واجبات است و تلو کفرست را و اجابت دعوت خدا
۸۷	تخریج نجات در یافتن کلام قرآنی و بر جستن	۴۵	بیان اسرار قرآن در اجابت سوال سلطان در حفظ و کثرت
۸۸	نزهت عارفان و هم از نوشت قرآن بخط خفی	۴۶	بیان حادای کفرست و ذکر خاک ریک از خفن
۸۹	الولی ذکر اولیا کرام و ذکر ابواب فیض من	۴۷	حل مسائل دین ذکر حکام شرع و ترک عبادت و ربا
۹۰	فصل علی و دمانت از بازی شطرنج و غیره	۴۸	رفی و مدار و نغمه در مجسمه در مجلس جان
۹۱	الحمید و ذکر تسبیح هر چیز و اقسام مدح	۴۹	الواسع و ست عرش و ذکر لایه کیف المودود
۹۲	حدیث مذمت غلو کت کان در مدح	۵۰	الحکیم بیان حکمت انواع آن ذکر حکمت یونان
۹۳	المحصی المبدئی المعید	۵۱	عالم حکیم عالم حکمت آفرینش اشیا
۹۴	اعاده اجسام در آخرت و ذکر صفت بلو	۵۲	وصیت لقمان و وصیت حکیمی بنو النون
۹۵	ده فرقه شدن عالمی امت کفرست در محشر	۵۳	الودود الحمید الباعث و بعثت وی
۹۶	الحی المیت و بیان موت و ذکر آن	۵۴	بیان حرمت سماع سرود و توبه سعد از سماع
۹۷	سنگ تنای موت و مردن پیش اجل و کثرت	۵۵	الشهید ذکر شهدا و خدا و رسول و فرقه شهید
۹۸	نعت تونکران و ذکر استماع و نعت	۵۶	الحق ذکر آیه قل یا االحی و ذکر الله حق

۱۰۷	تکرار بلیس و علاج عکبر	۹۷	حذر از محب و باو حکم آنکه خود را بملکیت بنهر و غیره
۱۰۸	المنتقم و بیان انتقام الهی و اقسام انتقام	۹۸	الحی القیوم و سبب تبرک طول الی و ترغیب توبه
۱۰۹	حکایت شخصی در کینه و ست بغض با صحابه	۹۸	و نگاهدشت ریش سلسمان را لازم است
۱۰۹	العفو و ذکر ادویه با ثوره و وصیت در عفو	۹۹	الواجد الماحد و ذکر جلالی و کلمات الهی
۱۱۰	الرؤف و بیان رافت الهی و فقیر و فقر او	۹۹	الواحد و بیان توحید و وحدت در کثرت
۱۱۱	منع طلب دنیا و لباس دنیوی و وصیت در دنیا و دنیا داران و دنیا خواهان	۱۰۰	الصمد و صمدیت باری جلشانه
۱۱۲	المقسط الجامع و ایم کردن الهی جزا و عتاب	۱۰۱	القادر و المقتدر و ذکر کوش و کوشی دل
۱۱۳	الغنی و ذکر وصیت در باب توکل و نری دل	۱۰۱	قدرت الهی و وصیت بحسن عمل و سخاوت
۱۱۴	المغنی المعطی و دادن و من و دی و علی و عطاء	۱۰۲	المقدم و وصیت بتقدیم کارهای خیر
۱۱۵	الضار النافع و بیان منفعت و مضرت	۱۰۳	المرخ و وصیت در تأخیر کارها
۱۱۶	النور آیه الله نور الهم و حدیث ثامن فی نور الله	۱۰۳	الاول الآخر الطاهر الباطن
۱۱۷	الحاد البدیج الباد و لقاء الهی و مفاد حق	۱۰۴	بیان آنکه موجودات مظاهر الهی اند
۱۱۸	الوارث و ذکر وراثت بندگان	۱۰۵	الوالی المتعالی و ذکر العزیز الادرک و در
۱۱۹	الوشد و ذکر رشد ابراهیم عم	۱۰۵	البن و ذکر احسان الهی و منی و حضرت علی
۱۱۸	الصبور و ذکر صبر الهی و فضیلت صبر	۱۰۶	التواب و اقسام توبه و حقیقت توبه

وَلِلّٰهِ الْأَنْمَاءُ الْحُسْنَىٰ فَادْعُوهُ بِهَا

إِنَّ لِلَّهِ دُجَّةً وَتِسْعِينَ أَسْمَاءً مِنْ أَحْصَاهَا دَخَلَ الْجَنَّةَ

هذا تأليف مولوي محمد عبد صاحب اصف برای خطه اصی فضل و بدوار با نعت طریقت

الحق في العقبى في
الحق في العقبى في
الحق في العقبى في

126 21

[illegible]

وَدُونَهُ نَاهِ يَارِى رَاصِفَاتِ عَالِى السَّ

مردم لی گان این نداند از که است خالست

یاقاق

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله رب العالمين والصلاة والسلام على حبيبنا ورسولنا محمد سيد
المرسلين وعلى آله وصحبه أجمعين أما بعد بزمه مؤمنین صالحین مخفی نماند که بتالیف رساله
وسیده النجاة که در شرح اسمای سول کریم صلی الله علیه و آله و سلم پیش از نیک سال از خاندان عجمی نگاشته شد
بعضی از مخفی همان صدق الاعتقاد التماس کردند که شرح اسمای حسنی نیز اگر لطیف و ایجاب در مختصار نوشته شود خوب
بخشایش عقی بود چون شرح مشکوٰۃ مولانا شیخ عبدالحق دهلوی حمده الله شرح این اسمای شکره بخوبی
نوشته اند بنده و وصف بسوی این امر خطیر بدقی جرات بنیکردم اما درین ایام که تاج استیلا شکوه نرسیده
است سرافرازی بی آرام دارد خواستم که برای درمان طبع دردمند سطرپی چند درین باب بنگارم
بهزار زبان معرفت کم آید تا لیف از آن تالیف فنی نبخوابد بود که شیخ مستوده معافا فایده علم و فضل
است مفسر بنده در برابر او دره بی مقدارم و نزد بنده بالفعل کتاب شیخ نعم موجود نیست تا از آن مستفاد
نمایم پس محقق نیست تخرج خاطر و کتاب حضرت که هر کاتب اجری که راست می فرمایند با وجود غلبه
درین بسوی ذکر و فکر درین اسمای شکره پرداختم و این ساله را به ذخیره العقبی شرح اسمای شکره

دوم تا پنجم از بیج الشیء بحری این رساله به جبر تحریر و در آمد میزد و فصلها و روزگار اینک در این
 بی بیضا است را بدعای خیر یاد آرند و اگر سهوی خطای رفته باشد قلم اصلاح بران جاری آرند که المؤمن
 فرأه المؤمن واقع است والله الموفق والمعين و به تسعین آید و انت که حق تعالی
 و ان مجید یفر ما به و لله الامناء الحسنی فادعوه بها من حق تعالی نام با نیک ترین نذر ابد
 و در حدیث شریف آمده ان الله تعالی تسعة وتسعين اسماء احصاها دخل الجنة
 و فی رواية من حفظ ادخل الجنة یعنی حق تعالی را نود و نه نام اند که اگر از آن بخواند و در شب
 داخل شود و در روایت دیگر آمده و کسی که از حفظ کند و یاد گیرد و در بهشت برین داخل شود و در بهشت
 اسماء بخندد و وجه پاکش آنکه ذات پاک منی در حال کامل دارد که در حدیث شریف آمده ان الله
 جمیل و یحب الجمال یعنی حق تعالی صاحب حسن جمال است و جمال یعنی زیبایی را دوست دارد و دوم آنکه
 هر اسمی در حدیث خود در کمال حسن و جمال صورت یعنی صفت دارد سوم آنکه این اسمها هر گاه مخفی اند
 هر جوهر در چشم بصیرت جوهر شامان حسن نفس نوری و معنای و ادب چهارم آنکه حسنیست یعنی خیریت و
 افادت باشد که خوانندگان بسوی جنت راه می نماید و از دوزخ و عذاب الهی بگشاید و در این اسم
 نظر و فکر کردن نام موجب محاسن خلق می گردد که عمل بر حدیث تخلقوا باخلاق الله
 یعنی امتیاز کنید اخلاق این اسم را با طایفه الهی و ساکنان راه دوست می آید و سبب
 الله بر چهار قسم اند بعضی از آن جلالتی باشد مثل جبار و قهار و متکبر و بعضی جمال مثل کریم و عظیم
 غفور و بعضی الهی اند مثل قدوس و صمد و بعضی کونی اند متوجه برورش مخلوقات مثل خالق و رزاق
 اعزاز اسمای حسنی هو الله الاله است لا اله الا هو یعنی حق تعالی را چه آید

در این کتاب
 به جبر تحریر

در این کتاب
 به جبر تحریر

که نیست هیچ معبود مگر او باید دانست که هو ضمیر در غائب است و اطلاق آن بر حق تعالی که حاضر
 ناظر است باعتبار غفلت بندگان از وی باینکه او تعالی در خفا و بزار پرده نورستوست و با و
 این ستوری از بندگان خود دوری ندارد و در حدیث شریف آمده که ایزد تعالی جل شانۀ در پرده
 نورستوست اگر آن پرده را مرتفع شود تجلی روی او کائنات را بسوزد و الله اسم ذات است جمیع
 جمیع صفات کامل مستحق اینکه بندگان پرستاری او کنند و سر تذل بر زمین خاکساری پیش او بینند و
 باسکان نظر جان واضح می شود که بنای زندگی ساز حیوانات با برسم بابرکات است و آمد و شد
 نفس هم بسوی این فکر ایامی می کند که الله چه طرف نام است این نور و دل جز زبان نام است
 این از اید الله پنجه اند این پنجه از ان گرانمایه گنج گوهر سنج از دیوار کو با لش تو شافت از جبرین
 پنجه پنجه توان یافت که الله نیست هیچ معبود یا موجود یا مقصود بحق که او مگر او یعنی سزاوار
 پرستش است و موجود دوست و مقصود دوست و پرستاران اخصام هم باراده او بتان را سطر عبادت
 ساخته اند و چون اتحاد و حلول مانند آن در عقیده باطل ایشان است این پرستش موجب شرک و کفر شده
 و توحید مومنان بسوی در و دیوار و سواهی کعبه چون بعضی استثال است ازین باب نخواهد بود
 در راه خدا و کعبه آمد منزل از یک کعبه کل است و یک کعبه دل از و موجود دوست از ان گفته شد
 که وجود و ساز موجودات بفیضان است که فی الحقیقت و چشم اهل نظر در مرات وجود هر موجود
 صورت واجب عبودیت و عفا هستی ممکن است را قایل نیستند پناه بلندی و پستی تویی از
 ندانم چه بر چه هستی تویی از و کلمه طیب که گویند و معنی آن از انبشارت جنت داده اند از همین
 کلمه است تا در شوق و محبت و مهربانی ذات خوانند مستدلان الله اما الله و تحقیقت این کلمه

باینکه
 منیب

مرتفع و برای شست و کفای ابواب الجنان است و سالکان طریقت ذکر این کلمه را برای تصفیه قلب مجرب دانند
 و ذکر آن ولای بیان ظاهر بود پس لبان قلب این کلمه از روی اقرار و تصدیق نشان ایمان و سلام باشد
 و محمد رسول الله جزو ششم این کلمه است محض برای تصدیق رسالت و اذعان با حکام شرعی و محال است
 سعدی که راه صفا بتواند رفت جز در پی مصطفی و بعد تصدیق رسالت که تعلق بمل دارد و در حق نبی
 سالک برای ذکر بار روزی او مجرب و لا اله الا الله اختیار شایع شده که درین هم تجتنب آن سرور و هم تو
 الی الله که مرتبه ولایت است مقصور باشد چنانچه آن حضرت علیه الصلوٰه والسلام فرموده اند من
 قال لا اله الا الله دخل الجنة معنی اینکه هر که بگوید خدا و رسول آخر زمان ایمان آرد از اهل جنت باشد بلکه
 اگر چه در صورت کوتاهی عمل و ارتکاب فسق چندی در مواضع آخرت گرفتار آید و این سید فقی
 ظاهر شود که بدانی که امام اعظم ابوحنیفه رحمه الله می فرماید که الایمان اقرار باللسان و تصدیق بالقلب
 و امام شافعی رحمه الله بر این تعریف عمل بالارکان را مستتر از وضو کرده و دیگران همه دین نیز در نفس الامر
 قائل اند که ایمان ناقص در برابر ایمان کامل منزله ای ندارد زیرا که صاحب ایمان کامل چنانکه عمل بر تکالیف
 تشریع واجب است اتباع سنت آنحضرت علیه الصلوٰه والسلام نیز بر دست بهمت اولی الامر و متعمم بود و دین
 بایک آیات قرآنی و هم از احادیث نبوی استدل لال نموده اند قال الله تعالی یا ایها الذین آمنوا
 اطیعوا الله و اطیعوا الرسول و ادلی نام منکم یعنی ای مومنان اطاعت کنید خدا را و رسول و از او حکامان
 اسلام را و اطاعت حکام اسلام در جا واجب شود که حکم آنها خلاف حکم خدا و رسول نبود چنانکه
 فرموده اند لا طاعة للمخلوق فی معصیه الخالق یعنی اطاعت مخلوق لازم نشود بر آدمی در محل معصیت
 آنکه خود را از معصیت او باز دارد پس اطاعت الله یعنی اطاعت رسول الله اطاعت است رسول خدا و اطاعت

بایمان شایسته
 خدمت رسول
 و کسب سعادت

این دعا کرد و فضیلت این توحید با وجو دانکه آنحضرت فرموده الهی است از آن است که معقالاتی باشد
 و اگر کسی بگوید که شرف منزلت کرامت فرموده چنانکه آیه إِنَّ الدِّينَ بَيْنُكَ يَا مُحَمَّدٌ است
 یا الله فوق اینهم و آیه وَمَا رِئِيتُ دَرَسِيتَ وَلَكِنَّ اللَّهَ رَمَى و غیر ذلک این بر طلب علی دلالت علی
 و در احادیث متعدد و در باب اتباع سنت تاکیدات بسیار شده حتی که روزی جنید صلی الله علیه و آله
 فقال و من عمل اینها و کتب پیشین بشنود بود و آنحضرت ارشاد کردند که لو کان موسی جبارا لکنی لکنی اگر
 کلیم در عهد من زنده بودی البته از مذہب ملت خود روگردان شده پیروی سنت من کن کرد
 و علمای اسامی فی العلم سنت رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم را وحی غیر مستند الله اند بلیغ حق
 در کتاب و سیر فرائد ما یطوق عن النبوی ان نبوا الا وحی نبوی یعنی محمد علیه الصلوٰه و السلام در سلسل
 از نبوی نصانی حکم نمی فرماید بلکه آن تقریر قولایا فعلا وحی است که از آسمان بسوی او صلی الله علیه
 و آله و سلم فرود آمد و الله الموفق لاجرم بر تائید سنت و عید لغت و حدیث وارد شده و بجا آرند
 سنت را بشارت ثواب صد شہید داده اند قال علیه الصلوٰه و السلام من تمسک بسنتی عزی و فدا شد
 فدا جبر مانده شہید یعنی آنکه چگون زندگی بر سنت و طریق من به کام ضلالت است من پس باشد او را
 ثواب صد شہید که در راه الهی شسته شده اند ای برادر این فضیلت را در باب و در اتباع سنت انست
 پیچ و کوکامی بمان و بدعت را و معا بدعت بسیار که سنت رسول کیم سرمایه سعادت و این
 است و از بدعات آنچه بدعت ضلالت باشد که ان عذاب الیم است و حرمان از درگاه رسول
 کیم باشد بلکه ازین آیت قرآنی اندیشه خلود فی النار و خاطر اهل راه می باید که قال الله
 تعالی و من یعص الله و اوله فان انما یهتدوا لاین فیما ابدا یعنی کسیکه نافرمانی کند خدا را و اولی

این دعا کرد و فضیلت این توحید با وجو دانکه آنحضرت فرموده الهی است از آن است که معقالاتی باشد

مناعت

رسول اور ایسے ہی دوست آتش و دوزخ بمانند دران و ایگاہ خود مار بفراسی کسی مخصوصی برائی که
 سنت هم این خود بود و چون ترک سنت و با ازره توین میمان مار سر برابی او و قد بود و آدم بر سر
 مطلب باز داشت که مرشدان طریقت از نفی که در کلمه سبب اسالت البوی نفی ماسوی عیب
 و تحریف میکنند می فرمایند که نفی شخص هستی موهوم خود کند و این سبب خود را کسب بقیوم بحکم الطمان
 معدوم و موهوم شناسد تا بدین سید او را آن سعادت که قطره ناچیز را که در جنب دریا حاصل شد
 و بخطر حمت آن دینیم گشت دست دهد و نیز درین تعلیم و تلقین سبب سن عرف کلمه فعد عرف به
 می فرمایند که چون خود را ماسوی یا معدوم دانست بر معرفت بهوت ذات سبح الکلمات قادر می تواند
 شد و نیز از ناچیزی و بیدست و پایی خود به صفت تواضع و خاکساری که طریقه کمالان راه و واسطه
 درگاه است به درمی تواند گشت که حقیقتی از قدرت کلام خود این صفت در چنین معنی بچه نور او
 بنهاد که او را حکم شد که سجد کنان بر زمین سجد نماید اما بدینا به سبب انشا که او اما کفر بر این مطلب
 جلیل دلیل صحیح است و در سیر شریف آمده که سید المرسلین صلی الله علیه و آله و سلم سجد کنان بر زمین
 افتادند و انگشت شهادت بالای آسمان برداشتند مصراع سالی که نکوست از بهارش بیدار
 کی که خود را از پیر و ان چنین سرور و از است خیر البشر دانند و از حقیقت تواضع و عبادتگاه که نند
 عمر عزیز را در بطالت گذرانیده با و الله الموفق و نیز کمالان راهی فرمایند که معنی لا اله الا الله
 چنان بود که نسبت به هر مشهور و مجزوات محبوبی و نیز این تصور که با تسبیح و توشیح سعاد آید
 تواند بود که با نظر بر نظور را بنظر توحید نگرد و ذرات کائنات را از اجزای جبرئیل ساد و حقایق
 معنوعات بصیرت حکیمانی برود و بسکه در جان بکار و چشم بیدارم تویی یا بر این خدایان

مناجیه
 سبب

توئی و حکام اعجاز نظام سید الانام علیه افضل التیة والسلام که نظر الی المعیة عبادة والنظر الی القرآن
عبادة والنظر الی وجه علی عبادة بهین مقدمه بزرگ و مقصود مشترک شایسته می نماید که از خانه
خانه و از کتب نقش زن از مخلوق جلیل القدر خالق را اراده فرموده اند و بگوید بی باقی حسن بادی
اختیار این چیزها بر حسن بادی آن سرور دلالست می کند و الله اعلم الرحمن الرحیم بم معنی بسیار
و اسم اند از رحمت و رحمت در لغت رفت قلب عطفوت را گویند و زمی دل موجب افضل احسان می باشد
و در حمان مبالغه زیادت رحمت است و مخصوص است بذات وی تعالی و تقدس یعنی معنی بسیار
باشد و رحیم نیز بمعنی رحمت کننده باشد و تعالی را ارحم الراحمین گویند که رحمت او سر با عالم را بگشاید
و اسم رحمان متوجه است بسوی نظام کارخانه معاش در باب آفریدن و روزی دادن و نگاه داشتن
از انواع حوادث و بقول بعضی علما رحمان بسبب مبالغه شتم بر رحمت دنیا و دین است و اسم رحیم
متوجه است بسوی نظم امور معاد در باب آمرزیدن و ثواب آخرت عطا کردن که هر سه زاده بر این
جزا مقرر شده و کل هر سه عشر مثالها وارد است و خلود مومنین در جنت و انواع ناز و نعمت از
آنها این رحمت باشد پس فی الحقیقت این دو صفت جللیه مدار بند است کارخانه معاش و امور
و در آیه بسم الله الرحمن الرحیم که عنوان مجعده کتاب الله است انواع برکات مندرج بود و با اسم ذات
این دو صفت جللیه ضم شده کفیل محلات خلق گشته و معدن برکات شده چنانکه در روایت آمده
که چون آدم علیه السلام مورد خطاب و عتاب الهی شده از اوج جنت بر که سر اندید افتاد و بنگاه
بر آمدن از آن زمین دلکش کلمه بسم الله الرحمن الرحیم بر زبان آورد پس برکت و پیمنت این کلمات
آدم علیه السلام و اولاد صالح آدم را باز در بهشت بریزد و آید که رحیم الرحمن علم القرآن خلق

رحمت

رحیم

عبد

ایشان معلوم باینست خداوند سوره رحیم قرآن و لا یحمد علیہ الصدوق والسلام شد و آفرینش آدمی و تعلیم او را
 و سخن را از آثار رحمت رحمانی است و ارسال رسولی بدایت بنی آدم خصوصاً ارسال رسول آخر زمان از
 آثار جلالت رحمت عاید است، چنانچه فرماید: انا ارسلناک من لدنا بالبرهان و انا رسول الله علیه و السلام
 که فی الواقع رحمت مجسم الهی است در جلد وی خدمت نمایان حضرت و صفت از صفات خاصه خود
 و کرامت فرموده اند: قل بعدکم من بعدکم و انکم من لدن ربکم علیکم بالبرهان و انکم من لدن ربکم علیکم بالبرهان
 که در الزمان الیمین است با برهان و این رحیم هم بخاندان و سعادت آن بعلام سعاد و آخرت تعلق
 دارد و اگر چه ظهور آن در مراح آخرت یعنی عالم دنیا باشد و شفاعت سید المرسلین صلی الله علیه و السلام
 و دیگر اولیای امت هم از آثار رحمت رحیمی است و نویسی ازین رحمت کفرست چنانکه فرموده اند
 لا یعلموا ان رحمة الله ان الله یغفر الذنوب جمیعاً ارشاد می فرماید بامت مرحومه رسول آخر زمان
 که نویسد: شویید از رحمت الهی بدینستیکه حق تعالی می بخشد به گناهان صغیره و کبیره اهل توبه نوشته اند
 این گویند بخشایش قلمش مخصوص بامت مرحومه آنحضرت است و در حق امتی از ام سابقه لغف جمیعاً
 ارشاد فرموده چنانکه میانه گرامی است طفیلی او هم روی احترام و اکرام میندسد رحمت حق بیایه حق
 رحمت حق بیایه حق بیایه حق بیایه حق بیایه حق بیایه حق بیایه حق بیایه حق بیایه حق بیایه حق بیایه حق
 فرموده اند تا ارباب بصیرت دریابند که در جمیع ادعیه الفصام الرحمان الرحیم برای نیست مہام کافی خوانند
 خواهد بود چنانکه در حکایت آدم علیه السلام بالاندک بود و آیه ان الله و ملائکته یصلون علی الیوم
 آنرا اصلوا علیہ و سلوا تسلیماً گفته اند که سوره نسبت بخداوند عالم یعنی رحمت کا عاوست و نسبت بملک
 دعا بود و نسبت بنی آدم خواندن در دو باب اللهم علی محمد و علی آل محمد و باریک سلم و بدلیل حدیث عظیم

اینست
 رحمت رحمانی

رحمت رحمانی

اینست
 رحمت رحمانی

علی الله علیه و آله وسلم بجهنم نازلیم کسی که جرم نکند جرم کرده نشود و حدیث آمده است من فی الارض
 بر حکم من فی السماء یعنی جرم نکند بر اهل زمین جرم نکند بر شما انکه عرش او بالای آسمان است توان نیست
 که مورد رحمت مای الکی کسی با که بر خلق و عباد الله اعلم از اغنیاء و فقراء و ساکین و اطفال و ایام و پیشانی
 حال نظر رحمت نکرد یعنی بهر توانگران و فقیق طاعت خواهد و فقرار او در همه حال مدد کند و اطفال و
 فرزندان بی پدر بدل دوست دارد که فلان یتیم فلان یتیم فلان یتیم فلان یتیم فلان یتیم فلان یتیم فلان یتیم فلان یتیم
 سلطان آسمان زمین مسلم است و حکم الرحمن علی العرش استوی تحت او عرش اگر کسی است زمین پس
 دگاه او و سجده عبودیت پیش او بجا آوردن نشان ایمان ایمان با وجودی که شرکان حکم کردند سجده کنید
 ابا و انکار کردند و گفتند که رحمان را مانند انیم پس مسلمانان سجده تلاوت بجا آوردند و بجای تسبیح هر یک
 این دعا خوانند سجده للرحمان است بالقرآن و بالعز عظم صفت حمایت ازان اختیار افتاد
 که ظل رحمت او بر سر کافه مخلوقات افتد و مانند آفتاب که چون برکت الراح سد نو بهر کائنات برابر
 می رسد از نور هدایت همه بندگان مهتدی بهره ور شوند گویا اینکه در عبادات و سجد و عبودیت
 کوتاهی می کنند شاید تصور آنها این باشد که این بندگی را در دنیا و آخرت جزای حاصل نخواهند و آن
 گونه خیال ناشی از اضلال شیطان که همیشه بدست و اغوای نفس ماره بود چه هر سر یک بدگاه الهی
 بر زمین مذلت و خاکساری بنهاده شود و او را در نشاتین و کونین سرفروزی و بزرگی و عزت و منزلت
 دهند و آسمان در نفس الامر دولت ابدی و سعادت سرمدی است چنانکه در قرآن مجید می فرماید
 ما کان الله ان یضیع ایمانکم ان الله بالناس لرؤف رحیم یعنی نزدیک خداست تعالی را که ضایع کند ایمان
 شما تحقیق که او تعالی در حق عباد کریم و مهربان است و چنانکه فرمودنی مردودت اخیر را بعد گرفتن محنت

اندهی بی و بیعت و نه نمیکند و شرم گرم در طایف عمل او فی الجبال می پردازد همچنان خداوند عالم کرم
 صفت احسان و شرم بیک نیست و برابر بر دو گانه که مخلصانه ادا کرده شود و دنیا سلامت جسم و روح
 و و آخرت انواع نفع و خروج ارزانی می دارد و بلکه برخلاف حکام دنیا عمل اندک را جزای بسیار می
 بخشد و خدمت خود را این بندگان و عبادت که بخلوص دل چون بی غرض سمعت و ریایجا آورده شود و
 ازای این نبات معنی و حور و قصور و علان اقسام نعمات و در آخرت کرامت و یامیلی انکه منتی
 نبندند و نمک می نماید این بندگان که در کان سیکم مشکور یعنی این غایات بے غایات محض جزای
 من تمام و بی تمام است و آنست که بن عبید فانه ارحم الراحمین و از ادعیه ماثوره این دعا مختار رسول
 خدا بود و رب اغفر وارحم و انت خیر الراحمین اللهم کاشف الهمم محب لموده المذنبین الرحمن
 والاخرة و جیبها است بر منی فار منی بر منی لغنی بجا عن رحمة من سواک الملک بادشاهی که ملک
 و شاهی دو عالم در بنده تصرف است و بادشاهان روی زمین خلل او و نواخته و پراخته او اند و چنانکه
 بادشاه مجازی را در الحاقاتی می باشد پای تخت این بادشاه حقیقی عرش اعظم است و این تخت را
 که بر کسی نمی گذرد و نشکستن بر دوش برداشته اند و این ملائکه را احاطان عرش گویند و حکم این پادشاه
 بواسطه قضاء و ذرا عرش تا عرش نافذ است از بعضی ملک سلطنت باز می گیرد و بعضی را منصف
 می بخشد آیه مالک الملک فی الملک من تشا و ترسخ الملک ممن تشا بر اقبال و ابدار ملوک می
 زمین دلالت می کند و وزیرای این بادشاه انبیا و اصفیا و رسولان اند که بعد و آنها که ملک
 و است و بیخ نبراهیم و بیست و کتب و صحف و الواح و از من این سلطان فی عزت و شان اند
 و نری جاه و نری شان و نری فکر و تعالی شانه الله اکبر و ادب گاه این بادشاه بر روی زمین

الملك
بیان پادشاهی

نیمی

نمایان خدایه

نیمی

نمایان

مساجد اند که در نماز هیچ گانه بقاعده مقرر می صفت ما را استند دست بسته نمی قیام کند و نمی چون
 حیوانی که بار بر دوشه باشد برای حمل بار امانت رکوع کنند و بعد از آن نه ای زمین بوسه بجا آید و در
 لسان شرح این را بجهد نامند و برای اقرار علوشان این بجهد و این تسبیح و تکرار شده سبحان بی غم
 و سبحان ربی الاعلی و چون از سجده تین فارغ می شوند یعنی در قیام نیست سلام می دهند حفظ و متون
 را بار آورده اینک ما ازین عالم بجهاد دیگر پرداخته بودیم چون مهم ما تمام شد و بار امانت چنانکه گفتی
 برداشته شد و فرستگان نگهبان و برادران زمین را که درین مهم شرکت عانت نمودند برای شکر و
 سپاس سلام می کنیم و چنانکه سلاطین روزگار را کوشش می بلندی باشد این بادشاها حقیقی را نیز قصور
 و بروج ششیده است و آرزای آسمان و افلاک فلک البروج و جرج اطلس و عرش فکری نامند و قنادیل این
 قصور مرتفعه ستارگان ثوابت و سیاره اند که هم اسباب روشنی آماده شود و هم عباد الله را از ان
 از جهت انارت و افادات منفعت رسد و چون سبعة سیاره در بروج دوازده گانه سیر کنند فصول العیم
 که خریف صیف و شتا و ربیع باشد از ان صورت پذیرد و شمسی قمر برابر سائر نجوم سروری داده اند و
 سراج و ماه و اوزان نام کرده اند که روشنی ماه فی الواقع از دست پرورش نباتات و حیوانات
 و جمادات بواسطه او این بادشاها را بر همه سلاطین روزگار تسلط و جیره دستی است چنانچه در اکابر
 و قواعده از بدکرداری و نابخجاری که عبارت از غرور و تکبر و نخوت باشد از غلبه و غضب و بیاد و افرا
 ج و فرعون^ج رسیده اند قصه فرعون شده و نزد نیکو معروف و شایسته است و در روز قیامت برای
 الزام مدعیان سلطنت که خود را در دنیا بادشاها مستقل می دانستند و بندگان خدا را تکلیف
 بجهود می دادند و دعوی خدائی بر زبان صاف می آوردند فرمان شود لمن الملک الیوم یعنی

خداوند عالم
 خداوند عالم

خداوند عالم

بخلاف کتابت دست رسول الله بود و سید المرسلین که متبعین الذین انهم انزلت که گاران بی ادب
 که نه خدا را دانستند و نه مرتبه رسول را شناختند و نه صحابه عظام و انیمه که ارام را تعلیم و احترام سجاده و نود
 و دین اسلام کارهایجا کردند و پهلوتی کنند و گویند بختها حقان غیر بقدری بی خرابی با جماعتی را که بعد از
 وفات من بن اسلام را تغیر دادند و سنت را با انواع بدعت و ضلالت بدل کردند و هم از مسکرم خلق
 این بادشاه است که چون بنده او را یکبار یا دو کند او بنده خود را ده بار یا دو کند و چون بنده یک قدم
 بسوی درگاه او روان شود او ده قدم برای استقبال او پیش آید و بعد او ای ذالین چون بنده بسین
 و نوافل پر و از و این بادشاه بر سمع و بصر و دست او توجه نماید که شنیدن و دیدن و گرفتن او مانند
 صفات الهی بود حتی که در پای او توجه کند که بنده بدان روان شود این خلاصه مضمون حدیثی است
 که در مشکوٰۃ شریف ذکر کرده اند و این بادشاه با وجود بادشاهی و عالم جهان کریم و جیم است که چون
 بنده گنه کار بر ایشان روزگار یکبار او را بخواند از وی اعراض کند باز ست بخواند باز اعراض کند و چون
 باز به تضرع بخواند حق تعالی گوید یا شهید و یا ملائکتی لقد استجیت من عبدی ولیس لی غیری لقد غفرت له
 یعنی گواه باشید ای فرشتگان من که من حجاب و شرم دارم از بنده خود و نیست او را بخشنده بجز
 من پس تحقیق که کنایان او بخشیدم و کرم من لطف خداوند کارگر گنه بنده کرده است او
 شرمسار بود و بادشاهان روی زمین از کمال نخوت از رعایا دوری می گریند و بذات خود خدایت
 رعایا نمی کنند و این بادشاه هم نزدیکی دارد و هم بذات پاک خود کار سازی و نیست امور بندگان
 می کند و رزق و روزی آنها بر دست همت خود گرفته است چنانکه می نماید و سخن اقرب الیه من کل
 الودیع نیز می نماید من اتی فی الاصل الاعلی الله رزقها و طرفه اینکه این بادشاه برخلاف اهل دل

فکرم خلق
 رسی

از سوال سائل خوشنود و از بزرگ سوال ناخوشنودی شود و این مضمون حدیث است و برای رفع شک و
استیانت ذیل با سائلان و نمائندگان گوید: **اَجِبْ دَعْوَةَ الدَّاعِ اِذَا دَعَا عَنِ طَيْبِ نِيَّتِهِ** و **لَيْسَ مَسْئَلُهُ لِقَائِهِمْ**
يَرْتَدُّونَ یعنی قبول کن دعای داعی را وقتی که دعا کند پس گویند که از من سوال کنند و بر من ایمان
آرند باشد که ایشان راه راست یا بند و گمنا را از وظایف دانش و معرفت کمال توکل از خدا و عباد حیرت
نمخواسته بلکه از خداوند قاضی حاجت هم خواستن بانی ادبی دانسته مهربانست بر لب می بندند و حقاً
بنات پاک خود مباشرت می نمایند یا می باشد چنانکه قصه براسم بدایه السلام که او با جبرئیل در وقت نزول
نداشت و در یاد خدا چندان محبوب بود که خود بدرگاه الهی لب سوال نکش. شاید این مطلب است که جبرئیل
جبرئیل او را گفت که از خدا حل این مشکل را درخواه و جواب گفت کسی من سوالی علمه بحالی یعنی حاجت من
نیست او تعالی از حال من خبردار است پس حق تعالی کا خلیل بذات خود ساخت و آتش از من و دایمان که
بر او و سلام علی ابراهیم ای آتش سرد شو باسلامت برابر ابراهیم که خلیل و دوست ماست و در حدیث نیز
آمده که **اِذَا سَأَلْتَ شَيْئاً فَاسْأَلِ اللَّهَ** و **اِذَا اسْتَعْنْتَ فَاسْتَعِنْ بِاللَّهِ** یعنی چون سوال چیزی می کنی از خدا طلب
کن چون اراده استعانت داری از خدا استعانت و استمداد کن اگر چه اولیای کرام بطیفلی آن جاه و مقام
که بدرگاه رب علام یافته اند و راه معاش و معاد یا بی نه گمان می تواند کرد اما اگر بخواهد و قلب
بسوی خداوند تعالی متوجه بود و لب سوال پیش مخلوق نکشد زیرا که سوال کردن از خدا هم سبب
انقیاد و سنت خیر الوری و هم شعار صلی است و هم این سوال را در عبادت شمار کرده اند **مصرح**
چه خوش بود که بر آید یک کرشمه دو کار از اینجاست که در حدیث آمده که هر چه خواهی از خدا طلب
کن اگر کرشمه یک نفرین بود پس از آنکه از خدا طلب کن سه کار سنان بفرما که **اَللّهُمَّ اِنِّیْ اَسْأَلُكَ** و **اِنِّیْ اَسْأَلُكَ** و **اِنِّیْ اَسْأَلُكَ**

و این بادشاه بخلاف تن پروران روی زمین از خواب استراحت و آسایش و آرامش کار ندارد و آن
 لاله را با نوحی العیون لا تاخذ منه ولا نوم صفت اوست و این نوحی آن ملک بیک خوبه یعنی توانست
 که از بندگان او کسی نگیرد برای دوش و خورش و پیش و عدیش و غیره و خواب صفت دل بند و تن پر
 شعا خود سازد و درجه تقرب نیابد و در زمره غافلان و ناسیان محسوب نه اندازد چنانست که کم خوردن
 و کم گفتن و کم گفتن شیوه ابدال است که بسیار خوار بسیار خواب گشته تن پر و بسیار گم
 گشته گوئی باشد و الله الموفق العین و افواج قاهره این بادشاه که سلطنت او را برای و بنیامی نیست
 بحسب هر پنج قسم از **قسم اول** ملائکه که تفصیل شمار آن بجز از تعالی نماند و ما بعلم خود یک لایحه
 فرموده است و در حدیث شریف مجمل این قدر است داشته که جمله فاقه است صد و شصت و پنج هزار و
 جز از آن ملائکه اند و باقی یک جز جمله خلایق که هر ده هزار عالم باشند و از میان ملائکه بهر خط انشان
 چندین هزار تعیین اند و در آسمان و زمین پنج جای از اینها خالی نیست که اینها کار پر از ان و فضا و
 قدر اند و چهار فرشته عظیم الشان را که جبرئیل و اسرافیل و میکائیل و عزرائیل علیه السلام اند منصب
 سرکردگی ملائکه داده اند و رزق و روزی همه ملائکه تسبیح و ذکر و یاد الهی است که همین قوت روان خود
 قیام و سلامت ابدان اینها گشته است و جسم اینها فانی است و بعضی از ملائکه شب و روز کار
 عبادت مشغول می باشند و در سجده بت المعمور که بالای آسمان معلوم است هر روز هفتاد هزار فرشته
 آنجا عبادت میکنند و فی کل یوم جماعت تازه حاضری **قسم دوم** می آید و جنات اند که
 در نجرگاه عبادت و نماز پنج گانه بقاعده شش ایستاده و می شوند و در آنجا که الله سلی اینها
 بیشتر است حقیقی می فرماید و ما خلقت الجن و الانس لالیعبدون یعنی بنا فرمودیم جن و انس را که

بیان افواج پنج

روز می یک

فان پنج و بیان
جنات

از بهر آنکه پیش از اینست چون پرستاری بنماز اینها لازم شد بوازم عبودیت بجا آرند و آنچه ادای
 آن بر وجه شریعت باشد آنرا اسلام نامند و آنچه بر وجه انغوائی نفس و شیطان بود آنرا کفر و شرک گویند
 و بجز این اند جدی بنیاد و افضل من اینها یعنی را که از بهر جنت آفریده اند میل طاعت الهی و اطاعت حضرت
 رسالت پناهی شوق توحید و اعراض از ماسوی و دل آنها انداخته و کسانی را که از برای دوزخ مخلوق
 کردند عیده اضم و بنده و درم و دنیا ساخته میل مدلل پیش مخلوق در خاطر آنها راه دارند و در باره
 این دوزخ که گوی بر او بدایت است و دوم بر طریق ضلالت می فرماید مثل الغریقین که لا علمی لهم بصیر
 ال سبیل و این مستلانی مثل این دو گروه که موجدان و شرکان اند مانند اینها میان باشد یا هر دو در وجات
 یکسان قرار باشند استقام انکاری است **قسم سوم** ستوران و دو اب میباشی اند که بقاعده
 رکوع و رعبات الهی مشغول اند و روزی جدا گانه که با بنامی رسد خورده ادای سکر الهی می کنند و با وجود
 آنکه قوت بهیمی و بعضی بر اینها غالب است از ذکر و تسبیح بادشاه علی الاطلاق غافل نمی باشند و اکثر اینها
 در کار خداوند و در کار عباد او مصروف می باشند لکن اعتقالاتی برای اینها روزی مهیا کرده چنانکه
 می فرماید هذا عالم و لا تعلم و لا تعلم و بار برداری اینها که هر روز و هر ساعت بنار روزی مشا بده می رود و قوت
 از بهر عزت اولی الالبصار است که آنها از خیال اصل امانت غافل نباشند آن
 امانت که خلیفه الهی با اولاد ان تکلیف دادند و او از برداشتن آن بخلاب قلب ظلم و جهول عقب
 شد و این امانت از روی طریقت و شریعت عشق و عبادت الهی است چنانکه مقول است از
 سیدنا امیر المومنین علی بن ابی طالب رضی الله تعالی عنه که چون بی طهارت از بهر غار آمده شد
 روزه در اندام آنحضرت افتادی و چون از موجب آن سوال کردند جواب داد اکنون از بهر حمل

من استخوان

من استخوان
صفت این

امانت الهی مستعد شده ام از مصیبت جلال آن بادشاه ذوالجلال گزیده در ترم افتاده آری آنکه بدین
 عالم نمی رود باشد خدا ترسی او بدین مرتبه بجای خود بود و قسم چهارم پندگان و طیورانند که اوقات
 عبادت هر زمره مختلف است بعضی شب زنده دارند و بعضی در صبح صادق تسبیح گویند و صبح
 صادق مریهم کافور دارد و بعضی اگر علاج زخم عیسان میکنند بیدارباش و بعضی در وقت شام و
 بعضی در نصف النهار و غیره و بعضی جوق و جوق و صفی بصف در هوا ایستاده صورت قیام ظاهر
 می کنند و بعضی در عین پرواز و ترو تسبیح را فراموش نمیکنند و قسم پنجم حشرات الارض اند که ماه و سوره غیر
 باشند که سرایای اینها سجده است و کمتر باشند که سر از زمین بردارند و طایر است که سجده افضل از کمان
 نماز و دلیل روشن و قاضی و تدلل و خاک ریت از نیجات که آنحضرت علیه الصلوٰه والسلام آنکه در
 سجده چندان مجوی شد که اصحاب گمان می بردند که شاید سجده دیگر از خاطر مبارک فراموش
 شده گویا حکمت فرینش آدم علیه السلام از خاک همین بود که آدم صغی الله و اولاد و ما بحین او
 سجده عبودیت را سرمایه سرفرازی و سعادت دانند و این بادشاه را دیوان خاص بود و مثل صورت او
 و دیوان عالم مثل جامع و مصدای عیدگاه که در آن خاص عام فراهم آمده لوازم عبودیت بجا آورنده
 القدوس مشهور بضم قاف است بفتح قاف نیز خوانده اند بسیار پاک مبارک است از قدوس
 یعنی نزار است و باکی از نقصان لوازم حدوت و اسکان و صفات سبلی الهی که در کتب عقاید مذکور است
 مثلا بحسب و لا جبر و لا عرض و لا معبود و لا محمد و لا تصور و عدم اتحاد و حلول همه رابع الصفات
 تزیین می شود سبحان فی الملک الملک سبحان ذی الکبریا و الجبروت سبح قدوس ربنا ورب
 العالمین و الروح از جمله تسلیس الهی است که اکثر عابدان بعد از آن تری کلمات طیبات را بر زبان

قسم چهارم

قسم پنجم حشرات الارض

قسم ششم

جاری کرده سر بر زمین می‌نهند تا بجز خاکساری و بیکساری مسکنت عابد رنگ ظهور گیرد و از تشبیهات
 آنچه در قرآن و حدیث آمده مثل وجه و قدم و ازار و ردا و مانند آن از بهر تمثیل و فیهامش این است
 باشد مثل بدن اله فوق اید بهر مثل فیهامش تو را قسم وجه الله و ازید دست قدرت و از وجه ذات
 باری را داده اند و آنکه حق تعالی در دوزخ پای خود بند تا سیر گردد و از دوزخ است تازه بماند و آنکه
 در حدیث قدسی آمده الطه ردائی الکبریا ازار می فتن باز نمی فیهامش دوخته ناری یعنی بزرگی
 چادر من و تکبر جامه من است هر که درین هر دو صفت با من مقابله و منازعت کند و آرام او را
 در دوزخ که آتش غضب من است و مرا و از اوصاف جنت و دوزخ بسوی الهی این است که این
 دو مکان فی الواقع کارخانه رحمت و غضب حق تعالی است اوصاف بیست چنین آمده فاضلی فی عباد
 و اذ خلق خلقی و بارگاه قدس معنی دوگاه قدوس باشد و قدسیان ملائک مطرب اند و اهل زمین آسمان
 تسبیح قدوس می گویند چنانکه در سورة البقره می فرماید سبح لله ما فی السموات و ما فی الارض الملک القدوس
الغنی الحکیم و از بندگان الهی آنکه خود را از آلودگی دور دارد و بر ریاضت و مجاهدت در بارگاه قدس
 تقرب حاصل کند او را به تقدس می رسانند مردان خدا بنا شده اند لیکن ز خدا جدا
 نباشند و این بزرگان کامل علمای ربانی خوانند که در ظاهر و باطن توجه دل بسینا بر طبق طریقت
 ابراهیمی و شریعت محمدی صلوٰات الله و سلام علیها می باشد و آخرت و عالم قدس را سطح نظر ساخته
 بسوی دنیای دون که پیش خداوند عالم ذلیل و خوار و چون پرشته ای معذرت است نمی پردازند و
 نیکو انسته اند که عیش و دنیا فانی است و زندگی آخرت باقی پس باقی را از بهر فانی فراموش
 کردن خلاف این بخردی و کپاست باشد زیرا که در حدیث شریف آمده که مرد صاحب کت

میکند از بخت خدا

قدسی باشد

کسی است که عمل کند تا بعد از موت او را بکار آید و مرد نادان کسی است که پر وی نفس کرده اسید بخت از
خدا داشته باشد و انگار از دنیا و آخرت هر دو کار ندارد و در بندش خلقی خود را اسیر سازد و از دستگار
و بخت کلی بهره ور گردد و در روز قیامت هر کس می ست که یادمانه است پس نیز حاضر می شود مقصود بجا مان
در بخل قدسی ندانم چون شود سودای باز اجزای او نقد آمرزش کف من جنس عصیان در بخل است که
بمعنی صاحب سلامت از خود بخل فانی گفته که سلام مصد است بهانه بجای اسم نعمت
گویند پس سلام بمعنی سالم از عیوب صفات نقصان باشد و فوق میان قدوس سلام چنان گفته اند
که قدوس لالت کند بر پاک بودن از نقصی که لاحق شود بذات و سلام دلالت کند بر پاک بودن
از نقصی که عارض شود و بعروض آفت و سلام بمعنی سلام کننده مومنین در بهشت برین نیز گفته اند و از
آیه کریمه و اذ الصیمة تجتنبون محیو با حسن منها اور و د با چنان مستفاد می شود که در جواب اسلام علیکم او
و احسن اینک و علیکم السلام و رحمة الله گفته شود و یا همان در جواب گفته شود و جای که افراد مظلوم و مستضعف
بود السلام علیکم و علیکم السلام گفته شود و در حقیقت تحت بمعنی در و دعاست و کلمه السلام یا یکم
خواه گوینده آن ادنی بود یا اعلی شتم بر دعای خیر است نزد اهل علم و اگر مردم زمانه از عدم بصیرت
این کلمه را نشان تقیص و اند حرف بر فهم است و در مجلس سید المرسلین همین کلمه واجب داشت بلا
اشاره دست و انحا اما گاهی است بر سینه گذاشتن رو و او که اشاره بسوی قلب که محل نور ایمان است
واقع شود و بعد ذکر این تحت و دعا مصافحه کردن سنت باشد و در سلام اشاره کردن با انگشت
شعاری بود و نصاری بود و در وقت سلام کردن به برادران بن و در انحا از جد گذشتن بر سر
برزین انگذدن موجب معصیت باشد که قیام و رکوع و سجود از ارکان نماز است و آن مختص

السلام

در جواب سلام

و تالی باشد غیر باید دانست که سلام کردن سنت است و جواب آن همان الفاظ گفتن واجب
 است گفتن بر جواب سلام باید که الفاظ دیگر مثل ادب و بندگی و غیره گوید ترک قاعده شرع ننهد
 باشد و ترک واجب لازم آید بعضی از علمای دنیا وی در بر دیار اند که السلام علیکم را مثل سلام
 کیشان خود دانند و بگویند و بندگی و مانند آن کلمات خواری و ذلت گویند را دوست دارند
 مصحح چون که از کعبه برخیزد و کجا ماند مسلمانان یا المؤمنین مشتق از امن یعنی ایمان دهنده بندگان خود را
 بنافذ آیت دفع مضار یا امان دهنده ابرار را از آفات روز قیامت یا امان دهنده عباده
 خود را از ظلم و ستم بلکه هر چه می کند با آنها محض فضل و احسان است و بعضی علماء گویند که مومن
 مستحق از ایمان یعنی تصدیق یعنی او تعالی بر وحدانیت خود تصدیق کننده است چنانکه مومنین
 بر او تعالی و رسول کریم صلی الله علیه و آله و سلم گرویده اند و تفتح سیم هم خوانده اند یعنی تصدیق کرده
 که مومنان بر وی یان آورده اند یا ایها الذین آمنوا اول ذکر سیم دوم اسم فاعل یعنی بخانه بان و نظر
 و آنکه ایمن اند و دیگر یا ایها الذین آمنوا از تشریف علی فرقه یعنی چون پرده جناح خود را بر یکپشت
 آن وقت بمن اظهار گویند و این عمل از بهر محبت بود قال البیضاوی فی تفسیر المهرم الرقیب
 الفاظ کل شیء فیصل بین الامن قلبت هر دو تفصیل این صفت در لفظ الخفیض نوشته شود
 انشاء الله تعالی العزیز بمعنی غالب قوی سعادتی حمه الله علیه می گوید عزیز یکم هرگز
 سر نیافت از بهر که شدید عزت یافت از عزیز بمعنی معزز و مکرم و محبوب هم گفته اند و علماء
 دعوت گفته اند که هر که برای صلحی از مصالح دین خواهد که در چشم مخلوق معزز و محترم نماید اسم
 هو العزیز را در و کند مقصود او ازین نصرت اسلام و هدایت خاص و عام باو و همچنین در باب

۲۱

۲۱

۲۱

۲۱

الحکم عظم و اسماحی حسنی براسمی که موافق مقتضای امر او و نماید و در هیچ حال در پی آن حرکتی
و هلاک یکی از بنی نوع نخواهد اما اراده حضرت نامعرا بن و خذلان فلان اسلام علی الاطلاق باب
ندارد و مثلاً اللهم الصبر من محمد و اجعلنا منهم و اخذل من خذل من محمد و لا تجعلنا منهم
که در هر ادب خطبای است سید المرسلین علیه الصلوٰه و السلام بر بنبر دعای کند روا باشد و انفر ما علی
القوم الکافرین هم ازین قبیل بود برادر مسلم را دشمن خود را هلاکت و تباهی آرزو کردن خلاف
ست و قاعده شریعت است حتی که چون آن حضرت در بعضی اوقات سر در سجده نهاده هلاکت
کفار قریش از خدا طلب کردند و مان آمد لیس لک من الامر شیء یعنی درین باب هیچ اختیار نیست
و غزالی رحمه الله در رساله سیر شریف آورده که در جنگ حد چون کفار و زندان مبارک آنسر و
شبهید کردند و صحابا جلیل القدر را کشتند آن حضرت فرمودند که کیف یطیع قوم خصم و رسول الله
و هو یدعوهم الیه یعنی چگونه برادر دل سندان قوم که رنگین کردند و روی پیغمبر را بچون حالانکه او ایشان
بسوی خدا دعوت میکند و می آید لیس لک من الامر شیء مطلب اینکه چنین نباید گفت و برای ندای
و دشمنان صبر باید کرد و سپس آن حضرت گاهی دعای بد نکردند و برای همان جماعت عرض کردند اللهم
اغفر لقومی و ابد قومی فانهم لا یعلمون یعنی خداوند این بخش قوم مرا و هدایت کن قوم مرا زیرا که
آنها نادان اند و بعد از نزول آن آیت چون صحابا بر آن کفار و خواست دعای بد از آن
سر و می کردند جواب می داد که مرا برای دعای بد نفرستاده اند هر که شاه آن کند که
او گوید یا حیف باشد که جز نکو گوید و در هدایت و اصلاح کوشیدن بر ازان که آدمی
مغلوب شده تباهی و هلاکت یکی از بنی نوع آرزو کند و دیگر باید دانست که چنانکه در حدیث

دعای تباهی مسلمان
جست

تقصای مختلف از
دعای بد و دفع
سفا و دفع می فرماید

خداوند است
از خدا و است
نیت

ترک دیگری ممنوع است بچنان درخواست موت برای خود ممنوع است اما اگر اندیشه فتنه و فکله عار بود
 چنان درخواست نماید که خداوند ازنده دار مرا تا زندگی من حق من خیر بود و بپیران مرا چون مرگ من
 در حق من نکو باشد و در حدیث شریف آمده که هر دعای که مومن می کند اگر در حق او نکو باشد قبول
 فرماید و الا بذره اجابت نرسد و اگر مردن در دنیا بر نیاید بسبب چند مصالح که خداوند عالم آنرا
 نکو می داند و آخرت بر آید و در حدیث شریف آمده که هر که این دعا می کرده باشد اللهم صل علی محمد و
 اغفر له محمد و ارحم الراحمین محمد صلی الله علیه و آله هم حق تعالی او را دوست شود و کام و خورم دارد و افضل است
 که مریدی از شیخ خود طلب اسم اعظم میکند شیخ نظر بر عدم صلاحیت او از نشان دادن آن پهلوتی می کرد
 روزی مرید و شیخ نزد در بازار رفتند ناگاه عاقر کشی را دیدند که پیر مرد بود یکی از سنگران آمد و پشانه پیر را
 او را بجو ر و قندی گرفت و او را بتا زنده آزار داد و گرفت که مرا اسم اعظم آموخته بودی من برای پلا
 این غلام سنگران عاقر می شیخ جواب داد که آج کار کشی که بازار غلام محل شیخ من است و من اسم اعظم
 از وی آموخته ام فایده این حکایت آنست که صبر و حلم را ثواب آخیره بسیار است و مخلو بان خشم که خود را
 و خود سر باشند بسیار است اسم اعظم ندارند و تاثیر اسم اعظم این است که چون بوسید آن دعا کند سحاب
 شود اما خرابی حاکم غلام که رعایا دوست او بنا و شوند و بهنگ حرمت بندگان نماید برای صلوات از
 حق تعالی درخواست توان کرد و هم برای قبولیت دعا اکل حلال و صدق معال شرط است که دعائی
 حرام خواند و دروغ گو بگذرد و اجابت نمی رسد و نیز دلی که در این انواع خیانت بود لایق دعا کردن
 نباشد و توبه و تهذیب اخلاق هم شرط قبولیت است چنانکه لعل کرده اند که موسی علیه السلام برای
 طلب باران با جماعت خود برآمد با او غمخیزی در آن جماعت بود و دعا قبول نشد فرمان آمد که

بیان اجابت
 و عدم اجابت
 دعا

حکایت
 اسم اعظم

حکایت موسی
 علیه السلام در طلب
 باران

و جماعت شما نامی هست موسی برید بار خدا یا از نشان ده حقانی فرمود من غازی را پسند
 میکنم حکونه خود غازی کنم پس موسی علیه السلام همه جماعت را برای توبه حکم کرد چون بعد توبه باز دعای
 استغفار کردند باران رحمت نازل شد و نشان یقین علم دعوت بعیت میکنم که کتاب حصصین که
 از جزری است و او کار امام نووی و کلم الطیب جامعین ذکر که از شیخ جلال الدین سیوطی است
 و قول مدیح که از سخاوی است و حزب الاعظم که از علاء علی قاضی است و دلائل الخیرات و تحف المومنین
 قدسی خوانده باشند خصوصاً حصصین و حزب الاعظم که سهل الحصول اند تفاوت می کرده باشند
 که این هر دو کتاب مثل اند بر احادیث شریفه و ادعیه مأثوره و ادعیه قرآنی و الله الموفق و المعین الحکیم
 درست کننده و باصلاح آورنده چیزها اسم مبارک است از جبرجینی شکره بسن و نگو کردن حال که معنی
 زبردست و غالب هر دو را و گردنکش نیز آمده پس معنی اول صلح المومنین و معنی ثانی نکره و جبر کننده
 غلظت باشد بسوی اراده خود ان الله غالب علی امره قد جعل الله لک فی قدر او آیه لعل مالک
 و حکم مایرید و فعال مایرید از جباریت حضرت صمدیت خبر می دهد الله اکبر صاحب کبریا
 و عظمت تکبر و استکبار بزرگی نمودن کردن کنی کردن است که باین صفت جبار است و است تعالی
 شانه مراد از رسد کبریا و معنی آنکه ملکش قدیم است و دانش عینی یا معنی الواقع صفت
 نمیکند کسی از مبدء که جامع صفات کمال و منزله عن سمت الله نفس الزوال باشد و چون محفوظ بر
 سر تکبر آید کارش در حال باد مال تباه شود و آتیس که علم الکماوت بود چون تکبر کرد و اطواق
 لعنت در گلو انداختند و تکبر عز از بل را خوار کرد و بزرندان لعنت گرفتار کرد و از حضرت
 امیر المومنین که سید الطائفة و قدوة العراف است منقول است که فرمود من جری مجری البونین

جامع در بیان معنی
 و منتهی الخیرات
 و ادعیه المومنین
 و ادعیه الخیرات
 و ادعیه الخیرات
 و ادعیه الخیرات

الاستکبار

استکبار

کیف تکبر یعنی آنکه از راه و بهل کند کرد و برآمد بگونه تکبر کند حاصل کلام آنکه چون آدمی بر اصل خلقت خود نظر
 کند با نصاب چشم عبرت بکشد خود را لایق تکبر نداند و این تکبر از آدمی در جای زیبا باشد که دیگری
 با او به تکبر پیش آید که التواضع من المتواضعین و التکبر من التکبرین در حدیث آمده پس تواضع با متکبر و تکبر
 با متواضع خوف فاعده مکارم اخلاق باشد و حکم معاویه تکبر با تکبر محض نیست تهذیب تاویب باید
 و اگر نه اصل تکبر در هیچ حال از مخلوق نزیب و فرعون و شداورفته رفته از فرط مال دستان تکبر پس کرد و نه
 و آخر تابه شد که فرعون در دریای نیل غرق شد و شداور آسمانه آن بوستان بهشت عین که در جای
 جنت ساخته بود در جای سرود شد و گلشن مراد او بتاراج رفت و بعضی از اهل دنیا تکبر را پیرایه شرافت
 دانند و از سیر سید البشر سر غافل اند که تواضع آن حضرت بجای رسیده بود که از دیگری مستور نباشد
 که اجابت دعوت کرد و میر و شریف و غیر شریف شیوه آن حضرت بود و با اصحاب خود جهان می گذراند
 که گویا یکی از ان جماعت اند و شداور حضرت علیه الصلوة والسلام از نهیمان ممتاز نبود و دوم آنحضرت
 با کفار و مشرکین تکبر نمی کردند و در باب دادن و ساد و یکجه همان سنت که با سرور ان است هر می
 بود بجای آوردند اکنون باید دانست که بر تکبر حق تعالی که صفت خاصه دست و دلائل بسیار اند
 از آنجه عتاب خطاب دست در باب انبای اول العزم و هم سدا المرسلین علیه الصلوة والسلام
 بیان آن در قرآن و حدیث آمده است و قبل ازین آیه لیس لک من الامر شیء تلاوت کردیم این نیز
 از ان قبیل است و نیز در حدیث قدسی آمده که ^{تعالی} اگر همه مخلوقات سجد و خدا پرست شوند
 چیزی در بادشاهی من بغیر ایند و اگر همه بنهار گردند و کافر شوند در ملک من هیچ نقصان راه
 نیابد مگر من حضرت صمدیت لا اله الا الله است اگر خواهد که زاهدی بریار ابد و غ و فاسق را بخت برد

بیان تواضع
 است

بیان تکبر
 است

می تواند کسی را برای دم زدن نیت و دم زدن آید و انداختن شکر الا چنین یعنی ترسان از عذاب
 دوزخ خویشان نزدیک خود را انداختن مبالغات آن خداوند رفیع الدرجات نشان می دهد که جاب
 داری حبیب خود نگرداند بهرگز نذر سختی عانت روحی نماند که دو آن حضرت بعد از نزول این آیت
 خویشان خود را فرمود که شفا بخیر بخت خود بکنید و من برای شما هیچ توانم کرد چنانچه فاطمه زهرا که دختر
 سید عالم است درین جماعه داخل اند اکنون جای غم الم است که چون خویشان قریب آن حضرت در
 صورت نافرمانی خدا از زلال رافت و رحمت آن سرور شاداب و سیراب نشوند دیگران را کجا امید
 بجات بود و آنکه خواص در که تکرم اند و حشمت زدگان عالم تسلیم اند و نوسید مشو که حشمت
 حق عام است از سرور مشو که خاصگان در بیم اند و حاصل سخن آنکه داخل زمره سعدی گشتی که تکیه و
 سلطنت این بادشاه غیور را در نظر داشته روزی او چنان خورد که بندها که خورد و در پیش
 چنان نشیند که بندها نشیند قال علیه الصلوة والسلام اکل کما یأکل العبد و اجلس کما یجلس العبد
 علی سید عالم که بصفت اشاکم الله و اتعالم که موصوف بودند بهمین سوال بود صلی الله علیه و آله و سلم
 پس بدیخت کی که رزق او تعالی خورد و قوت آزاد فعل حرام صرف کرد و هرگز شکایت الهی بجا
 نیار و در سر خاکساری بر زمین عبودیت تنها دآخرد روز قیامت چون او را حکم می ده که کند
 از دنیا و او نشود پس او را در دوزخ افکند و مدت در آن در عذاب الیم گرفتار ماند الخالق
 آفریده عالم که همه موجودات را از کتم عدم را آورده بر منصفه وجود جلوه داد و از اسباب
 خلق او را حاجت نیت چون اراده کرد فرمود که مخلوقات حادث شوند پیدا بشوند او را
 اراده شما ان یقول که کن فیکون معصیت اوست جنت کبریا و ده ولیکن حکم الهی من

نایب

نایب

نایب

الرحمن الرحیم من الشیطان حق تعالی را در باب تکوین آسمان و زمین پهلوی پسند آمد که مثل در یک
 دست آید بنندگان را بعد از ما یاید آیه خلق السموات والارض فی ستة ایام بر این مطلب
 اعظم اشعاری نماید و عارفان آنکه در کتب خود ذکر می کنند که علت غائی خلق عالم و تکوین بی آنکه
 حب ازلی است که آنرا امانت الهی نامند و عشق و معرفت از ان مراد است و عبادت و نیازیم
 از لوازم محبت باشد و علت غائی تکوین و ایجاد از روی عقیده اهل سنت و جماعت محمد مصطفی اند
 صلی الله علیه و آله و سلم که حکم قیام تو سبب او ادنی قوس حقیقت محمدی که حقیقه الحقائق است
 در میان من واجب قدیم و قوس ممکن حادث بر رخ واقع شده و حدیث قدسی لولاک لما
 خلقت الافلاک بر این مضمون دلالت صریح دارد و در باب خلق آدم صغی الله در حدیث
 وارد شده که ان الله خلق آدم علی صورته یعنی او تعالی آدم را بر صورت خود ساخت و او را
 از صورت صفت است یعنی صفات الهی از حیثات و اراده و تمیز و بقر و قدرت و کلام او را
 داده اند و از طفیل او با او هم رسیده آدمی صفت بر رخ جامع او صورت خلق و حق
 در واقع از هم علم است و هم سمیع و بصیر و مستکرم و مدبر و قدير و این آفرینش آدم از خاک بود
 و او را آدم از لطفه پدر و مادر پیدای شوند و درین نقطه اثر خاک موجود است و او را مخلوق
 از روی حدیث شریف نور محمدی است قال علیه الصلوة والسلام اول ما خلق الله نور
 و نیز فرمود انما من الله و المؤمنون من نوری و علمای صوفیه گفته اند که خلقت محمد علیه
 و السلام انوار ذات است و دیگر انبیا از نور اسما و صفات مخلوق اند پس آنحضرت
 نور سده انوار است و بیان آفرینش نور محمدی در کتب سیر بتفصیل مذکور است و خالق عالم

نامت
 ج

نامت
 ج
 ع
 ص
 ح

می فرماید که جن انس را برای عبادت خود آفریدم و این مانند قتل پادشاهی بود که می دانید این سپاس دوم
 را برای خدمت خود نگاه داشتیم پس بر مخلوق که پیش خالق بر عبادت و بندگی است و نه بندگی است و نه
 خلقت همچون الانس و اللعبد و نافع شده باشد و بار آورده الهی که ازین خلق و آفرینش و آردی بر
 گویا مکتوب را ناخواسته و پیغام را نا شنیده مهمل بگذرانسته حال آنکه در نظر او لوا البصار تکلیف عبادت
 که بندگان را کرده اند محض برای رفاهیت حال نه است که ریاضت و جلالت را در صحت
 بدن و خل نام است و کمال و بطالت و ترک طهارت ماده انواع امراض و آفات تواند
 بود و هم اگر رسم عبادت بر آفت میان خالق و مخلوق امتیاز حاصل نشود و آن خداوند را که از چشم
 ظاهر بین نهان است چگونه در یابد و بانگ مودن بر گوش ادا می و افاضی چگونه رسد معنی
 رحی علی الصلوة و حی علی الفلاح را باید دریافت تا این نکته معلوم و مفهوم شود و الله الموفق
البارئ بجهز در آخر و نیز تبدیل سوره یای یحیی پیدا کننده بغیر سبقت مثال مشق از بر
 بمعنی آفریدن از خاک و بر آید خلاق را گویند و باری تعالی و بار خدا یا که فارسیان گویند بمعنی خالق
 جل شاننه باشد و بریزن و بر وزن عطیه بمعنی خلق باشد و غیر البریه مراد فخر الوری مراد از سید عالم
 باشد صلی الله علیه و آله و سلم **المصور** صورت گرد تصویر کننده چنین در رحم مادر و
 صورت گرد انواع و خش و طبع که آنچه از جسم صورت ایشان را لائق بود و بی سبب سوال عطا فرمود
 مبارک الله احسن الخالقین و صف دست جلالت که پاره و و بد لطفه را صورتی چون
 پری که کرده است بر آب صورت گری از صلب آورد و لطفه در شکم از بر افکند قطره سو
 یمن ازین قطره لوی لا کند و زان صورت سر و بالا کند و دلیل بر کمال قدرت

بر باری

المصور

بنا خلقت

نبین

مصور حقیقی این است که در سه تار یکی بکلم مادر و حم و شیمه یعنی بچه دان که در قرآن مجید فی ظلمات
 ثالث اذان تعبیر یافته بقلم قدرت صورتی باین مصباح و طاعت می سازد و خلق الان
 فی حسن تقویم می فرماید مصوران زمانه چون مصوران صورت انسان را بار بار با معان نظر عا
 کرده مشبه آن یکسانند نادر باشد که نقل موافق اصل افتد پس قدرت باری تعالی خیال باید
 که بی کارنامه صورت اشکال و اشباح را باین زیبایی ساخته و کارنامه قدرت را با حسن تقویم پر
 و چندین صورت مختلفه بقلم قدرت نگاشته که در میان جمیع و جمع کثیر چون نگاه کند هر صورتی
 مناسبت از یکدیگر باشد اگر چه رنگ متحد بود مثلاً در سبزه رنگان بر سیاهای جدا هر طلعتی مختلف باشد
 و در صیقل طبیعی و سیاهان همین فایده مرعی است صافی که کمال عز و جلال از در شایسته بان
 ناطقه لال که آنکه که حقیقتش برتر از ازیاض کمال و هم و خیال از و چون مصوران مجازی از عین
 تصویر سازی بر نی آیند در شرح شریف تصویر آدمی ساختن موجب معصیت شده و مصوران
 را در روز قیامت تکلیف کنند که در شبیه ساخته خود نفع روح نمایند عاجز شوند پس حکم شود که
 آنها را در دو رخ بر دماغ آینه در آتش و رخ سوخته چون زغال سیاه و چون سوخته ضعیف و زرا
 گردد و بر پیش صورت و یکدیگر استن تصویر بزرگان هم در شرح محمدی صلی الله علیه و آله و سلم
 از ان حرام است بسا که مردم ظاهر بین مصور حقیقی را فراموش کرده در پریش صورت باشند
 شوزا که اگر کسی از مریدان بلا حظه شال آنحضرت صورت نورانی او را بر صفحه دل کشد یا بر
 نظر دارد یا صورت مرشد را در خلوت و جلوت در نظر داشته باشد و از وی شیوه ادب
 پیش گیرد و اگر گناهان حذر کند از اهل جنبت خواهد بود و آنچه در حدیث شریف آمده که

نسخه
 مصور

خلق الله آدم علی صورته مراد از صورت در اینجا صفت است که حقیقتاً از جنس و شکل و هیات بر است
 پس صورت رحمانی بمعنی صفت رحمانی بود و آنچه در حدیث صحیح و آیات قرآن آمده که مومنان را در
 در روز قیامت خواهند دید و او تعالی بنزد اهل خست رفته سلام خواهد کرد مراد از این جلوه و ظهور
 ظهور نور جلال و جمال است و این سئلہ را انشاء الله تعالی در اسم اللطیف به بیان شافی ذکر فرماید
 و شبه و صورت رسول کریم که ملائک بعد از وفات بر آسمان موات بر آنها عرض کنند حسب حکم حق تعالی باشد که کند
 مومن و برسات آن حضرت علی الله علیه و آله و سلم گوئی دهد و سعادت ابدی حاصل سازد و آنکه
 کافران باشند می گوید که من این صاحب صورت را ندانم پس منکر و نیکو از انکار او چنان بگریزانند
 او را از نند که شوره و فغان بردارد و سه ناله او بوقت کر زخوری آتش شود و غیر آدمی و پری که
 آدمی و پری اگر شنوند و بهر آنکه زخمی نفور شوند و جلعنا الله من المومنین المصدقین و من نرم طه
 بنیه سید المرسلین **الفخار** بسیار بخشیده صیغه مبالغه است از غفران بمعنی فرزند
 و در غفور مبالغه زیاده از آن است و غفر بمعنی پوشیدن نیز آمده بمعنی می فروزد کنایه اگر چه کبر بود می
 عیوب اگر چه کثرت بود و حدیث شریف آمده که در روز قیامت حق تعالی فرزند صاحب گناهان من
 بدست او چنان دهد که دیگری آنرا نداند چون بنده آنرا بیند خائف شود پس فرماید که گناهان
 من از نظر خلق پنهان است و بر حمت خود را بخشیدم و نیز در حدیث آمده چون بنده گناهکار
 از کثرت معاصی نومید گردد حق تعالی فرماید که با وجود این گناهان نیز تو یک فضیلت از
 که بوسیله آن روی مغفرت می پس حکم شود که لا اله الا الله و گفته تر از و نهند به نسبت گفته معاصی
 گران تر شود و میسر قیامت گفته سنگین با لار و و بخلاف میسران دنیا پس حکم شود که او را در

فاعلموا ان
 الله یومر
 بالحق

الفخار

جای دهند آنچه در حدیث شریف آمده که سن قال لا اله الا الله وعلی الجنته همین نکته تشریف است و فتح باب
 شفاعت که فدا آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم می کند و شفاعت و یک شفاعت هم از بر تو نور
 این اسم بابرکات تواند بود که برای رونق بازار امرزش شفاعت سید المرسلین با حیدر و سید
 ساخته اند تا بندگان گنه کار را مشگل آن روز آسان شود و هم محمد مصطفی صلی الله علیه و آله و سلم
 را در زمره انبیاء درجه و منزلتی باشد که صاحب مقام محمود را که محمد نام دارد و ذوق اربابی دهند که
 لواحق محمد نام دارد آدم و من دون تحت لوائی فرموده اند مقام محمود و نامست محمد محمیا
 معافی و نامی که دارد که در از مضبوط حدیث قدسی سبقت رحمتی علی غضبی مستفاد می شود که سبق
 رحمت الهی بر غضب برای استند از بهر عفو و مغفرت است که خداوند عالم هم مغفرت را در عالم
 را دوست دارد و چنانکه در حدیث شریف آمده که ای باران اگر شامگاه کنی غضب بجای آید
 و گیرندگان را که گناه کنند پدید آید تا ظهور صفت غفاری در روز جزا باشد و حق تعالی
 می فرماید ای بنده من گناه تو در دنیا از نظر خلق پوشیدم و در روز قیامت آنرا بنظر رحمت خود بخوندم
 که بنده مومن را تا بپوشش آتش و زنجیر نخواهد بود اما سایر عباد را درین مقام علم یک سزا فرود
 است قال الله تعالی لا یغفران لشرک به ولیغفوا ذنوب ذلک لمن یشاء یعنی حق تعالی
 که فرود شرک نمی بخشد و سه ای آن بندگان کبیره و صغیره می بخشد از بهر سبب که خواهد مخصوص کلام و
 خدا صمد سخن می شنود که گناه را عابد ایمان بخدا و رسول نبی حکیم برکس گاهی دارد و بندگان تو را آن
 او شوی جنبست از من تو باشد که باغ پدر میراث او را و صالح تواند بود و شرک بر چند قسم است
 از آنکه شرک فی العبادة بود که پیش اقسام و مخلوق قیام و کعبه و مجسمه کنند و شرک فی العبادات

نمایند
 جنب
 است

این است که هنگام نشستن بر خاستن نام بزرگان بن ریا و کنند و خدا را فراموش سازند و بیشتر
 سرور عالم بر خلاف این بود الذین یذکرون الله قیاما و قعودا علی جنوبهم صفات ابرار
 و مغربان و نگاه غفاری است که هنگام بر خاستن و نشستن و دراز کشیدن و دراز بایستادن و نشستن
 از ذکر او غافل نباشند و دیگر چند انواع شرک در کتاب تفسیر عزیزی ذکر کرده اند اگر مطلوب
 باشد و اینجا ملاحظه فرمایند و الله الموفق **القهار** غالب بر همه که سائر موجودات تحت
 قدرت او باشند اسم مبارک است از قهر معنی غلبه کردن و قاهر نیز آمده که هو القاهر فوق عباده
 فرموده است پس او تعالی شکنده جباران و متکبران و خوار کننده ستمگران و ظالمان باشد
 و بادشاهان گردنکش مقهور و مغلوب او اند و در و احمدی آورده که صاحب فتوحات مکیه
 بر آیتی از آیات قرآن را یکی از او میانه است کرده و شیخ فخر الدین عبدالقادر جیلانی رحمه الله
 علیه را که قدسی علی رقبه کل ولی مقوله دست بسوی آیت و هو القاهر فوق عباده منسوب ساخته
 الحی ایتام آن حضرت در باب شریعت و توحید مستخرج این کرامت و فضیلت است قدس
 سره و انما الله بر مانده و حسیف و هلاک و مسخ که در اتم سابقه واقع شده از انما اسم قهار است
 و افزونگی آتش و دوزخ و تیاری آن پیش از چندین هزار سال از قیام قیامت نشان قهار
 تعالی است و قود ما الناس الحجارة واعدت للکافرین و دعوت کفار بسوی توحید از
 شیخ هم از انما اسم قهار است که فاق قلوبهم حیث نفقتموهم فرموده یعنی هر کجا اهل کفر و طغیان
 را با بید بخت خون آشام هلاک کنید و برای کافر نعمتان که مورد انواع عنایات ربانی
 و پرورش او شده در دنیا گاهی او را سجده نکرده و از تذلل پیش خداوند عالم تنگ مدار

از ذکر او غافل نباشند

نصفیت
قدس
عالم

نشان
دور
جانب
دور

دارند و بجز برای تشبیه و لباس تشبیه و غذای نه قوم و آب حمیم و غیر آن از نام این اسم جلالت است
 و سالکان راه الهی باید که از این اسم صفت قهر بر نفس شوم آموزند که نفس اماره مغلوب و مغذول
 منکوب شود که عارفان ربانی را بدین صفت و بریت تقرب درگاه الهه حاصل شده و نفس اماره
 دشمن دین و دنیا است که از خواست مستلذات دنیاوی و ترک تکالیف شرعیه آدمی را در آن
 مرده جهان گرفتار سازد و لهذا سنگستان او را جهاد اکبر فرموده اند و یکدیگر نفس را رام نکنند شیر مر
 نباشد و رام کردن منکبران دنیا از وی نیاید که آنکه بند و بست خانه خود ساخت بر دیگری اوار
 چگونه اقتداری خواهد بود و عیان نفس کشیدن جهاد مردان است و نفس شهیده زدن کار اهل
 عرفان است و آئین کس نفس این باشد که مطاوعت او از ناز و تنعم و خورش و پوشش و خوراک و
 و ریغ دارد که سگ گزنده پسند آنکه لاغر و زار باشد بهتر بود و باید که در بجزیر زهد و تقوی و در کردن این
 موفقی و ایما باشد و او را از قید و مانع کند که چون آزاد شود و در پی اضرار و افساد و درود و جو و جفا
 و انواع ذمائم اخلاق مثل تکبر و حسد و حقد و بغض از وی خیزد و چون زخم دندان سک بود این علاج
 پذیر نیست آخر از تاثیر دندان زهر آلود نفس صاحب نفس را که روز پیش آید که راه نجات از هر طرز
 بردی بسته شود و در خساره ابدی گرفتار کرده و اصحاب البیوع کلاب النار یعنی صاحبان عبت
 سگان دوزخ اند و صدق حال او باشد نمود و باله مشهور در الفتن من سیات اعمی ان
الوهاب بسیار دهنده و مبالغه از و هب بمعنی بخشیدن و عطا کردن و قیل الوهاب
 کثیر النعمه و اایم العطیة و بخشش آبی بلا عوض می باشد و چشم چشم از این باری
 آدمی در سر لای خود نظر کند و بیا که همه جوارح و فواید افعال و حواس و غریز و باطنی

عطیات الهی است چون خود را به این احسانات الهی یابی باید که از ادای حمد و سپاس
 مافل نباشی که ترک ستایش و نیایش موجب زوال هوا سبب الهی خواهد بود **الرزق**
 روزی مانده اسم با لغت از رزق بمعنی روزی دادن هوا رزاق ذو القوة المتین صفت
 حاصله دست و رزق بر دو قسم است ظاهری و باطنی رزق ظاهری نان طعام باشد برای
 پرورش بدن باطنی معارف و علوم بود برای تکمیل و نفس و کسب که بر خالقیت جعقلای ایمان آورد
 در رزاقیت او شک نکنند که آنکه بنده کان باید کرد البته از فضل و کرم اسباب روزی آنها را
 سازد و در باب کفالت رزق آیات بسیار آمده از جمله ویرانه من حیث لا یحسب یعنی روزی
 و چه جعقلای بنده خود از جای که بنده آنرا نداند و نیز فرموده فی السما رزقکم یعنی در آسمان است
 روزی شما و در حدیث شریف آمده الرزق مقسوم یعنی روزی مقدر است و نیز فرموده اند
 الرزق علی الله تبارک تعالی و از بهر اهل دنیا و اهل قدرت کسب واسطه رزق ساخته اند
 و بکم الکاسب صیب الله صاحب کسب دوستی خدا حاصل است و آنکه از کسب طلبی باشد یا با
 سلامت جوارح شوق عبادت در سرش جا کرده غفلت و از روی اختیار کثرت او برار باب
 ثروت و کمالت واجب باشد و در باب روزی او واسطه شدن موجب سعادت است
 باشد و زیر فلک هر کسی روزی خود میخورد و واسطه شوخ و غریب است معفت کرم داشتن که
 و چون بهمانی بخانه تو آید و لشک مشوک او رزق خود با خود آورده است چنانکه فرموده
 الضیف اذا نزل نزل برزقه یعنی چون بهمانی فرو و آید باروزی خود فرو و آید سر
 مست از بهمان داشتن باید که آنچه میخورد و برخوان انعام تو مان خویشی را هرگز آید

بنام روزی خود بخیزد و اگر خوانست نامش درم خوان خوشتر شود و شکر روزی که حق تعالی ترغیب
 کرده باشد این است که گفته اهل و عیال وی و صیانت احباب گوی و در پیش از زمان خود حصه
 تا بحکم لیس شکر تمنازید کم روزی تو میفرماید و ابواب رزق و فتوح از غیب گشاده شود که مسک
 آنچه داده اند باز گیرند و منفعتی را چند آنکه خرج کنند بجای دیگر روزی میبای سازند و نیز صاحب
 کسب باید که روزی خود را از کسب ناسد بلکه از رزاق داند و صاحب جاگیر در رعایت را
 نیز همین اعتقاد داشته باشد و خواهد پندارد که روزی ده دهد و این نمی داند که روزی ده
 نقل است که در ویشی نامیار در مسجد سوال کرد که گفتش که اینجا مالیت و مخا چه چیزی نیایی بخاره
 پرسید پس این خانه کیست که در میان بسته اند گفت بی ادبی کن دیاوه که او را چنان خانه خداست در دیگر
 این سخن شنید بگریست و گفت که اگر من از اینجا بای و از تر نیم از اهل ضلالت باشم پس در گوشه مسجد
 نشین گفتم و مدت الطرحه قلی او را روزی داد **انفتاح** گشاده ابواب رزق
 یا ابواب رحمت یا ابواب علم و معرفت بر بندگان مبالغه است از فتح بمعنی گشودن بمعنی
 ظفر و بنده و نصرت کننده نیز آمده چنانکه از آیه انما فتحنا لک فتحا مبینا که در باب فتح مکه نازل
 شده مستفاد می شود و چون در علم و معرفت گشاده شود بنده را دولت مگاشقه و اهدای
 بر نقش لوح محفوظ دست دهد و کسی که از این فوز و فتوح بهره ور شود کثرت دن کار
 در ماندن و حل مشکل بجاگان در حق او آسان باشد پس آنکه بفرج صدر و ترقی رزق
 خواسته باشد باید که هم را در دهن و اگر آدمی را شوق خدمت عباد الله بهبه و جوهر صا
 از روی افادت علمی در سر بگیرد و توان دانست که او را سطره آمار اسم فتح ساخته

چنانچه

و حق پرستاری این اسم این است که تو بفراهر و باطن در کشد و کار بندگان سی کنی که گشته را
گره مراد او از غیب بکشاید و دست قدرت در اعانت و امداد او باشد **العلیم**

ترجمه

و انا و داننده ترسبالمه است از علم بمعنی دانستن هیچ چیز از وی نهان نیست عالم الغیب

و الشهادة صفت اوست تعالی شانسه عدد در یک در بیایا بنها که عدد در یک با

به بستان مالک همه نزدیک بود ظاهر که همه در علم او بود حاضر بود و جوهر عقل و گوهر دانش که با

بنی آدم داده اند از فیض همین اسم است که علم او تعالی چون صفات سبعة و آدمی از

حیوانات ممتاز ساخته که درین صفات پایه او از همه برتر است و علم او نشان معرفت

الهی شده و در علم هم مدارج بسیار اند که فوق کل ذی علم علم فرموده اند و سید عالم که در

آئین از همه انبیا کامل تر اند می فرمایند ما عرفناک حق معرفتک و ما عبدناک حق عبادتک

چون حقیقت حال چنین باشد دیگر یا دعوی معرفت الهی نمی زنند مگر اینکه عجز و ادراک

با دراک تعبیر کنند که فرموده حضرت امیر است العجز عن الادراک ادراک یعنی عاجز

از معرفت عین معرفت است و چون استدالات را درین وادی رسائی نیست

بای چو بین در عرصه التشنج بکار نیاید لاجرم در سوره اخلاص بر معرفت الهی قائل

احد الله الصمد فزان نازل شده که هم سئله و حمید و هم سئله تنزیه بحق ترین وجهی در

خاطر در آید و اشواک شکوک از دل برآید و آنکه متوجه آثار این اسم علم کرد و در باب

که علم موضوع در دنیا و دین فائده بسیاری بخشد از اینجا است که طلب العلم فیضه

فرموده اند یعنی طلب کردن علم فرض است بدان مقدار که آدمی را ضرورت باشد

مدارج علم

معرفت

معرفت

مثلاً قاضی منقحی آن قدر که فتوی دهد و عالمی را بقدر نماز و روزه آموخت واجب بود و هر که
 پیشه افتاد کند سالان آن حرفه را تحقیق کرده خبردار باشد تا از بلای خیانت و دغا و غل
 و غش و سود و ربا و مانند آن محفوظ ماند و چون اسم علمیم با شاعت انوار علم پرداخت
 اولاً آدم علیه السلام را علم اسماء آموختند تا بر ملائیک حجت باشد و او درجه و منصب
 خلافت را لایق بود که مردی علم لایق حمل بار امانت نخواهد بود که صاحب علم تحمل و بار
 بردار و مصوبی باشد و از جاهل تحمل و برداشت نیاید و در زمره انبیاء نزول کتب سماوی
 هم از پر تو نور اسم علمیم است حتی که این علم با جلالت قدر بسوی تعلیم سید عالم پرداخته
 چنانکه فرموده اند و ملک عالم کن تعلیم یعنی آموخت تا یا محمد آنچه تو نمی دانستی پس آن
 حضرت صلی الله علیه و آله و سلم را علم اولین و آخرین دادند و جوهر عقل را صد حصه کرده بودند
 و نه حصه بآن حضرت بخشیدند و دیگر یک حصه در میان همه خلایق تقسیم فرمودند و این گفته
 مضمون حدیث شریف است **ه** چون آن خسار بالا باغبان دید که از نخل بریده
 و بر کند از صنوبر فصلی علی محمد و آله و صحبه اجمعین **القابض** میگزیده و قبض کنند
 یعنی کم کننده رزق در بعضی حق عباد و مطلق و حکمت که فلاحی روزی و در حق آنها زیان
 دارد یا قبض کننده ارواح هنگام خواب و مرگ و اخافت قبض ارواح بسوی ملکوت
 از جهت مأموریت اوست که روح امر رب است و قبض روح ادا می خدمت اوست
 و بدانکه قابض فاعل است از قبض معنی گرفتن و بر علماء ربانی که اهل سنت و جماعت اند
 ظاهر است که این قبض و بطش نیست قدرت الهی تعالی دارد و وسعت دست قدرت

تسلیم

عالم

انقباض

القابض

انقباض

نامشایی است که در قرآن مجید السموات مطوبات میمینه فرموده است یعنی آسمان را درست
 راست الهی میچیده باشد مثل قطبهای انگشتری که کسی آنرا درست نهان کند و نیز در
 حدیث شریف آمده ان قلوب بنی آدم بین اصبعین اصابع الرحمان لغلبها کیف یشاء یعنی
 دلهای بنی آدم در دو انگشت از انگشتان الهی است سیکرداند آنرا چنانکه خواهد مرداد از نو
 خیز و شریک است از نیجاست که بگذرد توبه در شمع سقر شده و انحضرت علیه الصلوٰه و السلام
 فرموده اند یا ایها الناس لو الی الله فانی التوب فی کل یوم مائة مرة یعنی ای مردان توبه
 کنید بسوی الهی که من نیز توبه کنم در هر روز صد بار و نیز قاضی معنی تنگ کننده دلهای
 بغم و طلال از آفات و حوادث روزگار برای امتحان صبر و شکر و از نالیش حوصله فراخ که
 این بنده در حالت مصیبت آیا برنج قویم سپاس ثابت قدم می باشد یا خج و فرغ
 و لغفران را بخاطر راه می دهد و از آیه کریمه و لنبلوکم شی من الخوف و الجوع و نقص من الاموال
 و النفس و الثمرات یعنی البته امتحان کنیم شما را از چیزی که دران خوف و کسنگی و نقصان
 مال و منال و جانها و میوه های مرغ اولاد باشد و چون لغدایان موسی بر چک امتحان
 کامل عیار افتد و در غر و بشارت جنت و سعیت پروردگار خود باشد چنانکه سیفراید
 و بشر الصابرین الذین اذوا صابتهم صیبه قالوا ان الله وانا الیه راجعون یعنی بشارت
 جنت بده صبر کنندگان را که چون در محنت و بلا گرفتار آیند استرجاع کنند و کلمه ان الله
 الخ بخوانند که خوانندگان این کلمات را اگر است مصاحبت و معیت اهل انبی می دارند
 که ان الله الصابرین وارد شده و این معیت جز صابرین کسی را دست نمیدهد

والباسط

صبر و شکیب بهترین اعمال و افضل مکارم اخلاق باشد و دیگر باید دانست که مرکبان محاصی منهای
 راحتستانی می گرد و گزنی سخت که رنای از پنجه او صورت نه بند و پس او دیگر گیر سخت گیرست چنانکه
 فرموده ان بطش ربک شدیدی یعنی گرفتن و مواخذه کردن پروردگار تو سخت و شدید است
الباسط فراخ کننده روزی و گشاده کننده دلها از بسط بمعنی گستردن و فراخ کردن
 و نیز گشاینده دل بفرح و نشاط و مسرت و ابناء و گسترده سایه و ظلال رحمت بر مخلوقات
 و موجودات اعلم از انسان جن حیوان و نباتات و اشجار و فواکه که آدمی جن را توفیق طاعت
 داده و حیوان را در خدمت عباد و مسخر گردانیده و نباتات را بباران رحمت پرورده و
 از کلهها و ریاحین و مانع راقوت داده و از میوه با تقویت قلب و نشاط روح بخشیده و هم مانند
 احسان و دستار خوان انعام چنان گسترده که دوستان و دشمنان همه از وی بهره دارند
 چنانچه این کرم گسترده که سرخ و زرد قاف قسمت خور و پاره ای کریمی که از خواهر
 عجب پاکتر و ساد و طیفه خور داری که دوستان را کجا کنی محروم که تو که با دشمنان نظردار
 و در دهم الباسط را در باب کشایش رزق خوب دانسته اند و نیز باید دانست که قبض و
 بسط دو حالت اند مرعاف یا که یکی رجب بسوی علایق دنیاوی مراد بود و دیگری زهول
 از ماسوی الله و خروج برسمات او را دست دبره که بر طارم اعلی شینم که یکی رجب است
 خود بنیم و حدیث سید المرسلین علیه الصلوٰۃ والسلام بهین مطلب شاری می فرماید لیح
 الله وقت لایب حتی فیک ملک تقرب و لایب مرسل یعنی مرا با حق تعالی وقتی چنان بهنگامه
 صحبت گرم باشد که کنجی در آن فرشته مقرب و نبی مرسل و این حالت بسط علی الدوام

آن در رکشاده می کنند و الارومی سازند و استغاث در نای افلاک برای تحضرت علیه الصلوة و السلام
 در شب صبح از حدیث شریف ثابت شد هر آنکه بخار این معنی کند گناه باشد و حکامی فاسقه قایل خرق
 و الیام سموات نیستند نتیجه حکمت یونانی همین است پای استدلال بان چوبین بود که پای
 چوبین سخت بی تکلیف بود و از آثار کرامت اسم برفع این است که افتادگان خاک مذلت و
 او بار بار بر داری و با وج شرف و عزت رسانی و معصمان دامن خود را محروم نازی
 بر درایش خاک و رسانی بر فلک هر که بدامن تو ز ند چون غبار دست بر داده
 است دست حق که بدست آوری ولی که دارد و اگر نه بهتر ازین پشت خار دست بر دهم
 از برکات این اسم برفع الدرجات این است که خود را از بند دنیا را کنی و دولت عقی است
 آری این رفعت سالک از کثرت قیام و رکوع و سجود حاصل شود و نیز اختیار کردن تواضع سلم
 این درجات است عسروازی بیشتر چون خاکساری بیشتر و هم از برکات این اسم مبارک
 این است که رفعت و ارتفاع تصور بهشت برین را نصب العین ساخته در هر بنی کردن عمارت
 عالیه که با خود و دخاهی بر دنیا می که ع رفعت و منزل بدگیری پرداخت و نتیجه این نعمت مشقت
 است بلکه خود بمصدق کلام اعجاز نظام کن فی الدنیا کأنک غریب یعنی چنان باش در دنیا
 گویا تو مسافر هستی در طول امل نکوشد و فرعون و شد او همچون به عا شد او یعنی آسانها است و نکوشد
 بلند داشتند آخرین رفعت سکانی موجب ذلت و خواری آن باشد و از آن دیت شریفه
 معلوم میشود که صحابه و سلف صالح شوق تشبیه بنیان عمارت عالی شان نمی داشتند
 بلکه در باب کثرت شایسته گفتند که از بهر بکذاشتن بر سکان کفایت میکنند آن بادشاهی که

حی لایموت صفت دوست کو شک های مرقعه مثل عیش و کرسی می زیبد تو جامه حیات سستما
 پوشیده و قرارگاه تو عالم بیخ هست پس درین عالم اجسام شوق جاده و چشم منتی غلام
 بود اگر نی توانی دلپای مردان خدا بدست آر که حل مشکلات دارین البته هست ایشان است
 والله الموفق **المعشر** عزت دهنده از اعزاز معنی عزیز گردانیدن و او هر که خواهد عزیز
 دلپاسازد و شرف و منزلت بخشید غیر این مرسل و او کیا مکل و در ایشان خوار است عزت
 داده او اندانکه سر بر آسمان نه اندازد و درین دویا سرفروزی و عزت بخشند و این عزت
 زوال پذیرد و عزتی که باطل خلالت و عصیان پسند برای ابتلا بود و آن عزت آخر مبدل
 بذلت و خواری شود و عزتی که آنرا شرف دارین و بزرگی نشاقین توان گفت عزت دین
 اسلام است که بوسید محمد مصطفی احمد مجتبی صلی الله علیه و آله و سلم این عزت بخواص عباد و
 صحابه کرام و انما اظهار و مریدان این بزرگواران میسر شده و از جمله اصحاب کبار در روز قیامت
 این عزت به نیکوترین وجهی نصیب امیر المومنین عیسی بن خطاب رضی الله عنه باشد روایت است
 که روزی امیر المومنین برای تحقیق مسئله دین و تسکین خاطر خود پیش ابی بن کعب رضی الله عنه
 که از اجداد اصحاب بود رفت چون تسلی یافت دید که ابی بن کعب گریه میکند پرسید سبب این
 زاری هنگام ملاقات احباب چه خواهد بود جواب داد که یا امیر المومنین من از محمد علیه الصلو
 و السلام شنیدم که فرمود ای قیامت دین اسلام با چهره نورانی در تلاش جستجوی تو آید
 و بدرگاه جعفر علی مناجات کند که خداوند اجنانکه عمر این خطاب مراد و دنیا عزت و آبرو
 بخشنده تواند آورد و در ده نمایان عزت بی پایان کرامت کن چون عمر رضی الله عنه

این حدیث از وی شنیده سجد شکر الهی بجا آورد و بخانه رفته بهفت بنده را از او کرد و امیر المومنین
 عمر الدین بکند مطهر الاسلام و معز الاسلام گویند و غزنی عمر رضی الله عنه چه توان پرسید که حکم
 الشیطان بغیر من ظل عمر یعنی دیومی گریزد از سایه عمر آن حضرت سرشسته هدایت بوده و بزرگان
 دین از صحابه و امهات المومنین حتی که سیدان نام هم از عمر رضی الله عنهم حجاب می داشتند
 و اگر احیاناً امری که خلاف قاعده اسلام باشد میگردید بجز دیدن صورت عمر از آن باز
 می آمدند و کتب بن و سیر سید المرسلین صلی الله علیه و آله و سلم تفصیل این مطلب مذکور است
المذلل دلیل و خوا رکنده از اذلال یعنی خوار کردن آنرا که ذلت او خواسته باشد
 اورا بسوی گناه و معصیت و انواع فسق و بدعت و اباحت مائل کند و حرص از مال و متاع
 دنیاوی در دل افکند که باندک فایده فایده طلبی کند و در خداوند عالم بکذاشته برود
 در بدر گردد بر خلاف آن مردوان خدا که از سوال تنگ عار دارند و زاویه قناعت اختیار
 کرده گویند دنیا اگر دهنم بچشم زنجاریش آسین بسته ام خدای قناعت بیاییش باز
 بردست دیگران نظر افکند و مال حرام بستاند و بیاس خاطر امرای روزگار که در انواع فسق
 و معاصی گرفتار اند امر معروف نهی منکر را ترک نماید آخر علم و فضل او وبال آخرت شود که او را
 زیاده از عوام و پیشگاه سیاست آرند و اگر چون امیر المومنین که معز الاسلام است عزت
 اسلام سطح نظر داشته از اهل فسق هذر کردی و بجز توبیح آنها بر دایمی حقیقتی او را هم
 دنیا و هم در آخرت شرف و منزلت بخشیدی و چون نظر حق تعالی بر دلبهای بندگان است
 که ان الله لا یبطل فیهم منکم و لا ینظر الی صورکم و لا ینظر الی تلوکم و مودوده اند چنانکه خباثت باطن او از رو

هائیک

حسد و تکبر مانند آن در دنیا آشکار می شود ماده فاسد کفر و نفاق او بسبب محبت کفار و تو لایق است
 در روز قیامت ظاهر گردد که امری مناجب فرموده اند یعنی آدمی پاکست که او را بدل دوست دارد
 خواه محبوب او خدا و رسول بود یا دوستان آنحضرت باشد یا شیطان و نفس اعوان او باشد نمودن باشد
 سببها و چون او را بر حدیث شریف مثل شبهه بقوم فهمو منهم قوف کلی نیست تشبه میکند با مغضوبان الهی
 و از اتباع سنت آنحضرت علیه الصلوٰه والسلام حرمان نصیب نمی باشد لاجرم اندیشه این است که در
 یوم البعث باید بود و نصاری و یهود و مشرک گرد و اگر در توفیق بروی کشاده شدی خود را بجمع خود
 پیرو رسول آخر زمان ساختی و بنادیلات و تسویلات که مخالفان کتاب سنت می کنند بر داختی و در
 زمره اختیار است که صحابه کرام اند محبوب بودی هر که در زری پاک کیشان است و بحدیث
 بنی از ایشان است و با تو گویم که زنی ایشان صحبت اگر توانی نری ایشان نیست و اتباع شریعت
 بنوی از اقتدای طریق مصطفوی و تن بآداب او آوردن و دل با خلاق او بر پروردن و
 اگر اینها نه خدا خود دانی و بجهت کن آن قدر که می توانی و کل مکان کلمه یدرک و کلمه لایحوزان تکبر
 و الله الموفق و هو الهادی الی سبیل الرشاد **السمیع** شنونده و آیین سماعت او تعالی
 محتاج قوت سامع و گوش نیست و با وجود خداوندی عالم از لطف و کرم خود می شنود و دعای
 داعی را و اجابت سیفر مایه چنانکه فرموده احب دعوة الداع یعنی قبول میکنم جواب می دهم
 سائل را و سماعت او تعالی از دور و نزدیک بر یک منوال و آئین بود بلکه سخنی که در دل گوئی و
 حرفی که با نفس خود زنی از انیر می شنود اگر چه سائر مخلوقات ذی روح از پر توفیق سماعت او
 بهره حاصل کرده اند اما سماعت بندگان او در عالم برزخ تیز تر است که سخنی که بر بالین موات

سمیع

اهل حق عرض کنی میشوند و او از تعلیم اینکه به جا بر گذر کند می شنوند و معنی آیت و ما است بسمع من
 فی القبور این است که مرده و لان عالم را زنده نتوانی کرد و بهدایت ایمان ایشان را ایات ابدی نمی توانی
 و او پس فرموده ماندگان که خلاصت را بگو استعاره کرده اند و بیان آیت انا وجدنا ما وعد ربنا
 حقا قبل و بعد تم ما و عدد بکم حق این است که آنحضرت علیه الصلوة والسلام بعد جنگ بدر بسوی
 قتلائی کفار متوجه شده فرمودند که آنچه حق تعالی با ما وعده فتح و نصرت کرد یا قسم آریا شمام و عدده
 پروردگار خود که خدایان و خسارت ابدی باشد یافتید یکی از اصحاب عرض کرد یا رسول الله
 با اینها حرف می زنی ایشان می شنوند فرمود سماعت ایشان درین عالم از سماعت
 شما تیزتر است چون کفار را این حال باشد دایره سماعت ادلیای کرام و مفریان درگاه
 الهی چه قدر وسیع خواهد بود ازین است که در شرح سلام بر اموات و تسکین خاطر آنها از
 آیات قرآنی ذکر الله و درود بر رسول الله مشروح شده چنانکه می گویند السلام علیکم دار
 قوم مؤمنین انتم سبقنا و لانا ان شاء الله بکم لاحقون و در قرآن شریف آمده سلام علیکم
 بما صبرتم فغفرم عقبه الدار و نیز بعد سلام می گویند انتم سلفنا و نحن علی اثر یعنی ای برادران
 شما در سفر آخرت بسبقت پیشی کردید و ما بر نشان قدم شما ایم یعنی زود باشد که ازین
 زندان فانی بگشایم جاودانی رو آریم و این دار الغرور را گذاشته بدار السرور قدم برداریم
 البصیر او تعالی میناست بجز چشم و بصارت حق تعالی این قدر کمال دارد
 که هیچ ذره از ذرات کائنات بروی پوشیده نیست چنانکه دانای آشکار و نهان است
 بچنان مینائی آشکار و نهان است هر عمل که در بسته کنی یا در پرده کنی بروی منکشف است

البصیر

او تعالی در هر جا حاضر و در همه حال ناظر و نظر او هم در باطن و ظاهر هست لاجرم هر دو آن نسبت
 محمدی صلوات الله و سلامه علیه را یکم کرده اند که ظاهر و باطن هر دو درست و پاک دارند و
 ظاهر را عنوان باطن قرار داده اند اگر چه مجرد طهارت ظاهر با او دگر باطن بکار نیامد اما اینست
 که چون آدمی در طهارت ظاهر کوشش و بکار بر زمین این طهارت باطن او نیز پاک گردد و تسکین بر
 اسم البصیر بدل جان ایمن آورده باشد خلوت و جلوت در باب امور شرعی و امثال او امر و
 نواهی در حق او یکسان بود و از ریا و سمعه توبه کند و از لحاظ و زندقه اجتناب و زنده
 میگرداند خانه خالی بخواند و عقل باور نکند که رمضان اندیشد و آنچه در حدیث شریف
 آمده که زنا العین النظر یعنی زنا چشمی نظر کردن است بشهوت غیر محرم را نشان کمال جان
 بر اسم بصیر است که بشوخی و شوخ چشمی نگاه کردن دلیل بخبری از قدس بصیرت زیرا که نظر
 مبسج شهوت است و چون شهوت بجان کند خوف خدا از دل بر خیزد آدمی بر نامحرم جان
 افتد که سنگ و خاک زبر براده افتد و از نظر ناظران شرم نکند پس نظر شهوت آدمی را پاک
 و خاک برابر بلکه از آن بدتر کند که قوت هیچی و سعی در آنها غالب است و این انسان سحیا
 با وجود او دعا ایمن و اسلام راه هدایت گم کرده در گمراهی افتاده و از خیر غایب است و
 از غلبه شهوت بجای رسیده که از بصارت و سیاست خداوند بصیر یک فلم غافل شده که
 او تعالی در زنا می که غیر احسان لعل آید صوره قرار داده که فاجده و اکل واحد منها مایه
 جمله فرموده اند و جای که هر دو فاعل و مفعول محصن باشند که یکبارگی را اتفاق نکاح افتاد
 رجم یعنی سنگ کردن درین سیاست زانی را هلاک کردن مقرر شده و در باب لواطت

قول علامه مختلف است بعضی قائلند بحد زدن برود و بعضی قائلند تعزیر اند و در می گوید که در
 و آتش بسوزند و دعاوی می گوید که دره زدن اصح است و در فتح القدر می گوید که تعزیر دهند
 و در زدن کنند تا بمیرد یا بکشد و اگر کسی لواط را عادت خود ساخته باشد حاکم اسلام
 او را بای سیاست و عبرت دیگران قتل کند و در فقه جویه آورده که استمناء یعنی سنی بجز
 دست بر آوردن و ترک کناخ کردن هم حرام است کسیکه مرتکب این فعل شود او را تعزیر دهند
 و در حدیث شریف آمده که لوطیان در بهشت نروند و در بحر الرانی آورده که لواط
 بدتر از زنا است زیرا که حرمت لواط از سه جهت یعنی عقلاً و شرعاً و طبعاً ثابت می شود
 و حرمت زنا فقط عقلاً و شرعاً ثابت می شود و زنا طبعاً حرام نیست چه حرمت آن
 از تزوج و شتر از انمل می شود بخلاف لواط که در همه حال حرمت آن باقی است و
 کسیکه لواط را احلال داند نزد جمیع فقهاء کفر او را بگوید و کذا فی المجتبی و از آیه تساءلکم
 حرث لکم فاتوهم تنکحوا فی شیم مجرد جماع و دلی می راد است بهر بیانی که خواهد و اراده رخصت
 لواط با زن طریقه بطلالت و دلیل ضلالت باشد **الحکم** حاکم و بسیار
 حکم کننده که حاکم اوست دیگران محکوم اند و کرد کار آن کنند که او خواهد و حکم بر کرد
 نتوان کرد و حکومت گاه او در دنیا بواسطه شرع رسول آخر زمان دارالعدالت حاکمان
 و سفیان اسلام و قاضیان است که بر طبق کتاب و سنت و اجتهاد و ائمه مجتهدین مذهب
 اربعه فتوی می دهند و در بعضی حکومت گاه این حاکم عادل روز قیامت است که از
 یوم الفصل یوم الدین نامند مالک یوم الدین و ملک یوم الدین و احکم الحاکمین

این حکم ذوالمجدد و اکرم است تعالی شانه و در سورة التین برای توحید و تاسیس پایه حکومت
 خود می فرماید البس الله با حکم الحاکمین یعنی آیانست خالق عالم حکم کننده تربیعاً افضل از جمیع
 حاکمان تفهیم افزای است لاجرم در حدیث شریف آمده که چون این تلاوت کند سراج
 و قاری گوید بی ربانست حاکم و نحن علی ذلک من الشاهدین آری خداوند اتو حاکم می فرماید
 مطلب عمده از جمله گواهییم و نیز حکم در میان بندگان کسی را گویند که بطریق حکیم در میان دو
 مخالف حکم کند و این بر مثال نائب و وکیل باشد و هر یکی فی الجملة در اعانت و تأیید موطر
 خود بدل گوشت و بعد تقریر احوال طرفین امری که حق باشد بران هر دو حکم مستغرق شوند و از اینجا
 و تعصب اجتناب نمایند چنانکه حق تعالی در اصلاح ذات البین می فرماید و ان ختم شقاق
 بینهما فابغوا حکما من ابله و حکما من ابلها یعنی چون اندیشه وقوع خلاف میان شوی وزن
 باشد مقرر کنید یک حکم از خویشان مرد و یک حکم از خویشان زن که در اصلاح طرفین
 کوشند پس حق تعالی توفیق دهد هر دو را که بموافقت باشند و حسن معاشرت بجا آرند *
العدل عادل و دادگر مصدر است مبالغة بر اسم صفت اطلاق کند و صفت
 عدل مخرج تعالی را که مالک الملک است سزاوار بود و عدل او تعالی موجب انتظام امور
 معاش و معاد گشته و جزای اعمال بندگان از خیر و شر منوط بصفت عدل است و صفت
 از ظلم و جور برتر است و قهر و غضب و در حق ظالمان و عاصیان هم نشان عدل است
 آیه فمن یعمل مثقال ذرة خیر ایره و من یعمل مثقال ذرة شر ایره از جزای کردار و
 فضل و عدل را در گواهی می دهد اکنون باید دانست که قیام سموات بعدل است و

العدل

آسمان زمین و ما فیها از حشر به عدل او آباد و شاداب اند و چون عدل الهی تعالی و اعتدال او
 بین الامرین تصور کنند محبت بدن روح و ثواب عمل از آن مستفاد شود که اوقات و تقریبات در هر
 امری و کاری زیان دارد و اعمال بخندگان را از درجه قبول باندازد و از اینجاست که تعدیل اعمال
 و رعایا واجب شده و عدل فی القسمه فاسم و عدل میان ازواج مرشوم را لازم گشته که
 در زمان و نفقه و دور کردن بر زن حره رعایت مساوات واجب است و فی الواقع تکثیر
 ازواج کسی لائق باشد که از جور و میل حذر کند و بر عدل قادر باشد اگر نتواند بر یکی قناعت
 کند و کسیکه زنان متعدده دارند و عدل با هر یکی نکرده بسوی یک زن که در حسن و جمال و
 مال و منال ممتاز باشد پردازند عاصی شوند و در سواخذة آخرت گرفتار آیند خان خفتم
 ان لا تعدلوا فواحدة فرموده اند اما در دور و طواف محض منیبت شرط است و جماع با هر یکی
 در نوبت او شرط نیست چنانکه حضرت علیه الصلوة والسلام در ازواج مطهرات چون عدل
 میکردند و می فرمودند خداوند آنچه در قدرت من است بجا آوردم اما اگر در محبت دل بیش
 کم واقع شود تو آمرزگاری دیگر باید دانست که صفت عدالت بنیان ریاست و مملکت
 لاجرم این صفت برای تعلیم سلاطین مانه و حکام روزگار از باری تعالی برای مصالح مباد
 در وجود آمده و از اهل حکومت در روز قیامت او را از عدل سوال کنند و بپرسند و بفرمایند
 خود حکم بادشاه دارد و در باب عدالت او هم سوال واقع شود که چگونه تدبیر منزل کردی
 زن فرزندان و مسائل دین آمیزی چنانکه در حدیث شریف آمده حکم رابع و حکم سؤل
 عن رعیت یعنی هر یکی از شما نگهبان و رئیس است و با هر یکی در باب رعیت و لوحی او

سوال واقع شود روایت است که در روز محشر اهل عیال مردیکه در تعلیم سائل دین گوئی
کنند و به نماز و روزه تأکید نماید حسانت او را ستانند و باطل عیال او دهند و فرشتگان گویند که این
عرویت که زن و فرزند ثواب عیال او در برود و دیگر باید دانست که از میان سایر انبیا مصفا
رسول آخر زمان علیه الصلوٰۃ والسلام البصفت عدل ممنا ز ساخته چنانکه از لحاظ تواتر شریعت
محمدی علی صاحبها النجیة والسلام مستفادی شود در کتاب الحمد و ذکره اگر سوسن حق کا فرا
گفتند او را در قصاص می کشند و کذا آنک مراعات حال فرمی که در سایر مسلمانان پناه گرفته باشد
لازم شده و با همسایه کا فر نیز احسان و مدار لازم است که از مسلمان او را اذیت و بیخ
زند و از طفیل تربیت سید عالم در سائر مصیبه کرام که نادیان شریعت و طریقت اند این صفت
ساری کشته خصوصاً در شش خن یعنی ایر المومنین ابو بکر و عمر رضی الله عنهما اند این صفت برگزین
سرایت کرده زیرا که بر ستم صدیق بر جهاد و قتال آنان مردم که بعد وفات سید عالم از
زکوة شتران ابا کردند از راه عدل بود و فرمود که اگر یک پای بند شتر بند کشتم یا
در حیات من دین سید عالم ضعیف شود و عدالت ایر المومنین عمر رضی الله عنه که اکثر احکام
ای مطابقت مای او بوجی نازل شده اظهر من الشمس و دین اسلام که عاشق جمال او است
و در روز قیامت او را اطلب کنند هم برکت محدث او بود که اصل اصول در ملت بیضا
و شریعت غر انصاف و داد گسری است و عمر ابن العزیز که از اولاد عمر فاروق است هم
بصفت محدث ضرب المثل گشته چنانکه گویند که از غیب برسد او یک پای بقر قرطاس
وزن بقر قدرت نوشته بود بر آه من الله العزیز لعمر ابن عبد العزیز چون خواهی که صفت

عدل گاهی دریایی درشت است جوهر و ظلم حتی تا مل کن که فائده نور بجای ظلمت روشن گردد
 که ظلم و لانتان کفر و شرک است چنانکه از زبان لقمان علیه السلام در حق پسر او نصیحت
 می فرماید یا بنی لا تشرك بالله ان الشرك لظلم عظیم ای پسر شرک مکن بخدا بد رستی که شرک
 ظلم بزرگ است از روی ناسپاسی که آدمی با خالق و رازق دیگری را انباشت و مسکافات
 احسان بدی و اسباب ادب نماید و آیه بل جزا، الاحسان الا احسان فراموش سازد
 حالانکه بنده ضعیف را یارای تلافی و تدارک نعمات و احسانات الهی نیست پس احسان
 آدمی در برابر احسان خداوند عالم همین است که از شرک و کفر و معصیت و نافرمانی او اجتناب
 کند و هم نزد کسی که بر امور آخرت ایمان آورده اند مثل اهل دهر و نوایی و بجا آوردن فرائض
 الهی و سنن رسالت پناهی موجب جات آخرت و سعادت ابدی است و ظلم را بسبب
 پرزد و تشبیه داده اند که عمارت محکم دولت را از پایی در آرد و عادلان همیشه دوست کام
 و ظالمان دشمن کام باشند پس ظالم را باید که از آه یتیمان و بیوه زنان و دعای بد مظلومان
 چنان حذر کند که از آتش سوزان حذر کند پس پنداشتست که ستم بر بزرگوار و بزرگوار
 او بماند و بر ما بگذشت هر مانند ستمکار بد روزگار و بماند بر او لعنت پایدار **اللطف**
 عالم بیار یکی دو وقتها و زنی کنده بانبندگان از لطف بمعنی رفی و نرمی و نازکی در کار
 و کردار و ینگی کردن با کسی لطیف و گرم گستر کار سازد که در او خلق است اما
 را از او بر احوال نبوده علمش بصیرت بر آسار ناکفته لطفش خیر از دور آید لا تدرك الا بصیر

آیت بر عدم رویت مومنان در روز قیامت دلیل گیرند راه گم کرده اند زیرا که ظاهر الفاظ
 این آیت نفی ادراک میکند نه نفی رویت و ادراک در یافتن چیزی باشد من حیث هو هو
 و ظاهر است که نظر و بصیر آدمی چنانکه در مریات بحقیقت آن از روی ابعاد ممتد و غیر مری است
 بکنه ذات باری نرسد پس از ادراک حاطه علمی خواسته اند و این مختص بذات باری است
 و آنچه منکران رویت باری در عقوبت این ترانی را دلیل قوی می دانند انکار بده است میکنند
 که این نفی ابد متعلق بدنیاست که کسی در دنیا حق تعالی را بچشم سر نبیند و در آخرت حق تعالی
 بطرف مکرّم خود در چشم صلاحیتی دهد که از جهال و لذتی در یابد که روز قیامت رو کشف
 شهود است چنانکه فرموده اند یوم یکشف عن ساق و یدعون الی السجود فلاتستطیعون و این
 در حق کسانی است که در دنیا غار نمی کردند چون ایشان را در قیامت برای کردن سجده
 حکم شود جوارح و فقرات پشت مد و نکند پس دلیل و خوار شوند و در جلالت گفته که کشف ساق
 کنایه از قبول روز قیامت باشد و در حدیث شریف بر ظاهر الفاظ حکم کرده کشف ساق باری
 جل شانه گفته اند و بر ظاهر این بیان آوردن لازم است پس کشف ساق از قبیل تشبیه است
 است که در قرآن و حدیث مثل ید و وجه در جل بسیار آمده چنانکه در رسم قدوس مذکور شد
 و علمای اهل سنت رویت را بآیات قرآنی و احادیث بنوی ثابت می کنند مثل وجوه
 یومئذ ناظرة الی ربها ناظرة یعنی چه با آن روز تازه شکفته باشند بسوی پروردگار
 خود نظر کنندگان پس نظر در این آیت بمعنی دیدار و رویت است و کلام الله از لغو و
 پاک است ناگفته شود که بندگان نظر کنند اما هیچ نبینند اصحاب ضعیف الله عنه از آن حضرت

سوال که در این روزی در بایوم القيمة - یا رسول الله آیا پروردگار خود را در روز قیامت خواهد دید
 در جواب فرمود نعم انکم سترون ربکم لکن من لم یزک الله علیه البدر یعنی آری تحقیق که شما غمگین خواهید
 پروردگار خود چنانکه می بینید ماه را در شب چاره در پنج شبیه رویت برویت است شبیه
 مری مری یعنی بے شک شبیه او را خواهید دید و بر وجه تدویر نخواهید دید که حق تعالی از عوارض
 جسمانی پاک است و کمالات اسم لطیف از روی رفیع و زنی در کم از اسم کریم ظاهر شود انشاء الله
 تعالی **الحسن** آگاه و خبر دار از خبرت بمعنی آگاهی اخبار احادیث و خبر ما اخبار خبر
 دادن و از آنرا این صفت جلیه این است که اخبار یعنی از عالم معاد و بعثت و نشر و ثواب
 و عذاب و میزان و نامهای اعمال عبور کردن بر پل صراط و نعمات بهشت و آفات دوزخ
 بواسطه کتاب الله و احادیث رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم مهتدیان یعنی طالبان
 هدایت رسیده و بحکم این آیت یومئذ یخبر الله عنکم انما یخبر الله عنکم انما یخبر الله عنکم
 در روز قیامت ظاهر کنند آن کوالیف اخبار که بنی آدم بر پشت دی عمل کردند و این تجدید
 ازین قبیل است که حق تعالی حکم کرد که بگو پوست کنده آنچه دانی و دیدی که عاصیان را دیگر
 جای انکار و فعل نکرد مانند و هم حفظ و کراما کاتبین از نگهبان و از اخبار نویسان عمل
 الیوم و الله اند چنانکه فرموده اند ان علیکم لحافظین کراما کاتبین یعلمون ما تفعلون
 بدستیکه بر شما نگهبان اند نویسندگان نیک می دانند آنچه شما میکنید و نیکی و خوشنویسی
 این نویسندگان از آن است که بنده چون عمل نیک کند فی الفور داخل دفتر میکند و
 اگر خطایی و معصیته از وی صادر شود توقف میکند در نوشتن بیکار که از آن تو بکند

در روز قیامت
 هر کس را که
 در دنیا
 عمل نیک
 کند
 در روز قیامت
 از آن نویسندگان
 نیک
 می دانند
 آنچه
 شما
 میکنید
 و
 نیکی
 و
 خوشنویسی
 این
 نویسندگان
 از آن
 است
 که
 بنده
 چون
 عمل
 نیک
 کند
 فی
 الفور
 داخل
 دفتر
 میکند
 و
 اگر
 خطایی
 و
 معصیته
 از
 وی
 صادر
 شود
 توقف
 میکند
 در
 نوشتن
 بیکار
 که
 از
 آن
 تو
 بکند

و این مهلت و توقف ایشان در لیل مکارم اخلاق است لهذا بهرگاه که کاتبین نام می‌نویسند و آثار
 کرامت اسم خیر این است که گناه بندگان نمی‌پوشد و بنده را از هر سر بنده و دیگر ملک از اکثر اعمال
 ظاهر او که در ضلوت کند خبر دارند و این پروه فی الحقیقت از مقتضای ششم کرامت
 است که گوارا نمی‌کند که بنده او رسوای عالم شود در دنیا و از این جهت او تعالی را
 ستما را العیوب گویند حق تعالی می‌داند و می‌پوشد همسایه نمی‌بیند و می‌خوشد و مر
 خداوند عالم را بر مثال کارخانه شاهی مخبران اند که با اعمال نیک بجا و بر آسمان صعود کنند و ملائکه
 نجیبین و آفرین گشایند و با وجود عدم مزاحمت در ابواب سموات چون عمل فراموشی
 بدرگاه حق جل و علا عرض دهند و ملائکه زبان ستایش گشایند حق تعالی فرماید ای فرشتگان
 نظر شما بر ظاهر حال دوست و نظرس بر دل دوست چون باطن او از انواع خبث و حسرت پاک
 نیست این عمل را بروی او بنهند و این مضمون خلاصه حدیث شریف است و نیز او تعالی
 را فرشتگان اند بخبر که بر آن حضرت علیه الصلوة والسلام تحفه دره دامت اود را طابق نور
 گذاشته عرض کنند که فلان بنده از پیروان آن حضرت این قدر درود بکمال شوق و شغف خواند
 و تمنای بقای مبارک و دیدار شریف دارد حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و آله سلم
 را از ملاحظه این بدیه و شنیدن این تناسبات کلی و فرحت دلی حاصل می‌شود و نظر
 برین فایده جلید و علما این است فرموده قاعده فقهی مقرر شده که الصلوة علی النبی صلی
 علیه و آله وسلم لاتدخلم الشنا علی الله تعالی یتدخل یعنی چون اسم مبارک محمد
 رسول الله ذکر بر زبان آید در میان خود و دیگران و چون نام مبارک را از زبان

بجز این بر زبان آید یک بار شنا خواندن مثل تعالی شانه و علم امتنان و مانند آن کفایت میکند
 عدم تداخل در باب در و تداخل در باب شای باری تعالی همین است که مذکور شد چون محمد
 مصطفی صلی الله علیه و آله و سلم محبوب الهی اند لا جرم درستی و صحت این سئله بر مومنان مصدق
 و علمای اهل شرع مستور و مخفی نیست و این سئله را در و سیده النجات که شرح اسماء رسول کریم
 صلی الله علیه و آله و سلم است نیز ذکر کرده ام و خود خواندن در و در این صاحب مقام محمود که حسب
 برکات می شمارست مختار و پسندیده خالق ارض و سماست که آیه ان الله و ملائکته یصلون
 علی النبی و آلہ الذین امنوا صلوا علیہ وسلم تسلیما بر آن دلالت می فرماید و الله الموفق
الحکیم بر دو بار یعنی آنکه او را خشم و غضب از جابر و باعث بر استمال عقوبت
 و عذاب نکرده از علم معنی برد باری و برداشت و علم بزرگترین بکارم اخلاق است و در
 کتب اخلاق نوشته اند که چون علم را معلوب کنند بیخ نشود و معنی نمک و چنانکه احوال ان
 بی نمک مزه ندهد همچنان اقسام خوشخوئیها بی پیرایه علم هیچ است مثلاً اگر مرد و کریم و صاحب
 سخا و ابرام در و ایشان از جابر و دیار حرف درشت سلطان تندخوی کند از حوصله
 فزاع محروم باشد و حق تعالی که بادشاه آسمان زمین است از مناجات سلطان زنجبدر
 و از اسامات ادب که با او کفار و غیر هم کند بر سر عقوبت عجله نیاید اگر جفا
 پیشه بشناسی که از دوست قهرش مان یافتی و از بنی آدم هر که ازین صفت مستصف
 باشد بحکیم کلام الحکیم چون بنی کمال شرف انسانی رسیده باشد و آنچه میگویند
 خود بانه من غضب الحکیم نیست بخداوند عالم و فردی از افراد بنی آدم بیانش این است

تکلیف

که خداوند صاحب علم چون بجزع عتیق و دریای فراوان که به سنگ نیره نگردد و تحمل و بار بردار باشند
 اما چون کار از حد بگذرد و از جانب دیگر به هیچ عنوان آثار صلاحیت بنظر نیاید و ترک
 و توبه و انابت بر منصفه ظهور جلوه گر نشود آن همه بار که بر دوش عنایت کشیده بود بر
 سر این خودرای و خود سرانداخته او را سنگسار نماید چنانکه گفته اند **ع** حکم حق با تو موافق
 کند اما چون که از حد بگذری سوگند و در حق مردان الهی همین مثال بخاطر آرند که چون آنها را
 راجعند که از شوخی و شوخ جشمی در نمی گذرد و چندان بر سر غضب آیند که مافوق آن متصور نباشد
 و پیش از باب انزال غضب حلیمای آن خوف از جاده ستقیم مجاز بس اخلاق نخواهد بود که این **ع**
 بحکم الکی آخر الداء درمان دردنا فرمان بران است و آنچه در وصف بید عالم حدیث
 وار داشته که **انا الضحک القاتل** یعنی من خنده کننده و قاتل ام با این مطلب ربطی ندارد
 دارد و آیه انهم یکیدون کیدا و او کید کید انهم ال کافرین امهلمهم روید که در آن کید کفار
 و علفی آن از طرف خداوند کار جهان صحت بحکم علاج الفاسد با فاسد و امهال مذکور است
 بر علم و غضب او وند تعالی دلالت می فرماید پس اگر کسی در برابر کفران نعمت مهملتی و غفلتی
 و فراموشی و سبذ بران مغرور و بی فکر نباید بود که فی الواقع این امهال نشان خرابی حال و **الاعظم**
العظیم بزرگ قدر که عظمت و بزرگی او و عقل و قیاس نگیرد و بزرگان و زنگار
 و امرای عالی مقام و بزرگی داده او آیند و این بزرگی فی الغالب کسی را و بد که غاشیه خدمت
 و امتثال او امر او بر دوش جان گرفته باشد و در راه سولا خود را دلیل مغرور کند و اگر چه
 پیش که در مثل غله فروشی و بزازی و غیر آن خود را از دغا و خیانت نگاه دارد و زیر آینه

الاعظم

خداوند صاحب عظمت را روزی پیش می‌دهد که در آن روز امر امر است و حکم حکم است و آن
 روز این بزرگوار عظیم دیگر فرموده اند و در حق تاجران خیانت پیشه می‌فرمایند و بل للمطففین الذين
 اذا كُنوا على الناس سيوفون اذا كَالُوهم او وزَنُوهم يحسرون الا ليطعن اولئك انهم سبَّحُون لِيَوْمِ
 عَظِيمٍ یعنی خرابی است مگر کوبای کنندگان را در کسب و وزن که چون غذا از دیگران ستانند بیضا
 کنند و چون دیگران می‌پیموده یا وزن کرده و هدر خواره کنند یا نمی‌دانند ایشان که آنها بزرگوار
 شوند و روز قیامت که روزی است بزرگ و درازی و مقدار پنجاه هزار سال است
 و در آن روز یکی مرد دیگر را بکار نیاید بلکه آدمی از برادر و مادر و پدر و زن و چه و فرزندان خود و دیگر
 که بسا از وی نیاید و یزید یا او را با خود گرفتار بند جانسانند و هر یکی در فکر و تشویش حال خود
 مبتلا بود و این مضمون آیت قرآن است و نشان عظمت این خداوند غالب این است که
 انبیای او را از مردم از کردار و کرداری خود که بحسب شجرت بعمل آمده بود شرمسار بوده در باب
 شفاعت بندگان پریشان روزگار بدرگاه حضرت مفارجات نکند و یکی بر دیگر
 این را اندازد آخر چون نوبت بسید المرسلین محمد مصطفی علیه الصلوٰة والسلام رسد حضرت
 از فطرتش و کیاست که دیگران را آن مقدار نصیب ده مصلحت دانند که این وقت
 عجز و الحاح و فروتنی و سجود است پس سرزاد است برخاک بمعبودیت نهاده حق تعالی را
 حد و شاکه بد حکم شود و آن حضرت را که سر از سجده بردارد و هر چه خواهی بخواه چون بد این
 آن حضرت در بابی که در بار محبت خداوند عظیم الاحسان و جوش است برای بخشایش
 عامیان عرض کند پس حل مشکل بندگان و کش و کار ایشان در بزرگواری و البته فضل

احسان نبی موف و رحیم بود و صلی الله علیه و آله وسلم و اکثر این عصاات اذان جماعت اند
که با وجود کونای و عبادت الهی که در دنیا از عجز نفسانی و اغوای شیطانی دست داده
اکثر در دمی خوانند که سجده در دست گرفته اللهم صل علی محمد و علی آل محمد گفتن چندان شوازی
و با امیرالمومنین ابوبکر صدیق که بار بار رسول مختار و مرید ملکسا بود و دل محبتی می داشتند و در
خلفای راشدین ائمه دین خیال میکردند و او شان را از جور و ظلم و ستم پاک برائی داشتند
زیرا که ابوبکر و عمر و خمران سرور بودند و عثمان علی نسبت و امامی می داشتند پس چنین شخصین رسول
اکرام کردن بدل دهت داشتن نشان محبت رب العالمین سید المرسلین بود و مجانب خلفای
راشدین را اهل سنت و جماعت گویند **العفو** بسیار بخشنده و آمرزنده و بیان این
اسم مبارک در عفو گذشت ای برادر اگر در اسما حسن صفت عفو و غفور مذکور نمی فرمودند
در و دل عاصیان را چاره نمی بود پس این دو صفت جلیل القدر جز جان مومنان است
کنون باید دانست که حق تعالی در فرقان مجید از سان انبیا بچندین طور قاعده داده
مغفرت برای خود و خویشان و برادران سلام تعلیم فرموده که از کلام رب علام سؤل
کردن سیرج الاجابت باشد ربنا انا فاغفر لنا و ارحمنا و انت خیر الراحمین الصبار اغفر
و ارحم انت ارحم الراحمین و نیز رب اغفر لی و اخی و ادخلنا فی رحمتک انت ارحم الراحمین
و نیز ربنا ظلمنا انفسا و ان لم تغفر لنا و ترحمنا لنكونن من الخاسرين ربنا فی ظلمت
نفسی اغفر لی ربنا لا تجعلنا من القوم الظالمین انت و ان فاغفر لنا و ارحمنا و انت خیر
الراحمین ربنا اغفر لنا و اخواننا و ارحمنا و انت خیر الراحمین و لا تجعل فی قلوبنا غلا للذین

تغفر

استوار بنا انک روف رحیم بنا اقم لنا نورنا و اغفر لنا انک علی کل شیء قدیر بنا اغفر لی و له الدی
 و دعای مغفرت برای استاد و مرشد و سازش و بنین مومنات نیز شروع است همچو بنا اغفر لی و له انک
 و لاسنا ذی و لسانجی و لجمع المومنین و المومنات و المسلمین و المسلمات بر جنگ یا رحم الرحمن یا
 خیر العالین و خوانیم سوره بقره که مثل بر تفرع و اینها و خشوع و خضوع و ایمان بر خدا و رسولان
 کتب ملائکه است اسرع است در اجابت از اسرار رسول آخر مرد مومن باید که از او رد کند
 و فضیلت این آیات شریفه در احادیث بسیار آمده و آیه بنا اغفر لنا ذنوبنا و کفر عنا سیئاتنا
 و توفنا مع الابرار بخواند و معنی توفنا مع الابرار این است که خانه ما با جماعه نیکان کن یعنی ما را
 از طریق حق مغفرت گردان که در آیات متشابها تا و یلایجا نیکم و در زمره الابرار ان فی العلم که
 از شک شبیه خود را بری دارند داخل شویم و از عذاب دوزخ که مثل بر تیزی آتش و کزیدن
 مار و کزوم و زدن و کوفتن بگز نامی آتشین طعام نامی زهری و آب گرم قاطع امیاست بنا
 بیاید خواست ربنا اننا اسما فاعفر لنا ذنوبنا و قنا عذاب النار و عاشقان الهی از آتش جدا
 و حرمان درگاه رب العزت هم پناه می طلبند که این دوری سبب نزدیکی دوزخ است
 فراق دوستان میدان نشانی باشد از دوزخ یا سعادته غلط گفتم که دوزخ زو نشان باشد
 لطیفه شریفه ای برادر آدم علیه السلام چار صد سال برای گناه خود بگریست
 و مغفرت خواست تا توسل بحد علیه الصلوة و السلام نکرد گناه او را نه بخشیدند تا تو نیز
 برداسن سید عالم صلی الله علیه و آله و سلم اعتصام کن و در هر کاری وسیله اخفیت
 را طلب کن که محمد رسول الله را اذن فرستاده اند که از هر جمله عالم سر خمیه رحمت و غنیمت

باشد و توسل بآن حضرت آقوت تمام شود و صورت کمال گیرد که پرومیت و شرح او باشی و اتبع
 سنت آنحضرت کنی چندانکه مقدر باشد که میاس من برکات اتباع از حد حساب بیرون است آدم
 علیه السلام از دست آن سرور و ظاهر نبود با وجود آن پیروی و توسل اقتضای آنحضرت کرد
 نو که خود را از مریدان بسید عالم میگوینی و ایمان آورده چرا از سعادت اتباع و امانده داشت
 حرمانی و الله الموفق دیگر باید دانست که خواهند مغفرت را تاب گویند و توبه آدمی آن وقت
 سود و هدیه نفعی باشد یعنی دیگر کردگناه نکند و بدل از معصیت کاریه با و آن توبه که آنرا
 قیام بود یعنی امروز توبه کرد و فردا آنرا بشکست بلبو و بازی می ماند و بنده مومن را نزدیک
 با خداوند خود بازی و استیلا کند و الا در آن جماعت بی ادبانه او را داخل کنند که نمی
 انما سحکم انما نحن ستمه زن است ستمه بهم دیدیم فی طغیانهم تعیمون یعنی کافران در این جهنم
 ظاهر می گردند که ما شما ایم ستمه را میکنیم با محمد و مسلمانان حق تعالی می گوید حق تعالی هم ستمه را
 میکند با ایشان و می کشد ایشان را در عدوان طغیان در عالمی که راه که گردان اند
 ملخص سخن این است که از دولت غفران کسی بهره ور کنند که از کرده خود پشیمان شده و
 انابت بامید اجابت بدرگاه حق صلح علی بردارد و در هر طرف بر در خداوند غفور
 رحیم آرد **الشکو** شکر کننده ملا علی قاری در شرح خرب اعظم گفته الشکو
 الذی یطی الخیر علی العمل القلیل یعنی شگویی را گویند که برای عمل اندک ثواب بسیار و بد از شکر
 بمعنی سپاس داشتن و ثنا گفتن پس شکر گذاری حق در باب بنده ضعیف این است که او را
 ثواب فراوان در در آخرت دهد و پیش ملائکه ثنا و ستایش بنده کند مثل محمد بنی عبیدی

اشک

حمد فی و تعبدی ما سال منی تعجید و تحمید گفت بنده من هست بنده مرا انچه او خواهد و من بنده
در ساله شکر نعمت که پیش ازین نوشته شد انواع شکر الهی را بیان کرده ام اما درین مقام محملاً
این قدر دانستی است که چون خداوند عالم خود شاکر و شکور باشد ترک شکر از بندگان
چگونه روا دارد و لهذا در سوره فاتحه اولاً به تعلیم فاعده حمد و شکر پرداخته و آن سوره طویل
را که حاوی بر مطالب بمر فغان است و بسیار کتب استطاب خود نموده ای دفتر

حسن ترافعت خط و خالها که تقصیدها پنهان شده در پرده اجمال مانده و بگویم ای لیس شکر کم
لا زید بگویم ادای شکر نعمات الهی از مال و منال و علم و جمال و فضل و کمال و جاه و چشم و گنج و خدم
و مانند آن موجب زیادت و ترقی و برکت آن نعمات است و در ترک شکر قاطبه اندیشه
این است که برکت از مال و دولت او برخیزد و اقبال او زوال یابد و او بار روی نماید و چون

حق تعالی خود شکور نیست شیوه شکر از بندگان می طلبد قوله تعالی اعلموا ان داود شکرا
و قلین من عبادی الشکور **العلی** بلند و برتر که در مرتبه فوق او نباشد از علم و اعتلا
بمعنی بلندی و بلند شدن و با وجود بلندی تخت او که عرش نام دارد علم او محیط بسیط
گشته محیط است علم ملک بسیط و قیاس قوی نکرد و محیط که چون کلمه لا اله الا الله
که از زبان بندگان مخلص بر آید ملائک بالابرند عمل صالح شغل غار و زوجه و حج و زکوة
و دیگر حسنات در ارتقا و ارتقاء آن تأیید میکنند پس در نفس الامر ملائک قوت پرا
بکلمه بابر اعمال صالحه بندگان است می دهد که بدید و تحفه ابرار را لایق درگاه پروردگار
می شناسند بر مثال درگاه بادشاهان جهان عداالت که تحفه و هدایا مردم او را داده و او را

کتاب

انقول نیکینذ الیه بعد الحکم الطیب العمل الصالح یرفعه ورموده اند و حکم ان الله طیب لا یقبل الا الطیب تن پاک جامه پاک اهل طلال و صدق مقال سبب قبول او را دود او کار می باشد
و این علی را با علی نیز وصف کند **الکبیر** بزرگ که کبر بای او بر همه کار بر روزگار غالب
آمده و اکبر لقب زیبا و لغت پسندیده دوست بمعنی بزرگ تر از بی جاه و زبی شان
زبی در تعالی شانه الله اکبر که همه کبر این مصغیران در آسمان زمین نواخته و پرداخته او اند
مراد از سد که بر باد منی که که ملکش قدیم است و دالتش غنی که و مهر عصمتی و گمانی که این
باد شاه کبیر بسیار بغضب آرد از کبیره گویند و آنچه در زبونی فو تر بود از اصغیره نامند
و آنچه در بعضی احادیث آمده که فلان عمل کفاره گناهان است مراد از ان صغائر باشد
نه کبار که کبار از اجزیه توبه نه بخشند و لیکن اگر آدمی را توفیق توبه در دنیا دست نداد و
بدار بقار حلت کرد امید است که بشفاعت سید المرسلین و عنایت الهی بخشیده شود و آنچه
از کبار بحق العباد تعلق دارد و مثل خون ناحق و خوردن مال یتیمان و در بخوان رضای
خشم شرط است و در باب قرض گفته اند که در مقابل و ام یکدم هفتاد نماز مقبول است
و مهمل ماند و شرک و کفر و ترک سنت از روی تحقیر و امانت اکبر کبار بود و نحو ذلک من باب
و این کبیره آدمی را بر خاک مذلت و هوان اندازد و ما ویه جنم را و آگاه او سازد و چنانچه
از آیه و من بعضی الله و رسوله الایه صراحه معلوم میشود **الحفیظ** حافظ و نگارنده
نگارنده دو عالم از حفظ بمعنی نگارنده شدن و از انما را این اسم فیض را این است که
حق تعالی در آفرینش آسمان زمین و آنچه در روی است از آدمی و حیوان و طیور و غیره

الحفیظ

از قانون محافظت کلی مجزوی و دقیقه فرو گذاشت نکرده مثل زمین را با توابع جبال محکم کرده
تا نرزد و اجرام آسمان را که سبع شداد انداز فلزات ساخته چنانکه در رسم الرفع مذکور شد
و عرش و کرسی را بر دوش فرشتگان نهاده و فرشتگان را بازوی بی متعد و داده چنانکه
فرموده اند اولی اجنحه منی و ثلث و رباع یعنی ملائکه صاحبان جناح اند بعضی را دو بازو
است و بعضی راسته یا چپا بازو است که ازان قوت پر واز را می افزیند دست دهد
و قنایل عرش را در غایت استحکام ساخته و روشن فلک را که بعضی ازان نوبت
و بعضی سیاره اند از باد و فحش کاهیده است که چراغ مهرو ماه بر یک منوال در روز و شب
روشنی دهد و در آفرینش آدم علیه السلام که ابو البشر اند خاک را ماده جسم او گردانید
که از بیوستی که در دست بسبب امتزاج عناصر که آب و هوا و آتش اند در اجزایش بعد
که انگشتار تاسکی و تاملکی پدید آید و چون آوند سفالین که آذر و آتش بسوزند سستی
و اضمحلال از نهادنش بدو و جنین را در پرده مشیمه که اندرون رحمی باشد جا داد
که از آفات دوری و برونی محفوظ ماند و قوایم و دعایم وجود او را با استخوان و اعصاب
و آورده و رباطات و شریانین محکم نموده و اینها حکم ستون و ریسانهای ستی و دارند
نسبت بنحیه که اگر ستونی و ریسانی علی الغرض و التسلیم است و نه از حیوات است کردنی است
بنای وجودش بر دیگر ستون باشد و حواس خمس ظاهری را که سَمْع و بَصَر و لَاحِظ و
لَاسَم و شَمْس باشد در صحاح و طبقات چشم و بالای زمان و تحت جلد و بیچ زمین و در قاع
صلبی نهاده و حواس باطنی را در بطون و باطنی را در فسیحان است احسن الخیالات و حواس

از که سعدن روح نفسانی است در کاسه سرگردون بطون نهاده و محف را سپر سرگردانیده تا از آفات
 و صدمات محفوظ ماند و دل و جگر را که از اعضا شریفه اند یکی سعدن روح حیوانی و دیگری منبع روح
 طبیعی است در تنوره بدن و صندوق سینه جاداده و بر بدن آدمی و سر او پوست و مو مانده که
 از گزند مراد و گرامی حفظ کند و کذلک حیوانات و طیور را از پوست و مو بدن و پر و بال
 پوشیده عطا کرده که از صولت حرور و محفوظ باشند و در نباتات هم برای حفظ اشجار بر تنه
 عروق رگ و ریشه پوست درشت و نرم پیدا کرده و سفر اگر انار و اندرون پوست
 و شکر جاداده که از آفات ارضی و سما و محفوظ ماند و در مدت معینه برای بندگان و حلو
 بی بود و در غایت حلاوت تیار شود و در دلباشندگان خود القا نموده که بنای محل اقامت
 خود را بر جدران و سطوح و سقف بنهند و اساس دیوار محکم سازند تا از سیلاب بی زنی
 آنرا آفتی نرسد و مگر شهباز فرموده که خانه خود بالا قله کوه مانند تا شیره و مکتب یعنی
 غسل از پایالی محفوظ ماند قال الله تعالی و اوحی ربک الی النخل ان تخذی من الجبال
 و عیسوب را که باد شاه زنبوران است سرداری این قوم برای ایتام داده که در طهارت
 باطن ظاهر فتوی و قصوری بعمل نیاید و شهبازی که آنرا مایه شفا ساخته اند از شیره طهارت
 پاک بی ضرر جمیعاً شود و در تیار می آید و خیره گاه زنبوران که شان غسل عبارت از
 انواع بهندی از ترنج و تسدیس و مانند آن الهام فرموده که بر کانی که بقاعده و اسلوب
 ساخته شود از آفات محفوظ می ماند و آدمی و حیوان و طیور را جوارح و انبیا و چنانکه محبت
 کرده که ایشان را از گزند بشتان نگاه دارند و بعضی از اینها که سبع و درندگان اند بهین

واسطه کسب ثقی خود نمایند و نیز سلاطین بنامان در وادانداخته که بعلق رزیزه و قلع حصینه بنامان
 کرده چون فلک البروج از استوار سازند نامنکام معابر با دشمن بجاراید و با انواع اسلحه و
 جوشن و زره و خود و منفرباری داده که در حرب و قتال و جنگ و جدال از استعمال کرده در
 از تیر باران اعدا و شمشیر و رمح گاه دارند و از جمله نباتات پنبه و انه و کتان اصل و بوم
 بی آدم ساخته و از موی جانوران و سنجاب قاقم اسباب رخت و نع کنند و رامهیا کرده
 و از تباران رحمت خود آب شور و شیرین در آگه با و حوض و چشمه چاه مانگا بدشته که هنگام
 ضرورت بندها بجاراید و جای که روانی متصف نیست کثرت استعمال و اذغیر اوصاف ثلثه که طعم
 دوی و روانی است ساخته و آب شیرین را که ماده حیات جسم حیوانی و نباتی است و هر دو بارید
 کرده چنگر کناره دریا شور از قدرت خود بر سبیل ترویج و تقطیر جسم شیرین پیدا کرده و برای طاعت
 انواع غله و مسبو الهام فرموده که بنی آدم از با انواع تدبیر از مذویات نگاه دارند و حاکمان
 روزگار را توفیق عدل کرامت فرموده که نگاهداشت سلطنت بر معدلت وابسته است و شوق
 افواج و عساکر از پیادگان و سواران در وادانداخته که درین صورت هم روزی آنها شمع و
 و هم ملکات سلطان از یورش اهل طغیان محفوظ و مصون ماند و قس بدو چون او تعالی است
 اسباب معاش و معاد عباد هر دو مقتود است بعد این تدبیر که مجمل مذکور شد بوسید رسول
 کریم حکم کرده که بنیگان عمارت اسلام را بر پنج چیز اساس بنهند و از اینج بنای اسلام خوانند
 ایمان آوردن بهت دوم نماز کردن سیوم روزه داشتن چهارم زکوة مال دادن پنجم وصیت
 استطاعت حج کعبه بجا آوردن همانا حکمت و تمهید این ارکان این باشد که اگر بقصدا

در کفنی تعقیق و فتوری رسو نماید عمارت اسلام بر اركان باقی قایم باشد و ساجد روی زمین و مخالفه
 مشایخین با ماس عباد و زما و ساخته که حضار این بقیع شریفه را فی الغالب ل زخبا لا دنیا و
 وشت محفوظ ماند و هم از مشایخ جماعت اهل اسلام که در نماز پنج گانه و جمعه و اعیاد
 و ایام می آیند کفار و دشمنان اسلام را ببول و براسی در دل پیدا شود و مخرج و هیبت آنها موجب
 حفظ شوکت اسلام گردد و برای محافظت و قوت اعمال زندگان حفظ و ذکر اما کاتبین را مقرر کرد
 که از امتداد روزگار و نقل آدمی از این عالم به عالم دیگر واقف است ارواح در عالم برنج و قوت
 کم نشود یا بهنگام محاسبه جای تکرار و انحراف نماند و قوت بدکاران در سجین و قوت نیکوکاران
 در علیین بناده تا حفاظت آن بخوبی شود چنانکه فرموده اند کلام ان کتاب الفجر لغی یحیی
 و ما ادیک ما یحیی کتب مرقوم و یل یومئذ لکم کذب و نیز میفرماید کلام ان کتاب الابرار
 لغی علی بن و ما ادیک علی بن کتاب مرقوم شهبه المقررون ان الابرار لغی نعیم علی الاراکم
 نیز طرآن و این آیات در سورة المطففین مذکور است بیا نش از تفسیر حسینی یا موضح القرآن
 معلوم فرمایند در شرح اسم حفظ طالبان هدایت را این قد بیان افی و کافی خواهد بود
 انشاء الله تعالی **المقیات** قوت و خورش و هنده و قوت چیزی است
 که بدان جسم انسانی و حیوانی و نباتی را قیام باشد و ارواح را انتعاش حاصل آید از اوقات
 بروزن اقامت بمعنی خورش دادن بدانکه آب مان علف قوت ابدان او معرفت و علم قوت
 ارواح است در روز داحمدی آورده که از سهیل تیری رحمة الله علیه پرسیدند که ما القوت
 یعنی قوت چیست؟ فرمود ذکر الحی الذی لا یموت و مقیت بمعنی توانا و نگا بهار نده و گواه

کتاب
 الفجر

نیز آمده قوله تعالی و کان الله علی کل شیء شفیقا اینجا شفیقت بمعنی حافظ و نگاهدار بود و در بدست
 سفیث بن عیینه و ثمالی مشتهر هم روایت کرده اند انتهی کلامه اکنون باید دانست که آنچه در این
 انس و جن و حیوان و وحش و طیر بدل و تحلل شود و آنرا خورش گویند و آن بر سه نوع است حلال و
 حرام و مشکوک و قوت حلال آنست که یکسب حلال و از آسمان بدست آید و از قوت اقوت
 سؤل در روز قیامت واقع شود که آنرا در مرضیات الهی حرف کردی یا در شهوت نفسانی
 لاجرم این را عازان حضرت مرویست اللهم کما رزقتنی فما احب فاجعله قوه لی فیا تحب بار خدایا
 چنانکه روزی دادی مرا از آنچه من میجویم بگردان آنرا موجب قوت و توانای در چیزی که
 تو آنرا دوست داری یعنی در طاعت تو صرف کنم و قسم دوم که حرام و مکروه تحریمی باشد آنست
 که از کسب حرام و غضب ظلم و ستم و دعا و فریب بدست آید و مهربان یعنی اجرت زنا و طون
 کاهن یعنی نذر و شربنی که بر مال کاهن دهند نیز ازین قبیل است و آنچه از تجارت است
 حرام مثل شراب خمر و سائر فحرمات بدست آید حرام با و آنچه از زیاده و سود و قمار و مانند
 حاصل آید نیز حرام بود و قسم سوم که مشکوک بود آنست که از مانده و سفره اهل کتاب یعنی یهود
 و نصاری حاصل شود که چهار است اینها مشکوک است حتی الامکان از آب نان اینها
 حذر واجب باد و اگر کسی از علما اهل اسلام از ماکولات و مشروبات بطبیعه نزد ایشان تناول کند
 بر صحت این عمل استدلال نتوان کرد چه ما را از قول عالم کار است نه از فعل او
 پس عالم بگویند جان بشنود و رعایت بگفتنش کردار باطل است آنچه مدعی گوید یا خفته یا خفته
 کسی کند بیدار و آنچه از قسم فاکه ترو خشک بود و در سفره اهل کتاب و اول

زنی
 و حرام
 مشکوک

روا باشد حتی تا لیس خدرو اجتناب ازین هم اولی دیگر باید دانست که اومی چون روزی در رقی الهی
 بخورد ادای شکر آن بخود لازم گیرد و گوید الحمد لله الذی اطعمنی و سقانی و جعلنی من المسلمین و در وقت
 آب دین این عا گوید الحمد لله الذی سقانا ماءً عذبا فانا و ایثار کردن آب روزی موجب عظیم
 تقرب بدرگاه رب کریم بود چنانکه در مدح ابرار و حضرت امیر المومنین علی مرتضی کرم الله وجهه است
 نازل شده و یطعمون الطعام علی حبه مسکیناً و یمنیاهم سیراً یعنی می خوانند طعام را با وجود خویش
 خود مسکینین و سیر را روایت است که حضرت امیر المومنین در حالت صوم سه نان ایثار کرد
 و بدان حق تعالی آنحضرت را شایسته عقی که است فرمود و این روایت را به تفصیل در اکثر کتابها
 خود ذکر کرده ام و من الله التوفیق **کسیب** بسنده و کافی در جمیع کارها یا حساب
 گیرنده از بندگان در روز قیامت آیی برادر چون حق تعالی بندگان خود را در شصت مهات
 و مشکلات کافی است باید که ظاهر او باطن بروی توکل کنی و بی فکر باشی که چون باد شاه اسما درین
 کفیل مهات تو باشد دیگر چه استغفار باید بود حسب الله و نعم الوکیل میگوید یعنی بس است مرا حق تعالی
 و او نیک ترین کار ساز است ازینجا است که چون ابراهیم خلیل الله را از کید و مکر اعدا و دشمنان
 پیش آمد و برای سوختن آن حضرت آتش بسیار افروخته بودند جبرئیل علیه السلام بر او گذارل
 شد و پرسید از من آیا کار داری هر کس الی حاجت فرمود مالیکت فاعنی از تو درین وقت کار دارم
 و از همه بیست و دو توبه بخداوند کار ساز آورده ام پس جبرئیل او را گفت خود از خدا سوال
 حسی من سوالی علیه کالی سوال کردن چه حاجت او تعالی از حال من خبر دار است آیی برادر
 شنیده باشی که حق تعالی با نفیل درین وقت چه مدار کرد و چگونه بدخ گزیده اعدا پر داخت

حسب

بسیار
از
توبه
خداوند

و ربای رحمت الهی بخشند از کمال لطف و اعطاء که خلیل را بر رب جلیل بود و آتش نبرد را برابر ابراهیم و
 کرد بی واسطه دیگری و دخل میانجی که از آیه قل یا ماریکونی بردا و سلاما علی ابراهیم پس فیض عظیم و
 کریم معلوم می شود **الاجلیل** صاحب جلال و بزرگی از جلال و جلالیت بمعنی بزرگی و بزر
 قدر شدن فی تعالی جلیل است جامع ثنوت جلال و صفات کمال و درود احمدی از امام محمد غزالی
 رحمه الله علیه آورده که کبیر راجع بکمال ذات باری است و جلیل راجع بکمال صفات و عظیم بکمال ذات
 و صفات دیگر باید دانست که سوره الرحمان علم القرآن که در آن حق تعالی انواع انعامات بدو
 و نوال و اسباب معاش و معاد که از ظرف کرم برای بندگان آماده کرده و تعظیم قرآن که خزن سرمایه هدایت
 و ارشاد است در اول این سوره ذکر فرموده و در خاتمه آورده تبارک اسم ربک فی الجبال و اهل
 بر جلالیت شان عظمت و اهبت رب جلیل دلالت میکند و برای تنبیه آن غافلان که در خواب
 غفلت گرفتار اند و دیده عبرت نمی کشایند درین سوره آیه فبای آلاء ربکما تکلذبان مکرر می
 بجویشی که نزد ارباب بصیرت و اهل معرفت بسبب لحوق این آیت با مطالب شری و مضامین گاه
 مکرر از این سخاوت نشود که زجر عباد و غفلت و تغافل متعدد گویمان الفاظ سابقه باشد
 زجریست علی و کما لا یخفی علی من له عقل سلیم و آنکه بر اسم **الاجلیل** چون ابراهیم خلیل علیه السلام
 ایمان آتی آورد و از ماسوی کار ندارد حق تعالی او را در چشم خلائق عزیز و جلیل محترم گردانید
 گرداند گوید و برادر و اهل قوم او را از خانه بدر کنند و در فکر ملک و دود و دانه انداخت
 نمایند دشمنی هر چند چو مهربان باشد دوست که چنانکه آتش نبرد را برابر ابراهیم علیه السلام
 شد و کار و بالا گرفت و نعمد علیه الصلوة و السلام مید عالم است از جمله انبیاء است

اجلیل

در بیان سوره
الرحمان

ابراهیم میل کردند **ع** خلیل آسادر ملک یقین ن کز نوای لاجب لافین ن کی مین کی دان
 یکی کوی ترکی خواه و یکی خوان یکی جوی کز آرز سید المولین و احادیث شریفه ظاهر میشود که طریقی جسد
 محمد مصطفی صلی الله علیه و آله و سلم بی بی با یک جسمی و یک نفسی ابراهیم خلیل الله علیه السلام می
 بلکه بر مثال فرزندی که با زید برآید درین باب آنحضرت را بر بعد بزرگوار خود فوقیت و پیشی است
 که در وقت مصیبت و بلا فرمودند یا رخا را لا تحزن ان الله معنا ان حضرت بسوی تبت و ذات
 نظر نکرد و در معیت هم رفیقان شفیق خود را داخل فرمود بخلاف موسی علیه السلام که ان منی بی کسی بود
 فرمود و ابراهیم علیه السلام با وصف کمال توحید حبیبی من سوا لی علیه عالی بر زبان آورد آری سرور
 انبیا و سیدی اولاد آدم نه آن رتبه است عالی قدر که بهر یکی دهند طرفه ترا که با وجود آنفلاق
 کامل در سیدن بر تیره جا و جلال آنحضرت میفرمایند ما سید اولاد آدم و لا غیر یعنی من سرور اولاد
 آدم ام و باین جلالت قدر غرور و تمنا نکنم که فی الواقع این جلالت داده خداوند جل جلاله
 و الا کرام است **ع** لا یکن الثناء کما کان حقه بعد از خدا بزرگ تویی قصه مختصر **الکریم**
 صاحب کم وجود و بدین معنی جوادم آمده و کریم بزرگ قدر و عزیز را هم گویند علما گویند که چون
 کسی کریم وصف کردی همه صفات نیک از بهر او ثابت کردی و نیز گفته اند کریم است که
 چون قدر کردی عفو کند و این لغوی القدرت نامند و چون عده کند و فاکند و چون عطا دینش
 امید دهد و سر که با او التماس آرد او را ضائع نگرداند و از خلق مستغنی سازد و تمامی این صفات
 بر وجه کمال خاصه ذات کریم متعال است در و واحدی آورده که اعوانی از حضرت رسول
 صلی الله علیه و آله و سلم سوال کرد که یا رسول الله حساب در روز قیامت که کند آنحضرت فرمود

این
 را
 در
 کتاب
 است

که خود حق تعالی حساب کند اعلی را این سخن خوش آمد شبی کرد رسیدند چو آبسکرم دمی حج ابی ادکه کریم
چون عیب بنده خود ببیند پوشد و چون قادر شو و عفو کند دیگر باید دانست که کرم و حسن
و فضل و استنان آبی محیط ذرات عالم است و کرم خوی دوست جلشانه جان و ناسمان
رنق همیا کردن راه هدایت بوسیده رسول کریم صلی الله علیه و آله و سلم و انمودن نشان کرم است
و آنچه در باب انعام و احسان خود میفرماید آن بندگان جزا، لکم دکان سحیکم مشکورانشان شرم
کرم دوست جلشانه که کریم نمی خوابد که خجالتی در دل بندگان و راه یابد و رسول کریم صلی الله
علیه و آله و سلم را حسرتی رحمت و درافت و هدایت ساختن و است مرحوم را بشرف افتادگی حضرت
نواختن از جلال انوار کرم او تعالی است و بنظر دقیق معلوم توان کرد که فضل و کرم آبی بحال
بندگان و در عالم معاش عالم برنج و عالم معاد بر یک تیره و منوال بوده است در دنیا
اسباب پرورش ماده کرده و آسمان زمین و فرشتگان در کار بندگی مشغول داشته و
در عالم برنج در سیر عالم ملکوت و است از بنسیم دلکشی حیث برین تنهای دیدار رب العالمین داشته
که آنچه بعد از زوی و زوان حاصل شود عزت و قدرش نمی آید و در عالم آخرت که عبادت
از بعثت و نشر و حساب کتاب جزای اعمال است جایگزین است و عمارت عالی و چشم و حرم
قصور و حور و علما گویند و نجات عجیب که مالا یعین است و لا اذان است یعنی چشمی می بیند
گوشی شنید و رفعت و وصف آن فرموده اند بی منت از زانی دارد و منتی نیست دیدار
بآن خوبی که بر سر وقت بندگان در بهشت جلوه افروز شده و بر آن سلام گویند از انعام خود
نواز و از انوار کرم الهی است چنانکه فرموده اند سلام قولاً من رب الرحیم اما در بیان کرم که مسکن

الہی اجمالاً بیان کردیم و التنبیٰ است کہ چنانکہ سلاطین روزگار مردم آوارہ و اہل بغاوت را در
 مجلس خود راہ غمی دہند و دیدار الہی ہم وابستہ بر چہن کردار و عمل صالح و ترک شرک و کفر است چنانکہ
 از آیہ فرسگان بدجو القار و فلیعمل عملہا الخ و لا یشکر لہا احد امر احتم معلوم شود
 پس اگر کسی انکار رویت باری بر سبیل محرومیت و محجوبیت در حق کسی کند کہ از جادہ اعطای
 الہی امتثال ادا و نواہی بامی بدینند و بادوستان خدا و رسول مجتبیٰ عداوت در دل دارند و
 لعن و طعن و سب کہ بشود و سوسنین نباشد اختیار نمایند بلکہ این را از جملہ عبادت شناسند و در حق
 بعضی از ائمہ دین غلو کردہ البشازا بدرجہ الوہیت رسانند گنجائش دور و بدلیل آتی کہ
 مذکور شد کہ اہل شرک مردم بدکیش از دولت دیدار محروم باشند اگرچہ بر کفار یکبار از قبیل یار
 عام برای افزایش غم انہا تجلی جمال رب العالمین میشود آخر انہا ابد الابد محجوب محروم مانند و مینمایند
 پاک طینت بحسب حاجت خویش بعضی ہر روز بعضی در یک ہفتہ و بعضی بہرہای از دولت دیدار
 بہر دور محفوظ شوند **الرقیب** نگہبان حافظ و در بعضی روایا بجای رقیب قریب واقع
 شدہ و در و واحدی آورده کہ غزالی رحمۃ اللہ علیہ کہتہ است آنکہ ملاحظہ کند چیز را ملاحظہ لازم
 دوام اورا رقیب گنید پس رجوع سہوار قابت بعلم و حفظ باشد باید دانست کہ این رقابت
 الہی از ان است کہ بدانند کہ سائر بندگان در چہ کار اند و وقت عزیمت خود را چگونہ می گذرانند
 این کاری می کنند کہ فواید کار یا از ان خرابی و ہلاکت نیفرزاید و آنکہ در روز ازل از اہل
 جنت مقرر شدہ اورا توفیق طاعت خود و اطاعت سید عالم صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم می بخشند
 و آنکہ از اہل نار و اورا از خود و ہستمان رسالت تحریف در و گردان می سازد

بیجا
 رقابت

در قابت و نگاهداشت خداوند عالم بر عیال صحت کسانی را حاصل است که در راه تقوی قدم نهند و با
 بندگان الهی دوست و دشمن نگوی کنند که دوستی با دشمنان شیوه رسولان در نهاییات است چنانکه در
 در آخر سورة النحل میفرماید و اصبر و صامک الابل الله و لا تحزن علیهم و لا تکن فی ضیق مما یکونون
 مع الذین تقوا و الذین هم محسنون **الحجیب** جواب هنده هر که او را جواب ادب الهی
 مقابل دعا و سوال بقبول و عطا و انوال است چون از صفات سبعه الهی که در کتب اهل سنت مذکور است
 واقف شوی درین اجابت و احاطه علمی شک رست بدل راه ده که سماعت و کلام که از صفات
 باری تعالی است استدعی اجابت سوال سائل باشد و چون این اجابت دلیل خداوندی و وسایل
 از وی نشان بندگی است چندین آیات درین باب وارد شده باین منطکه سائل که می خواند
 گذشته دیگر بر اسرار حل مشتمل اندیر که هیچ خداوندی باین صفت کمال متصف نیست و لکن
 از نه اصعب عباد که ابائی نظام دواوی کرام باشند کسی چیزی سوال کند اجابت ایشان را
 اجابت الهی داند که ایشان بسبب غی و خرق عادات که امری از تعطیلات الهی است بران
 سوال خیر و مطلق می شوند و هم درباره انجام مراد سائل و مشیت مهم او امیدوار حکم الهی می باشد
 و در امریکه اوده الهی باشد سکوت می ورزند و طریق ادب پیش میگیرند مخصوص آنیکه چون اولیا
 کرام عالم الغیب نیستند و از الهام الهی بر زبان بایشان تائیدی و اعانتی نرسد سائل باید که
 در عین سستی ایشان جانب حق را فرو نگذارد و اجابت ایشان را داخل اجابت محیب مطلق
 داند و الله العلیق و المحسن و آیات قرآنی که بر عدم اجابت و بصارت و استدلالت کن بشل امری که
 او ادعاه در قول بر اجماع بابت لم تعبد الا لیسم ولا یجهر ولا یفنی عنک شئنا وایه والین غیر

در قابت و نگاهداشت خداوند عالم بر عیال صحت کسانی را حاصل است که در راه تقوی قدم نهند و با
 بندگان الهی دوست و دشمن نگوی کنند که دوستی با دشمنان شیوه رسولان در نهاییات است چنانکه در
 در آخر سورة النحل میفرماید و اصبر و صامک الابل الله و لا تحزن علیهم و لا تکن فی ضیق مما یکونون
 مع الذین تقوا و الذین هم محسنون **الحجیب** جواب هنده هر که او را جواب ادب الهی
 مقابل دعا و سوال بقبول و عطا و انوال است چون از صفات سبعه الهی که در کتب اهل سنت مذکور است
 واقف شوی درین اجابت و احاطه علمی شک رست بدل راه ده که سماعت و کلام که از صفات
 باری تعالی است استدعی اجابت سوال سائل باشد و چون این اجابت دلیل خداوندی و وسایل
 از وی نشان بندگی است چندین آیات درین باب وارد شده باین منطکه سائل که می خواند
 گذشته دیگر بر اسرار حل مشتمل اندیر که هیچ خداوندی باین صفت کمال متصف نیست و لکن
 از نه اصعب عباد که ابائی نظام دواوی کرام باشند کسی چیزی سوال کند اجابت ایشان را
 اجابت الهی داند که ایشان بسبب غی و خرق عادات که امری از تعطیلات الهی است بران
 سوال خیر و مطلق می شوند و هم درباره انجام مراد سائل و مشیت مهم او امیدوار حکم الهی می باشد
 و در امریکه اوده الهی باشد سکوت می ورزند و طریق ادب پیش میگیرند مخصوص آنیکه چون اولیا
 کرام عالم الغیب نیستند و از الهام الهی بر زبان بایشان تائیدی و اعانتی نرسد سائل باید که
 در عین سستی ایشان جانب حق را فرو نگذارد و اجابت ایشان را داخل اجابت محیب مطلق
 داند و الله العلیق و المحسن و آیات قرآنی که بر عدم اجابت و بصارت و استدلالت کن بشل امری که
 او ادعاه در قول بر اجماع بابت لم تعبد الا لیسم ولا یجهر ولا یفنی عنک شئنا وایه والین غیر

سن دون آنکه کم بختی و اذبا و اوان بیداریم الذباب شیام لم یستقد و امنه ضعف الطالب و المطلب
 و امثال این آیات که در قرآن مجید بسیار آمده مخصوص است باصنام و انصاب که آدمیان با خود
 شیطان از سنگ و گل و فلزات و زروسیم انواع صورت ثانی سازند و ازین صور مصنوعی قدرت
 و قوت صانع حقیقی که عجیب الدعوات و قاضی الحاجات است طمع دارند و لاجرم در حق این کافران
 که برگوش و هوش اینها پرده است **ختم الله علی قلوبهم و سمعهم علی البصائر** غشاوه و لهم عذاب عظیم
 می فرمایند و دیگر باید دانست که از آثار رحمت و انوار هدایت اسم الحجیب که در دلها مومنین **قد**
 تأثیر سیفر مایه این است که دعوت داعی الله را که رسول الشقلین اند **صلی الله علیه و آله** و سلم در باب
 بجا آوردن احکام کتاب سنت اجابت میکنند و این فریق را امت اجابت گویند و اینها
 که شرف اسلام در دنیا فتنه اند و نشان را امت دعوت نامند از آنجمله اجابت دعوت اولیای
 اسلام است که در فواید و نیاز بزرگان دین و اصحاب کبار و ائمه اطهار حسب طاعت و قدرت
 خود سامان ضیافت همیای کرده برادران خود را از اغنیاء و مساکین و علما و فضلا و مشائخ
 استدعایانند که درین ضیافت هم ثواب کثرت و اہم اجتماع مومنین و طلب خیر و برکت از
 ارواح مقدسه بزرگان متصور است و این اجابت سنت رسول کریم است **صلی الله علیه و آله** و سلم
 از حق را باید که اگر چه داعی مرد سکین و فرومایه و کم قد بود و از تکبر و غرور از قبول آن پیلوتی نکند چه
 از شیر شریف معلوم شد که آنحضرت در دعوت خانه هر یکی از اہل اسلام اگر چه چنایط و جدا بود
 میرفتند و منزل و راجون منزل ما شرف می بخشیدند و نیز این داعی را لازم است که در امثال
 این ضیافت ما از مکروهات و ممنوعات شرعی حذر واجب دارند مثل حاضر کردن آلات

اجابت دعوت

اجابت دعوت
صالح

نقصری و طلائع و سماع و رقص و سرگشت و لایحه مثل آتش ز می غیره که درین ایام و خجاست دنیا و دین هر دو مستحق
 است و در باب بسزدین نرسفرین عید است و اردو شده از آنجمله آید ان البسدرین کانوا اخوان الشیاطین باشد
 یعنی اسراف کنندگان برادران شیطان اند و اسراف در هر چیز بد است خصوصاً در غذا و دین مثلاً رسم
 عقیقه و فطام و رسم مکتب و بسم الله خوانی و ختم قرآن و روزه دوشستن و تزویج و نکاح و ولیمه خبیله
 ناز و بار و بد تر است از آنجمله اجابت سوال سائلین و قبول کردن التماسات مخاصمان است و این موجب
 بسبب تخلف با خلق الی بغاضی الحاکمانی ماند و این درجه است پس عالی سه تا توانی کنی در حق
 کسی تقصیری یا بد می یاد می یاقدمی یا قلمی یا کلمه خیر در باب کسی گفتن یا دمی یا بیاسی خاص طریقه از
 بهر کار او پیش یکی از بزرگان روزگار رفتن یا کلمه چند نوشته دادن موجب اجر عظیم می باشد و در
 حسن خلق با مردم حاجت دارین او مستحور است چنانکه گفته اند سه در ساختن کار کسان سعی نمانی
 کار تو شود ساخته از فضل خدای او و درین باب احتیاط کند که سر رشته اخلاص از دست نزو و به فرو
 رسامات و دست و احسان نهان کردن کرده او صانع او نشود که فی الواقع کار ساز عالم خداست و او مظهر کار
 را و درین مزمع و اجر می کشند روایت است که چون یکی از ارباب حاجت نزد آن سرور علی
 الصلوٰه والسلام آمدی و آنحضرت اتفاقاً در نماز بود ندیدی نماز را کوتاه کرده بعد از آنجا مراد و مقصد او
 باز به عبادت الهی می پرداختند سه عبادت به از دست خلق نیست تسبیح و سجاده و تکیه نیست
 و ستان آنکه بذریعہ بعضی و مکتوب چیزی از بزرگان و بزرگان سوال کنند حکم است که آن مکتوب
 به بسم الله الرحمن الرحیم یا تمی از اسماء الهی حسب مطلب خود آغاز کنند و بعد نوشتن نامه تراب بر آن
 ریزند یا راده ای که را بر حسن عبارت و بیان مانگانیست بلکه موثر سخن معقب القلوب می دانیم

منابع
 کتب معتبره

در بیان احکام
 عبادت

پس تیب نشان خاکساری باشد کما جافی الحدیث از آنجمله اجابت سوال سلطان است که از سال
دین احکام شریعت سید المرسلین صلی الله علیه و آله و سلم سوال کنند که در صورت انگاهی از غرور
و نخوت درین باب تصور نکنند فائده دین از برادران طالبان دریغ داشتن سبب اخذ آخرت
خواهد بود و درین جواب دین پاسخ خاطر سائل اگر چه از اهل دوا باشد هدایت و مساحت نکند
و حق را بپوشد و در زمین و تخمین امور و وجه در سو ما عرفیه که سبب شدن از عجز سعادت و بدت مخفرت
و تابعین و تبع تابعین در عالم رواج یافته و بدعت رنگ سنت و سنت صورت بدعت گرفته کموشند
که بزرگی کتاب سنت الی یوم الیقین باقی است و چند آنکه زمانه از زمانه خاتم بعید شود آن قدر زیادت
ثواب در اتباع سنت سید عالم صلی الله علیه و آله و سلم بی شائبه شک ریب حاصل است و درین
جواب دین از رفیق و یار و دوست و موافقت حسن و تالیف قلوب برادران پهلوتی نکند و بدل قبح
کند بد رگانه رسالت که داعی الله اند و کلام آنحضرت خلی سوز بود و اگر اعیانادر مجلس قبل و قال
بعده شنیدن قال الله و قال رسول الله بعضی از حضار از راه تعجب و حسد و کبر با او درشتی کنند و کلمات
بی ادبی بر زبان آرند مغلوب خشم نشود که امر معروف و نهی منکر منصب نبیا و اولیا است و او
این منصب را حوصله فراخ و تحمل تمام در کار است و دریای فراوان نشود و تیره بنگ قیامت
که بر بخت ننگ است هنوز کم و نیز بهنگام مناظره دل ساسمین باید است آرد از مدح و ثنا و
القاب پسندیده و اوصاف حمیده که ای پارانین اسلام را نمایند کنید و علای کلمه الله
نمائید و سر پرستان رسالت بصدق دل بنهید و سرمایه سعادت ابدی با تبع سنت حضرت
رسالت پناهی حاصل کنید در صورت حسن کلام و خوبی ایتام او که خالصا و مخلصا بود

همچو

که سخن او مشهور شود انشاء الله تعالی **الواسع** صاحب فراخی و وسعت و فراخ کننده رحمت و
 روزی در باب هر یکی از مخلوقات خود یا صاحب وسعت در ذات و صفات که این فراخی در
 قیاس نمیکند چنانکه گفته اند **اصول جنات جنت الدات** است که بعضیها الارض و السموات است
 و در باب کرسی باری که عبارت از عرش مجید است می فرماید **وسع کرسیه السموات والارض یعنی**
تحت رب العالمین این قدر فراخ است که آسمان ما و زمین ما در آن گنجند پس از وسعت کرسی فراخی
 قدرت صاحب کرسی که ذوالعرش المجید فعال نماید صفت اوست **توان** است و از
 فراخی دایره صفات پسندیده باری است **عز نشانه** آنچه میفرماید **لا یكلف الله نفسا الا و سعه**
 یعنی تکلیف نمی دهد غذا و نذیر هیچ نفس را مگر آنچه در فراخی حوصله و طاقت او بود و طلب اینکه آنچه از تاب
 توان او نیاید او را نفرماید مثلاً از کسی که عاجز بود از قیام در نماز که گاهی است از ارکان نماز او نشسته
 قبول میفرماید و در حق پیرفانی بجای روزه فدیة طعام قبول دارد و چون قبل از حلال حال
 انصاب تلف شود زکوة معاف میکند و در حج کعبه اگر در طریق امان نبود در باب صاحب عتبات
 تاخیر اسعاف میفرماید و در باب طهارت بعد از بیماری و عدم آب محکم تیمم میکند قس علی هذا و سعه
 فراخی روزی می خواهد باید که اسم الواسع را در دهن کند و کذا لک نکه فراخی حوصله و اسیر از مغلوب
 نفس و خشم و غضب شده باین اسم الواسع را در دهن کند **الحکیم** صاحب
 کامله و حکمت عبارت است از کمال علم و حسن عمل و بعضی گویند حکیم است که عالم بود و بجای حق
 اشیا و امور کلی و جزوی و هر کار او خالی از حکمت نبود اگر مرد عارف در همه ذرات کائنات
 ب دیده بصیرت نظر کند هیچ موجود را از حیوان و جماد و نبات خالی از فاعله و حکمت نیابد بنا

مختلف به
تعدد است
است

همچو

هر منفعت و مضرت بهم حکمت است در شه و نیش و شکر و زهر و ناید متفهم است اما نظر کننده نکته پس
 باید و این بنیده را عارف و ناظر فی الاشیا گویند و آیه ان فی خلق السموات و الارض اختلا
 اللیل و النهار لآیات لا ولی الا لباب از ادراک شیاء خبری دهد دیگر باید دانست که نزد اهل
 شرع حکمت بر دو نوع است یکی حکمت علمی یا بی دهم حکمت علمی و حکمت علمی علم فقه و تصوف گویند
 و سن یوت حکمت فقهی خبر اکثر اشارت بعلم فقه و علم مکارم اخلاق و معرفت باری است
 جل شانہ و حکمت یونان که از اقوال فلاسفه و باب آسمان زمین و طبیعات الهیات و کتب این فن
 نوشته اند پیش از ثمان شیخ تباطی پیش نباشد اما آنچه در فن علاج بدن بدن فنی شریف است
 و خواص الاشیا از تجربه دانسته ذکر کرده اند و طلب نام دارد از ان دایره ضلالت خارج است
 و علم طب هم بر دو قسم بود نظری و عملی نظری عبارت از معلوم کردن مزاج و نبض و غیره است
 عملی مراد از علاج امراض باشد و آنچه اقوال فلاسفه در کتب عقائد اهل اسلام آورده اند بقول انتم
 سلف خواندن و دانستن آن حرام با چنانکه شیخ جمال الدین سوطی رحمه الله علیه در رساله عقاید
 نوشته اند قسم دوم که حکمت عملی است در شرع عبارت است از تدبیر منزلت و حسن معاشرت با
 نوع یا کردن کاری بحسب سیر که از زور بازو بر نیاید و رام کردن سرکشان و نرم کردن سنگدلان
 و باز داشتن فاسقان از فسق ازین قبیل بود و صاحب حکمت ایمانی را فقیه گویند و خداوند حکمت
 عملی را ادیب استاد خوانند و دو کلمات طبقات صاحب جوامع الکلم علیه افضل التحیه و التسلیما
 اطلاق حکیم بر عالم و فقیه آمده چنانکه فرموده اند ایاکان سب حکما یعنی جذر کن از دشت نام
 و اوان عالم دین مقصد اند که تو همین متخیر او اگر چه در بعضی اوقات به تقاضا بشریت محتاج گاه

حکمت علمی
 حکمت عملی

حکمت
 شریعی

کند و انباشد که تکبر و تعظیم او بر سایر مسلمانان واجب است چنانکه فرموده اند من اكرم عالما فقد
 اكرم مني يعني کسی که تعظیم و انباشت کند او و کریم محمد رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم میکند زیرا که علما فی
 الزمان از بهر دین خوانده اند و ایشان رسول الله و کسی که علم از بهر دنیا خوانده غرور و در دل پیدا کند
 و حمایت شریعت و قطع و منع بدعت و ایضا است نکند دل او مرده است و نفس زنده از اینجا است
 که فرموده اند علم چون بر دل زندیاری بود و علم چون بر تن زندیاری بود و الله الموفق مخفی
 که حکیم علی الاطلاق در مخفوقات در باب اشیا الفایده صنعت و دیوت کرده از مظهر اسم النفع ساخته
 اقسام نو که در جوب شیر و شکر و شهد این باب اند و بر مثال این نعمات در جنت هم ثمرات
 اندیده که در رنگ ست شاد و در طعم و مزه مختلف باینی بخشد و انهار شیر و شهد مصفی و شرب مطهور
 جاری گرداند که از آن سائر بنده گمان خطوط و بهره یاب شود و بسا اشیا ی زهری از قسم
 نبات و حیوان مثل من و ما و کثره و پدید آمده ایشان را مظهر اسم الصار که از آینه گمان عبرت پذیر معلوم کنند
 که چون در دنیا حضرت و کز آن معلوم شود در یابند که ز قوم و صریح و عقرب و ما جهنم چه قدر زهر
 داشته باشند خصوصا اگر دم جلا گرم سیر مثل عقرب جاره مهلک می باشد پس کسی که در دوزخ نشو و نمایا
 حدت و سورت نیست و چه قدر خواهد بود و در حدیث شریف آمده که اگر کز دم جهنم نیش خود را می
 بآب دریا اندازد از فطر حدت آب دریا جوش کند و بسا چیز ناست که حکمت الهی از آن بندگان
 ادر معلوم نشده سبب مخفی بودن احوال آن پس هر چیزی که می بینی خالی از حکمت نباشد
 که فعل الحکم لا یخفی عن الحکم گفته اند این اعتقاد از ضروریات و واجبات بود و بحر الحکم آید و
 که نهان علیه السلام حکیم کامل بود و فرزند خود را وصیت کرد ای فرزند مجلس علما را طلب کن

من اكرم عالما فقد اكرم مني
 علم چون بر تن زندیاری بود و الله الموفق مخفی
 علم چون بر دل زندیاری بود و الله الموفق مخفی

من اكرم عالما فقد اكرم مني
 علم چون بر تن زندیاری بود و الله الموفق مخفی

زیرا که حق تعالی دل های مرده را بوسیله علم زنده می کند و نیز فرموده ای فرزند اگر کسی بر اسم رسالت
 روانه میکند یعنی حکیم را اختیار کند اگر حکیم یعنی دانشمند را بدست نیابد خود و سفیر خود باشی و از جمله نصایح
 دوست ای برادر اعتماد کن بر دنیا و دوستی دنیا را بدل راه مده زیرا که تو از بهر این کار آفریده
 نشدی و دنیا نزد یک خداوند دانی و سبکترین مخلوقات است در و در احمدی آورده که
 ذوالنون مصری رحمه الله علیه در کتاب سلوک شنید که در ملک مغرب مروی است بعلم و حکمت
 مشهور زیارت او رفت و از وی التماس صیحتی کرد که بجا را آید فرمود ای ذوالنون بر وصیت
 من عمل کنی گفت آری اگر خدا توفیق دهد فرمود دنیا را دوست مدار و فقر را غنا شمر بار
 نعمت دانست و اعطای غیر با غیر حق انس بگیر خواری را عزت پندار و حیات را موت شناس
 و اطاعت الهی را حرمت خود انکار و توکل را معاش خود گردان و دل را از خیال غیر الله باز
 بردار **الودود** دوست دارنده مومنان را از مودت بعضی دوست داشتن
 و بعضی علما گویند که مودت عبارت است از کمال محبت و دوستی و در شرح الحریز آورده که
 الودود المبالغ فی الود و هو المحب بالتحب و ازین معلوم می شود که وود و بعضی دوست دارند
 عمل نیک باشد و مال برود و احد است که مومنان را حق تعالی محض بسبب اعمال صالحه دوست
 می دارد و در تفسیر رضای آورده که الودود المحب لمن اطلع یعنی دوست دارند مومنان
 و تا مجذبان کما قال تعالی و هو الغفور الودود و ذوالعرش المجید فعال لما يريد مطلب اینکه
 خداوند عالم بخشنده گنا بگاران و محب نیکوکاران خداوند عرش مجید گنای بزرگ ذات و
 صفای خود در قدرت و حکمت یگانه است و بحمد صفت عرش رب العالمین هم آمده درین

الودود
 المبالغ

المجلد

باید که بجز خوانند صاحب مجد و شرف به اخوه ما جلدنجد مجدی بزرگی و شرف و هی
 القاموس المجدین الشرف والکرم ع عزمی حال خاکساری چون پیش او کنم بگردان مانم
 نخستین وصف مجد شاه را و در شرح الحرب گفته المجد سعة الکرم و دین جامع معنی است
 و بزرگی بود **الْبَاعِثُ** بر انگیزنده مردگان از گور و نام از خواب و فرستنده
 رسولان بسوی خلق از بعثت بمعنی بر انگیزتن و فرستادن و بعثت مرادف اند
 و آن حضرت علیه الصلوة والسلام مبعوث اند بسوی ثقلین یعنی جن و انس و در دعای ابریم
 علیه السلام که در وفات مذکور است آمده و اباحت فیهم رسولاً منهم و یکم و یکم و یکم حکمت و این
 رسول رسول آخر زمان است که به تزیین اخلاق و تعلیم علم حکمت ایمانی به طفیل آن حضرت صلی الله
 علیه و آله وسلم میرشته و در حدیث شریف آمده که فرمود آنحضرت علیه الصلوة والسلام حق است
 مرا بسوی خلائق مبعوث کرده و فرمود مرا پروردگار من که آلات موسیقی را و صلیب را بشکرم و غزالی
 رحمه الله علیه در سیر شریف آورده که فرمود آن حضرت معاذ رضی الله عنه را در آن حدیث
 که شامل مکارم اخلاق و زمام اخلاق است و از سبب الاسلام لله و الباطل و الفناء و المعاد
 کتبها و کل فی وراثتی آخر الحدیث یعنی دور کرد دین اسلام با زنی و فعل لغو و سرود و بهانه زنا
 آن و هر سازیکه از تار آهن یا عصب زنده و امام محمد غزالی در کیمیا سعادت که ترجمه آن
 قبل از چند سال در هندی نوشته شد در بیان سرود و غنا تطویل بجای آورده و ظاهر است
 که پیش از تصدیق فی الحجة در زمانه اهل حق و تقوی بوده اند و همه توصیف او درین
 منوط بشرط است که در آن مجلس امیر نباشد و امر دوزن حاضر بنود و اهل مجلس

صاحب مجد

صاحب مجد

صاحب مجد

صاحب مجد

صاحب مجد

صاحب مجد

صاحب مجد

صاحب مجد

انحصار باشد و وجد حال آنها برای ریا بنود و برای مال دنیاوی سرود کنند و این شرط را
 در عوارف معارف ذکر کرده فتوی بحکمست خدا و او اند و آن عبارت در نصاب الاحتساب
 هم آورده اند و خواه چنین بخدادی که سید الطایفه است از سماع توبه کرده و سائل از فرمود
 که گوینده مخلص باقی است و نه شوق خدا پرست لاجرم توبه کردم و توبه کردن شیخ سعدی از
 سماع بارشاد مرشد او شیخ شمس الدین رحمه الله علیه خود در کتابستان که هست
 جامع احکام شریعت و طریقت مذکور است با وجود این دلائل از آیات قرآنی و احادیث
 بنوی و طریقه سلف صالح درین جزو زمان این فعل منکر و عالم خبی روح یافته و خواص
 و عوام درین باب بحث و تکرار می کنند و میگویند که سماع درست است و آنکه حرام کرده
 خدا و رسول حلال دانند و یا حلیت آن بیان کنند کافر گردند و خود بآنکه نهاده و تن مسکین
 میکنند کسی را که ذوق شنیدن نغمه میکنند ازین فعل حرام توبه کرده از قاری خوش الحان
 آیات قرآن را بشنود یا قصاید نعتیه و مناقب اصحاب کبار و ائمه اطهار و غوث الاعظم
 عبدالقادر جیلانی رضی الله عنهم سماعت کنند که درین شغل هم تسکین قلب هم ثواب آخرت
 و هم سلوک راه هدایت متصور است و الله الموفق و المبین **الشهید** علم
 و داناکه از اعظم چیز غایب نیست یا حاضر و همه جا و گواه از شهود و معنی حاضر آمدن یا
 از شهادت بمعنی گواهی دادن قال تعالی و کفی بالله شهیدا و جای که برویانت احد
 الخصم یا عجم باشد و گواه ظاهر موجود نبوده شهادت خدا کفایت میکند بشرط آنکه خصم
 طاعت حاصل شود و دیگر باید دانست که اگر کسی در مقدمات دنیاوی خدا و رسول را

این کتاب
 در کتابخانه
 مجلس شورای
 اسلامی
 تهران

شاه گویاند روان باشد و عقود از آن منقطع نشود و اگر رسول کیم را شاه گرداند عاصی شود که در آن
 اطلاق غیب هانی آنحضرت علیه الصلوة والسلام یافته می شود و حال آنکه علم غیب نبوی قرآن
 حدیث محض بذات باری است جل شانہ چنانکه گفته اند **علم غیبی کسی نیست** و اندک جزو بود
 هر کسی بگوید که من عالم از و باور مدار که مصطفی هم خود گفتی تا گفتی جبرئیل از خبر نیش هم گفتی تا
 گفتی کردگار تو هر که بر این اسم شریف بدل یان آورد در کارهای که در پرده خلوت و گوشه
 صحرایکند سر رشته خوف و خجست از دست نخواهد داد و به نفس اماره خواهد گفت ای ضیث
 چرا خواهی میکنی و مرا از راه میبری خداوند من شهید است او که در امر می بیند از آثار کرامت
 و هدایت این اسم این است که خود را در جماعه شهودیه داخل کنی که در دیده بصیرت و ذات
 کائنات مراتب شهود و حال سلطنت گردد و در مصنوعات صانع حقیقی را مشاهده کنی و از هر
 آنکی غافل نباشی **الحق ثابت** و هست در مقابل باطل نیست چون حق تعالی رسول
 آخر زمان را فتح مکه نصیب کرد و بر کفار قریش فیروزی داد آنحضرت بکعبه رآمده علی مرتضی
 کرم الله وجهه را بر دوش مبارک خود سوار کردند و چوب پاره بدست امیر المومنین دادند
 تا بنان بدان اشاره فرماید و این آیت می خوانند قل جاء الحق و زهق الباطل ان الباطل کان
 زهوا قاصمی بگو که دین حق آمد و باطل نیست شد بدرستیکه باطل معدوم شوند است
 بتان با عی از این آیت از طاقهای بلند کعبه سرنگون می افتد و ندای برادر اسم حق بر
 دور گردنی باطل حکم سبقت دارد و اگر این اسم صفت را با اسم ذات که الله حق باشد
 بر و کنی و در نیم شب یا صبح صادق بذر آن چهار اسم گرم باشی حیات لا باطله اند نهاد و تو بدر

جمع
 باین
 معنی

در کمال

در کمال

در کمال

و نفس فانی عاجز و مغلوب شده دیگر ترا بسوی بقا و بطلان خبر داشت، الله تعالی الوکیل
 مستغفل مصالح امور معاش و معاد بندگان و کمال آنست که کاری را با و آنگذارند و نام افکار
 و دوست وی بپندارند و تعالی از فطر رحمت خود کفیل کارهای عباد شده و لاجرم او را نعم الوکیل
 گویند حسب آنکه و نعم الوکیل ای برادر چون در مقدمات و قضایا و کفیل مرد فطن و لیسب بود
 موکل او را بدل دوست می دارد و می گوید که من و کفیل که بگوهر خرد ممتاز است اختیار کرده ام
 حق تعالی در بند و بست امواج این جهان آن جهان از کمال رحمت و کرم بر ذمه خود گرفته
 است باید که در تشویش نباشی و عشق و محبت او را در دل خویش جای دهی و اگر از دی غافل شوی
 و خسران نقصان خود سعی کرده باشی **القوة** توانا و صاحب قوت و قدرت است
 بر همه و ناد بر عاجز کردن و نکشان صاحبان معرفت را قوت الهی بخشد و جوه و نهشتین گردد
 یکی که میداند یعنی دست قدرت او بالاترین است و وسعت قدرت او بی دریغ است که
 سموات سبعة در قبضه او اندکما قال تعالی و السموات مطويات بيمينه و ام انکه افواج قاهره او بر
 آسمان زمین عبارت از ملائک جن انس است بسیار و بحساب اند و ضعف و سخر و غرق و حرق
 و طاعون انواع بلیات در وقت غضب بر سر بندگان نازل می شود و بیوم انکه قلوب بندگان
 در انگشت این بادشاه است بقلبها کیف نشاء میگردد و انداز از اینانکه مشیت او بوده باشد بقبضه
 بیهوده از بهشت می برد و بعضی را وقت و جهنم می سازد و گاهی گناه کار شرمند را گناه بخشیده
 درجات آخرت می بخشد و گاهی عابد تنگبر را معضوب ساخته و را سفل السافلین می اندازد و جهنم
 اینکه قوت او ازلی و ابدیت و او محتاج نماید یا آن و فرزندان و برادران نیست چنان

و در نهایت قادر چون قدرت بدرجه بالغه رسد قوی باشد و چون شدیده القوه بود متین باشد
 و در اسما حسنی مبین با کما صوره معنی روشن بدل متین نیز وارد است فائده بدانکه در حدیث
 شریف رفان مجید رحیل الله المتین بنی ریسما کن تو گفته اند که هر کس که آنرا بدست گیرد عظام
 کند از مرط استقیم که در سوره فاتحه مذکور است اهدنا الصراط المستقیم صراط الذین انعمت
 علیهم و این راه اهل سنت و جماعت است معنی دین اسلام گم نشود و آنچه حق تعالی فرموده
 و اعقبکم با کمال الله جمیعاً و لا تقرقوا بهمین یمنون هدایت مشحون است و حاصل مطلب آیت قرآن
 حدیث شریف که بالا مذکور شد رجوع میشود بسوی اعتصام بکتاب الله و سنت رسول الله که یکی
 و دیگری دیگر و می غیر متکوست چنانکه علما دین نوشته اند و حدیث سنت رسول الله بحکم و ما
 ینتطق عن البهی ان هو الا وحی یوحی از قبیل کلام الله خواهد بود و باید دانست که تلاوت قرآن
 افضل از کار و موجب انواع برکات و دفع شیطان است چنانکه در حدیث آمده خانه که در آن
 قرآن تلاوت کنند شیطان از آن بگریزد و حضرت علیه الصلوه و السلام مومنی را که قرآن
 خواند به ترنج تشبیه کرده و در خانه که میوه ترنج باشد جن در آن خانه نزود و دیگر فرمود که این
 بزرگی در باب دفع شیطان میرساند پس تلاوت قرآن از جمله ضروریات دین و واجبات
 باشد و در حدیث شریف آمده آنکه قرآن را تعهد و خدمت نکند در روز محشر بی دست
 محشور شود و آنکه خوانده آنرا فراموش کند محشور شود چنانکه گوشت بر خساره او بنود
 و اهل اسلام را باید که اولاد اطفال را از ختم قرآن بشرف سازند و اگر بزرگوار فرصت
 ندهد سبزه سارک و غم میسایون را از مهمات دانش و طالبان علم دین را لازم

نسخ
 در
 خانه
 تلاوت

که هر روز پاره از قرآن تلاوت کنند اگر چه یک دو رکوع بود و نظر کردن در تفسیر قرآن نیز خوب
تجرب و علم دین خواهد بود و فضائل تلاوت قرآن در احادیث بسیار آمده و تأثیر آیات
قرآن خصوصاً آیات رحمت و آیات عذاب این است که مومن متقی از ان بگریه و زاری می آید

چنانکه میفرماید و اذ اسمعوا ما انزل علی الرسول تری عینهم فی فیض من الودع معاف و افسح الحق
درین آیت بیان گریه و بکائی خاشعین است و آن حضرت علیه الصلوٰه و السلام چون تلاوت
قرآن میکرد و گریه میکرد و حق تعالی در تأثیر این کلام شریف میفرماید و انزلنا هذا القرآن
علی حبس راجعاً خاشعاً مستعده عارضه الله یعنی اگر نازل کنیم این کلام موثر را بر کوه برآیند
و در خاشع و پراکنده شونده از خوف الهی مقصود آنکه سنگی که گداز سنگ بهم بیشتر است
که سنگ آب شد و در دلها ایشان اثری پدید نیامد ای برادر چون نامه از طرف برادر
و دوست تو بتو رسد از ابی خواندن نمی گذاری بلکه مکرر بخوانی و قرآن فی الحقیقت نامه
رب العالمین بسوی بندگان او که جبرئیل علیه السلام آنرا از نزد خداوند تعالی نزد یک مخفی
رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم آورده و حضرت علیه الصلوٰه و السلام تبلیغ وحی کرده و بر
است عرضه داده و پیمان چیست که به آنحضرت رسید بی کم و بیش تو چنین نامه جلیل القدر را که
از آسمان برای هدایت تو فرستاده اند بخوانی و آنرا دستور العمل خود یعنی سازی بی خبر ازینکه
اگر این نامه ما را خوانده بر طاق نسیمانی یا تو ضحمت کند و اگر بخوانی و بر سر چشم گذاری
و خدا منش بکآری یا بگوشت رغبت از حفاظ و فادیان بشنوی یا چشم را دت بسوی او نگاه
کنی درین همه صورت ما شفاعت تو نماید و تراز آتش و درخ نگاه دارد و الهام جانی فی الحدیث

۱۰ اول و آخر قرآن زچہ بآمد مسین یعنی اندر ره دین ره بر تو قرآن پس تو حکم ایم لایست
 الا المظهر و ن برای مس قرآن طهارت و وضو واجب است و در حالت حدث بجهنم که زبان
 را خواندن روا بود و در حالت حدث اگر که جنابت و احتلام است روا بود اما درین حالت هم
 به نیت دعا یک سه ره اقصرا یا یک آیت قصیره خواندن جائز باشد چنانکه در کتب فقه ذکر کرده اند
 چون دل بوس پاک است و ضرورت دفع کردند دیو و پری لاحق شده رخصت تلاوت در
 عالم جنابت داده اند و الله اعلم دیگر باید دانست که فرقان مجید از ان باب است که در
 امور تنبیه هم از ان برکت و سمیت جویند بخلاف این درین خبر و زمان اکثر عوام الناس
 و بعضی خواص هم قرآن در وقت تعزیت برای ایصال ثواب باموات بخوانند و میگنایند
 آنرا میخوانند نقد دین را چه کس داده عرفی در پیش که بجز مرده زحافط بخور قرآن را
 درین یکی سله ضروری دانستی است که قرآن صغیر که آنرا هیچکس نماند و بخط باریک کمال خرد
 و کوچکی گاه می دارند از قبیل بدعات است امیر المومنین عمر بن خطاب رضی الله عنه یکی را که قرآن
 بخط باریکی نوشت تعزیر داد و فرمود که عظموا القرآن مطلب اینکه بقدم علی بن ابی طالب
 و صفیاست آن بنامید نیز حکمت امیر المومنین درین امر این است که چون قرآن بخط خفی نوشته
 شود و پیران کهن سال را که ضعف بصر دارند بکار نیاید حالانکه اینها به نسبت جوانان لائق
 تلاوت و ذکر الله بیشتر اند یا حکمت این بود که یهود و نصاری تورات و انجیل را بکمال
 طبع کرده در جیب گریبان می گذارند و بآب طلا جلوه و حاشیه آنرا مسطلامی سازند باین
 مومنین از تشبیه اینها در برابر مخصوصا در نگاهداشتن فرقان مجید بطرز ایشان اجتناب

در بیان فضیلت قرآن
 حکمت

حکمت
 در بیان فضیلت قرآن
 حکمت

نمایند چون اینها احکام الهی را در نمی بینند تخفیف دستخاف اینها گنجایش دارد و برخلاف مومنان که
 انبار روحی و غیر حالت رسول آخر زمان را بشو آرند نافه سوار می آنحضرت همگام نزول وحی ایشان
 خبرت چو بار کی خط و خفت و سبکی وزن پسند کنند پس علم الت و سیاست سر از اسلام حضرت عمر
 عادل رضی الله عنه شعر و نسی بر کمال حکمت باشد که لا یخفی علی اولی الالباب **الولی** یا نهی
 یا تصرف کننده در امور بندگان یا دوست دارنده و نزدیکش زنده از ولایت بمعنی یاری
 و تصرف کردن در دوست داشتن و در شرح الغرر گفته الولی المحب و الیاء و ما صرح بهم یعنی دوست دارند
 دوستان یاری دهند ایشان و در بندگان الهی دلی کسی را گویند که دوست خدا باشد و این
 ز ولایت گویند و ولی را باید که از علم ظاهر و باطن خبر دارد و زیرا که در حدیث آمده ما اتخذ الله
 ولیا جابلا قطی یعنی حق تعالی چاهلی علم را که از مسائل شریعت و طریقت آگاه بنود منصب است
 نمی بخشد و اولیای کرام را از حق تعالی در برابر ترانید و اعانت میرسد و حل و عقد امور بندگان
 قدرتی دارند و ایشان را در دنیا خوف مرگ ظالمان و در عقبی قیامت اندیشه مواخذه
 آخرت نمی باشد چنانکه فرموده الا ان اولیا الله لا خوف علیهم و لا هم یحزنون ای برادر چون
 کسی با حق تعالی دوستی صادق باشد او را از مخلوقات چه اندیشه و در روز قیامت
 دشمنان و منکران رسول کریم را که از جاده طاعت الهی و طاعت رسالت پناهی قدم بریزند
 نهند و او را گیر و مواخذه می آید حدیث مسکن الله کان الله له یعنی آنکه از ان خدا بود
 حق تعالی بکرم و رحمت خود کار سازد و دوست او می شود بر اصل شکل کافی است **سوال**
 اینکه میگیند که الولاية افضل من النبوة چه معنی دارد و **جواب** ولایت توجیهی الله را

در بیان

در بیان

در بیان

بنوت توجه الی الخلق را گویند پس لایب توجه بنده بسوی مولانا توجه او بسوی خلایق افضل است
 و این فضیلت در ولایت ولی نسبت بر بنوت بنی چنانکه بعضی گمان برند درست نباشد فافهم
 چون ولایت امر است پس شریف گرامی که بجا آوردن ذوالفیض و سنن و نوافل و اتباع آنحضرت
 در همه کار ولی را لازم است درین جزو زمان از حسن اعتقاد مردم کم فهم فاجران و فاسقان
 اهل اباحت را که در قید شیع شریف نمی باشند بدرجه ولایت میرساند ولی خبری آنها را
 از امور طریقت خیال نمیکند و معنی اصل ولایت که توجه الی الله است در آن نمی یابند و این
 محل عبرت باشد که کاشیطان یکند نامش ولی اگر گوی این است نسبت بر ولی که امام است
 جمله او یا امیر المؤمنین علی بن ابی طالب است که هم شریعت و احادی و هم طریقت را معاون بود
 دنیا را ترک داد و تسبیحات سه نان بادشاه ملک عقبی شد و نفس اماره را رام کرد و در جهاد
 اکبر و اصغر نام آور شد تا زار اکمال خشوع و خضوع بجا آوردی و از بهر بازی حذر کرده است
 رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم را از ان منع میفرمود بآنکه تمام چنانکه وقتی جماعتی را
 دید که در بازی مشغول بودند و حواس ظاهری و باطنی اینها در عرصه باطنی نکال
 معروف بود فرمود و ما هذه التماثل التي انتم بها عاكفون یعنی این چه صورت های امثال
 است که در آن مشغول شده آید مهربان های شطرنج از جهت با خود و بتان قرار داد و تا مسلمانان
 متنبه شوند از انواع بهر خصوص بازی شطرنج که در آن شیخی فائده است اجتناب نمایند
 و در نصاب الاحساب آورده که بازی شطرنج در مذاهب اربعه حرام است و شافعی گفته
 از قول خود که ما بین العصر و المغرب ظلمین ما برای آموزش قاعده جنگ مجازت داده بود

توضیح و تفسیر

توضیح و تفسیر

بر جمع کرده و دیگر بر حلیت آن دلیل باقی نماند **الحمد لله** مستوده و محمود و در همه افعال و
 ستایش کننده ذات و صفات خود و کلام خویش حمد و محبت ستودن مستوده شدن بدست
 چون ستایش باری در میان آید حمد و حامد و محمود را خیال باید کرد و همیشه شای که در میان آسمان
 و زمین اند و حمد و ستایش الهی بزبان حال و قال اشتغال دارند چنانکه میفرماید و ان کن
 شئ الا سبح بحمد یعنی هر چیزی از مخلوقات او تسبیح گفتن بجای است بجان الله بحمد شغول را
 و سوره فاتحه که عنوان کتاب است بحمد آغاز کرده اند تا بنده گان را طریق ستایش معلوم
 الحمد لله رب العالمین الرحمن الرحیم و حقیقت حمد شای رب العالمین است در برابر احسان عظمای
 جزیل چون ستایش مخلوق در میان آید لحاظ مدح و ماح و محمود باید کرد و مدح با عتبار
 عرف بر دو نوع بود یکی مدح اهل دین که پیغمبران و اولیا و صلی است اند و این مدح در نظم و نثر و
 حسنات و سبب نزول رحمت بود کسی که یارای مدح بود و درین باب کوتاهی نمکند و درین مدح ادا
 این است که مقربان درگاه آله را بدیده الوهیت رسانند و کمالات ذاتی و صفاتی این بزرگان
 که در عبادت الهی و مکارم اخلاق و اشتد بیان کنند بطوری که قاری و مسلم را از ان فایده
 دوم مدح اغنیاء اهل دول و ازین حتی المقدور عذر اولی و اگر چاره نبود در مدح اینها غلو نکند که
 و ثابت قائل سبب غرور و نخوت مدح خواهد بود چنانکه ظهیر فارابی گفته بود **مدح** نه کمری
 بنده اندیشه زیر پای حکومت بود بر کاب قزلی سلطان بود و در تواریخ آورده اند که ازین شعر
 قائل از یابی رسید که وزیر سلطان که با و عداوت نهانی داشت بفرض گفت که گوینده ازین
 سخن خدمت کجی پای سلطان کرده است بادشاه آنرا باور کرد و حکم کشتن داده سید عالم

تسبیح

فان حمد و تسبیح را

مدح است

مدح ازین

لای تقبل از صلی الله علیه و آله وسلم فرموده است: **التراب فی وجهه المدا صحن یعنی خاک اندازید در**
چهره کسی که از روی شوق و چاهلوس در مع غلوه کند و برای اغراض دنیاوی سیاه را سپید و زنی
کافور گویند پس اگر دیکر از امرای اسلام صفت عدل و سخاوت احسان یافته شود توان او را ستود
و اگر نباشد برای توفیق بطریق جمیل دعا باید کرد و امری خلاف واقع نباید گفت و در باب برادران

دین خود را آئینه و از منظر عیب هرباید کرد که المؤمن مرآة المؤمن در حدیث واقع است
المحصی شمرنده و احاطه کننده هر شیئی از احصا بمعنی شمردن و دانستن بر سبیل
 و احاطت علمی در رد احمدی آورده که غزالی رحمه الله علیه محصی با عالم تعبیر کرده و گفته که علم را چون
 اضافت کنند بمعلومات از مصیبت عدد و احاطت بدان آنرا احصا و محصی گویند و چون صفت

احصا بکمال محقق باری است جلشانه و از آدمی امکان ندارد و میفرماید و ان تعدوا نعمته الله
 لا تحصوها یعنی اگر شمار کنید نعمات الهی را شمار نوانید کرد **المبدی** نوآفریننده از
 ابد بمعنی نوآفریدن و ابداع نیز بمعنی ابد آمده مبدع مبدی گویند و انشا و انشائی که مصدر و

فاعل است بهمن معنی آمده و قادر علی الاطلاق برابر با مخلوقات قدرت دارد و هر چه خواست پیدا
 کرد و میکند و خواهد کرد از ازل تا با بد صفت ابد او را ثابت است پیدا شدن فایان در

آب باران و انواع کرم نادر فاذورات و آب گنده و گزوم و در میان خشت ها و مانند آن
 از جمله صفت ابداع است فسبحان الله احسن الخلق **المعید** بازگرداننده

از اعاده بمعنی بازگردانیدن مراد از زنده کننده مروجان است از قبور و این را
 اعاده اجسام گویند که بعد از نفخ صور از روی حدیث شریف هارمان از آسمان آید و

در آفرینش

در آفرینش

در آفرینش

در آفرینش

بجز الذنب که استخوانی کوچک در کمرگاه و خاک گوشت از آن خور و جسم حیوان و انسان بر عید و حساب و کتاب جزا
 اعمال و غیره بعمل می آید و بعد عبور بر بلراطینان با بخت و گنه کاران را بدو نوح داخل کند که غارت
 پرستان انکار اعاده اجسام و خسرو نشتر میکنند و اعاده را از قدرت الهی بعید می دانند حالانکه
 اعاده جسم در حق خالق که اول آنرا آفریده بود آیهون و کسان ترست و درین باب
 آیات و احادیث بسیار آمده مردوس صاحب خرد هرگز انکار آن نخواهد کرد چون دو
 صفت ابد او اعاده برای نظم کارخانه معاش و معاد مستلزم اند حق تعالی در سورة البروج
 میفرماید ان بطش ربک لشئیدانه یوید و بعید یعنی گرفتن و مواخذة کردن پروردگار تو سخت است
 تحقیق که او تعالی نوید می کند و باز اعاده اسام می فرماید تا حکمت ابد او آفرینش فوت
 نشود و فعل حکمت نگردد چنانکه میفرماید انما خلقناکم عبثا یعنی لایکام می برید که ما آفریدیم
 شمار عبث که بعد گذشتن حیات دنیاوی حیات آخرت نخواهد بود و یگان و طبعان خلق
 در بهشت و بدکاران و مشرکان خلق در دوزخ بطور جزاء عمل خواهند بود و هم درین اعاده از
 آیات و حدیث شریف صورت آدمی بطور عمل او خواهد بود و فائده در تفسیر عیناوی بعد است
 فتاوت افواجا آورده که فرمود آنحضرت علیه الصلوة و السلام که از امت من در روز خسر مرد
 و ه فرقه باشند بعضی بر صورت بزرگان و بعضی بر صورت خنزیران و بعضی بر سنگوان آیند
 کشیده شده بروی آنها و بعضی نابینان و بعضی کران و لالان و بعضی خائیدگان زبان
 باشند و حالی که زبان آنها بر سینه افتد و ریم از دلمان آنها جاری باشد و بعضی دست
 و پای بریده و بعضی بر داری آتش کشیده آیند و بعضی در گندگی لباس یاده از مردار باشند

مناجات
 صورت
 عبادان
 در روز
 محشر

میرانده و موت دهنده و موت بردو قسم است موت بدن و موت دل موت جسم بقطع معلق
 روح باشد از بدن موت دل بکفر و غفلت الهی باشد آنکه بر اسم الحسب ایمان آورد و ذکر متواتر است
 دارد و از آن گاه نباشد لاجرم در حدیث شریف آمده اکثر و اکثر ما کرم اللذات الموت یعنی
 فرمود آن حضرت علیه الصلوٰه والسلام قطع کننده لذات دنیاوی را که مرگ است اکثر یا کنید
 بدانکه یاد کردن موت دیگر است و تمنای آن دیگر و این خلاف حکم رسول گنیم که بعضی مردم از
 سیخ بیاری یا فقر و فاقه و آفات ارضی و سماوی ترسیده طلب مرگ میکنند که در معنی ترک دنیا
 بی ادبی است و چون موت را ساعت مقرّر است و تقدیم و تاخیر در آن گنجایش ندارد طلب
 مرگ نشان گستاخی و بی ادبی بود و از اجاء اهلهم لایستازون ساعده و لا یستعدون در
 اند اگر چه تمنای موت و در شرع جائز نیست اما مردن مجازی پیش از آمدن موت حقیقی در
 است و آن ترک لذات دنیاوی و ترک اینها که شغال آن و اختیار کردن صفت خاک
 بود که حکم خاک گوید اکنده و در پی آزار و اذیت کسی نباشد و بر یک جامه و یک
 نان خشک یا یک نخورش قناعت و زور و حرص و آزار بگذارد و خود را درین عالم غریب
 و مسافر اندانند و مشایخ طریقت گویند موتوا قبل ان تموتوا همین است پیش از مردن
 بجایک فشانم بهار خویش از مردان بدگیری نگذارند کار خویش و در حدیث شریف
 آمده اگر کسی خوابد که مرده را بیند که بر روی زمین روان است ابو بکر صدیق را بعد از آن
 عنه و این فضیلت امیر المؤمنین از آن دست داد که او از مال دنیاوی دست بردار
 و در راه خدا آنرا صرف کرد و صرفی صافی دم در راه دین ثابست قدم برآمد در این راه

بیان
 موت

موت مجازی
 نفس متوجه

بدل راضی بود حق تعالی با او تلافی کرد چون جزای احسان با احسان و آیه و سوف راضی گردد آن
و عده نعمت و منصب شفاعت است در شان او و مانع کرد دیگر باید دانست که آنکه بر لفظ
المحببت ایمان دارد و اندک صفات امانت مخصوص فرات باری است و دیگر بر این طاعت ند
اند مثلاً سحر و جادوی و قتل و غیره بالاستقلال سبب موت نمی تواند شد موت که عبارت از انقطاع
تعلق روح است از بدن تقدیر الهی است و از ارجل گویند و بر قبض ارواح بندگان و جانوران
فرشته مقر است و اولی الامر الموت و عزرائیل نامند و در حدیث شریف آمده موت الفقراء

الموت جبراً وفضل الی الحبیب یعنی موتی ملی است که دوست را بدوست می رساند و در باب

تو نگران که در عشق و محبت دنیا و سامان آن می باشی سیر می آید موت الاغیا حسرت
یعنی موت مالداران و تو انگران موجب حسرت است که دل برداشتن از باغ و خانه و
مال و متاع فزاد آن که عمری در فراهم آوردن آن ضائع شد کاری است پس دشوار و انگه
اسم السمیت را نقش لوح دل کند از موت دشمن بشاد نشود اگر بمیرد و عداوت جانشان
نبست آنکه زندگانی ما نیز جاودانی است و از مرگ دوستان و خویشان و فرزندان
جزع و فزع نکند بلکه استرجاع کند یعنی انا لله و انا الیه راجعون گوید و از مرگ ولاد
در دل مطمئن باشد که آخرین کودکی من بخت نخواهد رفت چه در حدیث شریف آمده
که چون کودکی را حکم شود بخت روند دست والدین را بگیرد و با خود ببرد و از فقیر
الهی و وسعت رحمت او امید است که هر صبی خود سال شفاعت چندین مسلمانان که بزرگ

مفتی محمد رفیع الرحمن

او نماز گزار و نماز کند و دعای مؤمنان - ایگان نشو و گفته بودند اللهم اجعل لنا فرضا اللهم اجعل لنا
 اجرا اللهم اجعل لنا شفاعا و شفعا کما جاء فی الخبر یث و یکذبه انکه چون حکم آیه انک سمیت و انهم
 میتون و آیه کل من علیها فان هر که زاده در دنیا از سفر آخرت او را چاره نیست پس اگر بخت این
 سودمند باد اما انساب نبوت حذر کردن واجب است و رفتن در مقام و با و طایعین از
 محل قامت خود جا زنیاشد و اگر در محله او بلبیداشد از ان گیر نکند که الغرا عن القضا در
 شرح روا نباشد و اگر کسی از مصیبت و محنت مرض به تنگ آمده خود را به زیر چرخ رون یا
 نزدی یعنی افتادن از بالا بزیربا و آب خود را هلاک کند در دوزخ عذاب شدید بیند و
 اگر بالفرض کسی خود را باین طور هلاک کند با و معامله سلیمان البته نکند غسل دهند و جزا
 او نماز کنند و آمرزش او از خدا خواهند کذا فی در المختار **الحی** زنده و ایم بحیات ربی
 و ابدی **عنه** حیالش روح و نفس تن است بلکه او زنده هم بخویش تن است و حقیقا
 در قرآن مجیدی فرماید و جنان من الما کل شی حی یعنی گردانیدم از آب بر جزیرا زنده همانا
 پائیزی و مد آب و رباب زندگی عالم حکم للعجبه تا شود لو کان ساعه از ان تنیمت باشد که
 تحت رب العالمین شی خلق آسمان و زمین بر آب قرار گرفته بود هو الذی خلق السموات
 و الارض فی ستة ايام و کان عرشه علی الماء یعنی او تعالی آفرید آسمان را و زمین را و شش روز
 و بود و آونگ و بالای آب کنی الواقع ماده رحمت است و استقر تحت رحیم بر کسی رحمت
 بر طای خویش **الفیوم** قایم بذات خود و قیام دهند غیر خود را و نکا بدارنده
 و قیام هم یعنی قیوم است و از آسمای حی و قیوم حیا و عدم تعطیل مستفادی شود و صاحبان ک

از شی

نیز بخوبی

از قیوم

و وجدان را از ان در نوبت کشاده میگردد که چون باری تعالی با وجود غنا و بی نیازی چون حیات خود را
 در تدبیر امور و معاش و معاد بندگان فی اناء الفیل و البهار معروف می دارد و بگویم تا مآخذ سنه و
 نوم از غفلت خواب و بیکی ذات پاک و بر است بنده و انا و هویشا پرچار روزگار و بطالت و کسالت
 گذرا و ایندوست امور دنیا و دین و خدمت خلایق غافل و محروم ماند و چون حیات و استوار
 است چرا کار امور و زلف و ادا گذارد و چگونه ابرایقین باشد که فردا را خواهد یافت چون امروز در دست
 او نیست چنان بر فردا حکم باشد مع شاید همین نفس و این بود که پسین خدمت است او و اولا
 که بر ثواب عتبات امور آخرت ایمان آورده اند لازم است که در طول امل نباشند و بزرگوار
 دوروزه اعتماد نمایند و بگویم عجب با التوبه قبل الموت بسوی توبه بر جناح استعجال روند و تاخیر و
 ابطال دین باب جائز ندارند و سعی اینها در اصلاح ظاهر و باطن بجای معروف باشد بخل
 آن ناقصان که میگویند که چون پیر شویم ریش خواهیم داشت و نماز مشغول خواهیم شد یا اگر حج
 کعبه میرشویم صاحب محاسن خواهیم شد و ترک خضاب سیاه خواهیم کرد که این همه تخیلات از
 اعتماد و ابرجیا فانی است ای برادر بزرگان دین گفته اند که از علما ظاهری اسلام کی نگاهدا
 ریش است دوم سر نهادن پیش پروردگار خویش چون ازین دو کار سهل و سهو هستی کنی توان
 دانست که سر سود دل تو جای سلام نیست حضرت سید بار و ایمه طهار رضی الله عنهم ازین علم
 فارغ نمی بودند بلکه این سنت سائر انبیاء و اولیاست ریشی که آنرا از اول نگاهداری و موجب حال
 تست سخن در باب خود را از اتباع نفس شوم بری دار و الله الموفق **الواجب**
 باجم دریا بنده از وجدان بمعنی دریا فتن یا صاحب جود او تعالی واجب الوجود است که

مناجات
 در سجده

مناجات
 در سجده

هستی کلمات بدوست یا از دوست هر که از دوستی وجدان دارد آن سخاوت بهره ور شده باشد
 و اند که نمی بود و جو و عالم بعضی واجب است و این واجب را واجب گویند و می توان گفت که واجب یعنی عالم
 بود بذات بی بها از صفات کمال خود و تسکین این سخن بر خست بازی و چنین نوشتن می کشد به حیر
 انزی در همه اشیاء است و در نه بر کل نزدی بلبل بدیل و زیاد **المجا**
 و بزرگی از مجید یعنی بزرگی در وصف مجید یعنی عالم یعنی علم لیکن در صیغه مجید تاکید و مبالغه زیاده است
 و امجد بزرگتر را گویند و اما مجید بزرگان را گویند مجید و شرف باری جل شانزه ازان باب
 است که حرفی ازان در تبیان آید و کلمات او که کلمات اوست از خیر تحریر و تقریر بیرون
 قل لو کان البحر مداد الحکماء ربی لنفذ البحر قبل ان تنفد کلمات ربی و لو جینا بمشک مداد لهنی
 بگو ای مجید اگر باشد آب دریا سیاهی برای نوشتن صفات باری البته صرف گردد آب
 دریا پیش ازان که تمام شود صفات پروردگار پس اگر چه حاضر کنیم مانند آن دریا برای
 مدو **الواحد** یکی که هیچ او دیگری نیست و واحد است او بذات خویش
 احد و وحدتی برتر از شمار و عدد و واحد از وحدت است او تعالی یکی است بذات خود
 و یگانه است کلمات ذاتی و صفاتی در جامع الاصول لفظ الواحد بعد الواحد واقع است و
 در روایت ترمذی نیست **فائدة** توحید و البسه است باینکه خداوند عالم سابع کلمات
 او شناسی اعتقاد کنی و از انواع شرک که شرک جلی و شرک خفی اند حذر کنی و بدست نرسنی
 الواحد والاحد این علم و معرفت حاصل شود لاجرم سورة الاخلاص بر تقدیم توحید با
 صفت صمدیت نازل شده قل هو الله احد الله الصمد و چون وحدت الهی شناسی کنی

حکای

حکای

حکای

حکای

به آنکه در عالم اجسام وحدت بی کثرت و کثرت بی وحدت نیست **و** کم نشد سر رشته وحدت بجز
 اضطرار که کثرت اقتضای قدم پنهان است از جاده راه و این سلسله علم باطن تعلیق در دو شناخت از احوال
 فرخ و این صائب رکاب است و جای که چهل مرکب یا البسط به وحش و عین و رطب یا بس و رین
 نید آخر سخن مکتبه احیاء و زند و انجاید نظر برین شباحث و کوتاهی اوزان مرشدان طریقت گویند
 که بگویم به دوست بنده بگویم به دوست **الکامل** بهتر و سیدی که ذات و صفات از علوار
 جهانی پاک است بی مثال و بی هال و او محض بجزیری نیست دیگران نیازمند درگاه او اند کم علمید
 و کم بولید و کم یکن که گفتوا اجدیدان صمدیت اوست و صمدانی از قبیل حقانی و ربانی کسی را گویند که
 بصمد و خادام خداوند احد با و این سعادت از جمله اولیا بیشتر نصیب محبوب جهانی رضی الله عنه
 و کمال آنحضرت در توحید از مفلوحات شریف او واضح میشود و هم در خدمت دین سلام خداوند
 سعی کرد که با حیای سنت بقلب محی دین ملقب شد **القادر المقتدر**
 توانا و صاحب قدرت در مقدر بسیار قدرت است به نسبت قادر بیکم الله علی شئی قدیر دریا
 قدرت او بیکران و بجز اقتدار او ناپیدا کن است او قادر است دیگران عاجز اند او مقتدر است
 دیگران مغلوب و اند و از آثار قدرت قدر این است که عالم را از کم عدم بفرصه ظهور آورده و
 بقدرت کامله خیمه آسمان بلاطیات افراشته و زمین را بر آب نهاده **و** چنان گسترانید
 فرش تراب که چو سجاده نیک مردان بر آب بر قدیری که از قدرت خود زبان آدمی را آنکه لعل
 ساخته که بدان کلمه لا اله الا الله محمد رسول الله گوید و بسوی ذکر الهی پردازد و دل را دو گوش دوده
 که این اقرار را بهشت خود و آن را از فی القلوب گویند و مانند این دو گوش که با سر انسان ملحق است

الحمد

عبد القادر
المقتدر

بجای خود
بجای

دو گوش بی سنی بر حکمت و نشان کمال قدرت قادر است همانا این چهار گوش از بهر این حکمت است
 که نصیحت ناصحان و ارشاد رسول آخر زمان را بگوش بشنوی و از اراد صمیم القلبی دهی
 از جهت قدرت مانی قادر قدر این است که حیات و ممات آدمیان بدست قدرت اوست مادام
 که خوابد زنده دارد و چون خوابد طلب کند و گشتن گشتان این عالم بادل پر حسرت و غم و چشم پر غم
 برده فرستادن در وقت نزع روان او گویند و قیل من راق و التفت الساق بالساق الی ربک
 یوسد المساق معنی اینکه کدام ملک این روح را بر د ملائک رحمت یا ملائک عذاب پیچی خورد یک
 پای بر پای دیگر بوقت جدا شدن روح از جزای بدن که اول مانی بی حس و حرکت شود چون شدتش
 که از زیر بسوی بالا میل کند پس روح از راه حلقی بر آید لاجرم دهن چنان کشاده می شود و درین
 عالم پر غم و فتنگان گویند که ای انسان! امروز بشاب فتن است ترا بسوی پروردگار تو چندین سبب
 و سببها مانده و ستان را گذاشته و آنکه که در اینجا از تو انفع می دیدند امروز غمگین شوند و گمانیکند اوست
 می یافتند شده و زبان و فرزند تو بجد و دست و پایی چون غم فرو شود در فراهم آوردن مال
 تو گویند و اگر خدا دور و بهما باشد جنگ و خفست از بهر مال و دولت اجل آید و نوبت غیرت
 سده یکی گویند بخوابی نیک سیرت سر مردم و گمان نگویند بخت کرد کرد و بخورد و در دنیا
 و ستان کسی نادر باشد که در ایصال ثواب کوشش واجب نماید یا بر بالین گور تو آمد و بخند و
 دل چند آیات قرآنی بآورد و خوانده و ثواب آن به بخشند بلکه در چند روز ترا یک قلم فرستاد
 کنند و از منزل گاه تو خبری نگیرند و برگ عیشی بگور خویش فرستد که کسی نار و زشتی
 پیش فرستد که ای برادر بگویم قادر قدر در حیات خود قدرتی که داری آنرا ضایع نمائ
 در نظر اندازد انظر انظر

بیان حکمت است
 و بدین پنج
 بسوی ملک

از بهر این
 و از بهر این
 و از بهر این

عبادت و سخاوت که ترا در عالم برنج و عالم آخرت بکار می آید بخوان می باشی فردا چون اصل فر
رسد و دستگاه تو باقی نماند بی جان و بی زبان و بی حس حرکت شده از تخت برنخسته سی و از اینجا
جای که کفن ترا در بر کنند و در قبر که منزل محنت ناک است تنها معیقم باشی اگر اعمال صالحه با خود
داری آنها با تو انس گیرند و رفاقت دهند و آلا در انواع اذیت و آفت و توحش تا قیام قیامت
اسیر زندان ظلمانی باشی حتی تعالی شکل من و تو بطفیل محمد و آل محمد صلی الله علیه و آله و سلم آسان
فرماید **المقدم** بمکسر ال میث کشنده از تقدیم یعنی پیش کردن وی تعالی پیش
کننده و دوستان خود است و هر که را خواهد رتبه او پیش کند کسیکه با اسم المقدم ایمان بدل آورد
در مقدمات خیر تقدیم و اقدام را پسند کند مثلاً چون با یکی از برادران دو چار شود و در سلام
تقدیم کند و عادت سید عالم همین بود لحاظ بزرگی خود و خردی دیگر یا تو نگری خود یا افلاس دیگری
نگند فی الواقع بزرگ و تو نگری کسی گویند که در امور دین خود شریک است و نیز تقدیم کند و در
علاقات بزرگان که در شهر او از دیار بعید بطریق سیاحت وارد شوند اگر چه خود حاکم و امیر آنجا
باشد زیرا که رفتن بخدمت نفع او اهل الله کسب سرمایه سعادت است و ارباب حسد و تعصب و استیلا
این امور خیر مانع نمی شوند خصوصاً چون عالم دین دارد و شیخ کامل دارد و دشواری غرض امری است
بغیت و غمی که از راه می برند و امیر را از دور اک شرف خدمت او محروم می دارند و چون نیک
بنگرند جز تعصب و حسد باعث این امری دیگری نباشد و در جمعه و اعیاد و دیگر مجالس
پیش از همه حاضر شود و در فتن مسجد را در روز ادینه تبکیه گویند و در سلف صالح عادت
چنان بود که بر و شنی قدیل در صبح صادق برای نماز می رفتند و اکنون بخلاف آن معبد

السلام

باین

در

فیت

بیکبار در اول روز

زوال هم آباده نشوند بعضی کاجلان و سبب بحر می روند خود باشد نهاده چون در میان او
 یکی از برادران بنی خلفانی افتاده باشد در باب طلب آشتی و صلح تقدیم کند و چنان نگذرد که
 سن و در مرتبه و جاه و عمر از آن کس بزرگتر ام چرخ و تقدیم نماید زیرا که بزرگی نزد خدا اهل تقوی
 است و مردم خدا ترس از کسر شان و مرتبه خود نمی ترسند زیرا که خاکساری دلیل سرفرازی است
 نواضع ز کردن و از آن نکوست که اگر تو اضع کن خودی اوست و حق علی بن ابی طالب
 بکسر خا پس کشنده از تاخیر پس کن دن و تاخیر کند وی تعالی رتبه هر که خواهد و مقدم و موخر بفتح دال
 و خای صحر در اینجا صحیح نیست چنانکه علمای حدیث ضبط کرده اند و در امور می که تاخیر در آن
 نکو بود و مثل نماز ظهر که در ایام گرما گذارند یا تسبیحی که دن و بجا آوردن ارکان نماز در عالم اقتدا
 و مانند آن که تقدیم در آن محرم نباشد درین اسم مبارک لحاظ باید کرد و نیز تاخیر کردن از
 کشتن سیاست کردن چون خشم و غضب سر کین بد محمود باشد و از بکارم اخلاق بود
 صواب است پیش از کشتن بند کرد که نتوان گشته پیوند کرد که **اول** ازلی که پیش از
 پیوند چنانکه در حدیث شریف آمده کان الله و لم یکن یوشی و این اولیست جزئی تعالی که می تواند
 پس وجود واجب تعالی سابق بود بر همه موجودات و همه عالمیان بعد او بوجود آمده **آخر**
 بعدی که بعد از و چیزی نباشد **س** آخر او ماند و مانند کس که او را جز او نداند کس که چون
 اولی و آخر اوست آنچه در میان حادث شد از شیون مات ذاتی اوست که کل یوم یوفی ثواب
 و رسیده اند او را که خود با او متعلق کن تا آخر کار تو بحسب خلقت مربوط گرد و آنچه در اول وجود
 احسانات و تعالی قبل آمد اگر دانی در سن تیره و شباب که ولت و پیری البته همین سنت ما

تاخیر
 در
 بکار

تاخیر
 در
 بکار

تاخیر
 در
 بکار

تاخیر
 در
 بکار

از ظاهر

ربا

باری تعالی و مکنون انعامات او بوده ادای شکر و سپاس بخود لازم گری **الظاهر**
 آشکارا یعنی هستی او تعالی ببدین مخلوقات عیان است و در چشم او لولا البصار هر چه هست نور
 جمال اوست که بچندین صورت و اشکال مختلفه نمایان شده از زمین تا آسمان بر هر چه بینی
 کارخانه قدرت ذات جامع الکمال است **الباطن** پنهان یعنی ذات او و
 پردامی نور مخفی است فی الواقع او تعالی نور خود را در ذرات کائنات پنهان کرده و درین
 عالم چون چراغ تاب حجاب بر روی جمال ذات خود کشیده **هـ** چون آن بی چون بن
 چون کرد آرم آن بی رو پوش کرده یو سغش نام بیا دوارم که یکی از اهل علم بکلام جامی عزیر
 کرده گفت که ازین کلام حلول لازم آید که خلاف عقیده اهل سنت است و این اشکال از آن
 است که در بادی النظر در خاطر آید اما آرم کردن بمعنی تقرب و محبت و ستیاس است که لایحقی
 علی سر لم فهم سلیم **سوال** اگر حق تعالی ظاهر است باطن چگونه باشد و اگر باطن است ظهور
 او تعالی چگونه بر سبیل تحقیق بخاطر سالک در آید **جواب** ذات باری را کمال این است
 که احدی از صفات کامل باشد و صفات جدا گانه باری جل شانہ لائق الوهیت و عظمت
 اوست پس ظهور او که مذکور شد عین خفا باشد و در حق آنکه چشم بصیرت او روشن نبود و
 بطون او عین ظهور است و در حق آنکه سر سه تعیین در دیده ظاهر بین او کشیده باشد چنانکه حضرت
 امیر سیف نماید و کشف العظام از دوت یعنی اگر پرده از میان برخیزد تعیین سن نباده
 نگر و پس ازین کلام صاحب نظران را معلوم شود که اول و آخر و باطن و ظاهر اوست
 و همه موجودات نظایر آسمای او اندکی مظهر اسم مادی شده نبوی شریعت رسول الله

صلی الله علیه و آله وسلم آدمیان را دعوت یکند و او مادی و مهندی است دیگر مظهر اسم فصل شده

مقامی

بسوی بدعت و فضالت می طلبد و خود مضاعف است و فضل حقیقی میسر نماید ان الله یهدی من یشاء
و بفضل من یشاء و نیک بدرجه مقتضای خداست که این خلاف رضا و آن برضاست
والله الموفق **الْوَاكِلُ** تصرف کننده در امور جمیع خلایق و بادشاهی کننده و باری تنیده

از ولایت بسمنی تصرف کردن مولی بمعنی دالی آمده چون خداوند عالم را شاهی ملک و مملکت مسلم
است چنین دالی را مکه از دستان عظمت و ولایت او سر فرو آر او را مالک حقیقی انکار و خود
بهمه وجوه ملوک او شناس اگر خود را بنده مخلص کنی از نعمت جنت بهر در شوی و اگر نافرمانی از

الانسان

کسی در عذاب اخروی گرفتار آئی قال الله ان الابرار لفی نعم وان العفار لفی عذاب **المستعالی**
بلند قدر و عالی شان از علو معنی برتری و بلند می و رفعت **ه** تعالی الله زهی قیوم و دانای
توانائی ده هر نانوای مخلوقه خداوند ذوالجلال چگونه بخیال بشیر آید که لا تدركه الابصار

و هو یدرک الابصار فرموده اند اینجا راه سلامت دارین این است که عدم ادراک
اعتراف کنی و پیر و حضرت ابر باشی که او میفرماید العجز عن الادراک او را کمال قرار ندهند
نشان معرفت است اگر از اسرار دل آگاه شوی بویی از علو قدر خداوند متعالی بتوبه

و این قلب مضطرب گوشت است که در بدن انسان بطرف چپ نهاده اند بلکه لطیفه است
روحانی متعلق بان قلب المؤمنین عرش الله که میگویند همان لطیفه سری است **ه** ندانم
آن گل خود هر چه رنگ بود دارد که مرغ هر چینی گفت و گوی او دارد و **البر**

البر

بالفعل نکوی و حسان کننده مبالغه نادر است از بر کسب یا نکوی کردن ابرار بالفعل که کار این

که خلق با خلق با یکی کرده تقرب و نگاه او حاصل کردند و همان نگوی خداوند نکو کار نه از این جهت است
 که برینا برتیاں جلوه ناکرد اما در اینجا مجمل این قدر باید دانست که نگوی با انواع عطا بخش و آفاق
 و اطعام حاصل شود و این صفات بر وجه کمال پروردگار و الجلال و الاکرام را مسلم است لاجرم
 در حق بندگان برای تهذیب اخلاق انسانی فرمایند لمن تاملوا البر حتی تنفقه اما بحسن یعنی حاصل
 نکنید نگوی خلق را تا آنکه خرج کنید از چیزی که دوست دارید سخاوت و چیزی که آدمی نرا بدست
 دوست دارد حتی که سخاوت بجان بزرگ ترین سخاوت و طعمون الطعام علی وجه تنگین و تجماد
 اسیر صفت سخاوت حضرت امیر است که با وجود حاجت قوی در عالم روزه داری سه نان جوین سال
 را داد و بشای اخوت فائز شد چون در وجه سخاوت این است چرا آدمی در ثروت و کمیت ازین
 سخاوت محروم باشد و بر درویش نیست پسند و از روی حدیث سید عالم معلوم میشود که مردی قریب
 است بخدا و بخلق و بجنّت و مرد عالم بعد است از نگاه خدا و از خلق و نزدیک است بدوزخ مرد عالم
 اگر سخی نباشد عبادات او ضائع گردد و فاجر اگر سخاوت اختیار کند بوسید این صفت آمرزیده شود
الثواب قبول کننده توبه و رجوع کننده بر بندگان برحمت و اصل معنای توبه رجوع
 آوردن است چون بر بنده نسبت کنند رجوع او از معصیت و سنایی با او چون به خداوند عالم
 نسبت کنند رجوع او بر حمت مراد باشد بلکه توبه بر سه قسم است یکی توبه عوام و آن توبه از گناه
 باشد و دوم توبه خواص و آن توبه است از بد خویشی که عبارت از ترک نفسانیت بود سوم
 توبه انفس الخواص و آن اعراض از ماسوی الله باشد گفت پیری کا ندرین رده شد است
 توبه کن از غیر آن هر چه خدمت **اسوال** توبه از ماسوی الله چه معنی دارد و چه **جواب**

حضرت امیر است

انفع

فائز شد

چون از حبس موسی الهی خود را دور کردی از ان تائب شدی و ازین توبه نیک حبس قبولان درگاه
 الهی مثل انبیا و اولیا لازم نیاید که حبس این بزرگواران از جهت مقبولیت حبس الهی است
 مردان خدا خدا بناسند اما لیکن خدا جدا بناسند که حقیقت توبه این است که خود را پشیمان
 کرده برود الهی رجوع آری و تجدید ایمان کنی و بنای این توبه بر نفس پناه جستن از شیطان
 لعین است که بر دوراه زنان بین اند و آتم سعی اینها در ان است که ترا خدا بسنی و خدا دانی
 بخود بینی و خود پرستی بزنی که خداوند خود را فراموش کرده نظر بر جاه خویشین داری و از عیون
 ظاهر و باطن انما من کرده خود را مرد کامل و نه در شایستی از این تصور بر ان اخیر منه خلقی من نار
 و خلقه من طین که ابله پس در قاعده آدم صغی الله گفت کشت و گرفتار ذلت و خسران ابدی سازد
 و علاج این مرض را حکمای روحانی چنان بیان کرده اند که چون نوجوانی پیش تو آید و در اجواب
 صالح تصور کنی و چون بایر مردی دوچار شوی گویی که او را بسبب کثرت عبادت و ریاضت
 که درین عمر دراز کرده باشد در و رگاد الهی اقرب حاصل شده باشد اگر چه ظاهر او را در عبادت
 و در طاعت نیایی چرا که احوال باطن خلق سیر خدا کسی نداند و الله الموفق المستقیم
 انتقام گیرنده انتقام پادشاه عیوب بود بدانکه رعایت قاعده انتقام مختار ملک است
 ازان شده که حکم و حکم فی القصاص حیوة عالمیان را چشم عبرت کشاده گردد و آنها از جور و
 و هلاک نفس و اضعاف مال و عرض منعی نوع بازمانند و انتقام الهی بر دو قسم بود یکی دنیوی
 و این عبارت از دوزخ و احوال اقبال ستمگران و مستکبران و گناه کاران بود و قسم دوم استقام
 آخرت است و آن عبارت از دوزخ و گیر عالمیاجار و سرکشان بر عونت شمار باشد که بخیر برسان از

علاج
 نبی

المستقیم

انتقام

قبول بفتح خصوص در قهر خداوند غیور گرفتار آیند و انتقام الهی در این بزم قبل مرگ مغایرت بجای بود که در
عالمی که آدمی را خیال و گمان آن نباشد بیک ناگاه در آن گرفتار آید و جزای کرده بدو غل نازیب
خود برای لعین شده کند و اکثر عادة الله چنان جاری شد که انتقام او بمجدهت و امهال صبر
پذیرد و سامان همیشه و عشرت خالان بی ادب که از غایت سنگدلی بر حال غریبا و ساکنین
مظلومان و مظلومان نظر عنایت نکند بغتة و فجأة بر باد رود پس انسان را باید که ای صفت
انتقام باری را فراموش نگردد انگاه حلول و نزول حکم جزای عمل با نفس بعمل مشغال ذرة شمارید
فرموده اند و کتاب الحدود که در آن مسائل حدود و قصاص و تعزیر مذکور است علما مجتهدین را
از کتاب سنت ضبط کرده اند از تاثیرات اسم المنقم است و از انتقامات الهی که انواع آن
از حد حساب بیرون است آنچه شدید و عصب تر باشد سوختن است بنار و این انتقام را از قصاص
الهی دانند و افراد است را از ان منع کرده اند مخصوصا اینکه هر که در پی آزار یکی باشد او را
امیدوار انتقام باید بود حسن جعفر بن الاحیه فقه و قاضیه چاه کن را چاه و در پیش دیگر باید نوشت
که انتقام ستانیدن از ظالم و کشته را کشتن که در قاعده شمس محمدی مقرر شده از آثار همین است
قهار است اما بندگان باید که در باب کشیدن انتقام از حد بدر نزنند که در صورت حدود
جواب آن لازم شود لاجرم احتیاط این است که آدمی در وقت انتقام خود را نگذارد
بر فرق و دینت کراید که اگر اندک بشی از وی بعمل آید اندیشه مواخذة منتقم است پس این مقام
عفو را برگزیند که اسلام همیست و آنچه در سیر شریف آمده که آنحضرت علیه الصلوة و السلام
در پی انتقام نمی رفتند و بکمال حلم و تقوی بدی بر نیکی می کردند نظیر همین مصلحت باشد اکنون باید

که حسان ظالمان کینه دران و کردگشان در محل نزل انتقام منتقم حقیقی اند باید که می غافل
 شد و مسخ و آتشی است مثل آتش دوزخ که بهم دل را و هم حسات را می سوزد و ظلم خانه ظالم را
 خراب میکند و کینه دل آدمی را که عرش رحمان است چون گلخی بی نوز می سازد و مگر هم نشان حماقت
 و هم موجب خیران دولت است **حکایت** آورده اند که کاتبی بود خوش خط و قرائن را بحضرت
 خوش نوشته بود یکی از اهل دول را از دور دل کینه بود بعد امتداد زمان چون این مصحف شریف نظر
 او در آمد از ان کینه دیرینه که در خاطر داشت مصحف را بخواند و از تلاوت محروم شد ای
 برادر خیانت نفس را ملاحظ کن که چه قدر در پی هلاک قطع وقع اساس مروت اسلام است
 اخویان الصفا آمانند که این دشمن قوی را که در پی هلاک مہنشین خج دست مخدول و مغرور
 ساخته سینه را چون آئینه صاف دارند و زنگار گین را بر طرف سازند هر آینه این نصیحه را
 بر مصفحه هول و هراس از انتقام الهی در کار است **تذکره** کینه در دل داشتن باشد لب آتشی و
 کمان کند انبار هیزم را بد و ساعت خراب را و بدترین کینه دران کسانی باشد که کینه بنا
 نسبت بیاران رسول الله بود بفهم بر غلط که ظلم کردند و ستم نمودند صیبا بر ارام را اگر ظالم
 گویی دیگر عاقل که باشد این بغض و حق که نسبت باین بزرگواران بناحق پیدا کرده آخرت
 در انتقام الهی گرفتار کند که دولت تو ره بزوال آرد و روزگار برگردد و بعد جمعیت حا
 بیک نگاهه پیش تو منقض گردد و درین وقت از کرده خود پشیمان شوی و فائده
 ندهد **العفو** بخشه گناهان و در گذرنده از خطای بندگان در رسم العفو
 به نسبت مغفور میباشد و عفو الهی با وجود قدرت بر انتقام محض از انانیت است

در این کتاب
 در این کتاب

در این کتاب
 در این کتاب

العفو

در این کتاب

که او را بجز حال بنده خوار و ذلیل خود ترجم می آید و بختایش در اسیر سب ظهور آثار رافت خداوندی
می داند گنگنه گار در اسامی خبر الوری بیان اسم عفو را به تطویل و تفصیل نوشته ام ملاحظه فرمائید طلب
عفو از خداوند بخشنده با مدعیه مانوره توان کرد مثل و اعف غنا و اغفر لنا و اجزنا انت مولانا فافهمنا

علی القوم الکافرین * اللهم انی اسالک العفو والعافیه فی دینی و دنیا و اهل و مالی خداوند امن

می طلبم از تو عفو و عافیت در سعادته دین و دنیا و اهل و مالی و مال من اللهم اعف عنی فاکف عنی

اکرم * اللهم فانی من کل بلاء الدنیا و العذاب الاخره خداوند نگاه دار مرا از آفات و امراض

دنیا و دوزخ و عذاب آخرت و چون اضیاء صفت عفو در حق بندگان از مکارم اخلاق است در

قرآن مجید نسبت بسید عالم است مروج و انحضرت درین چندین مقام تاکید می نماید و می فرماید

از انجله انکه فاعف عنهم و اصغ ای محمد علیه الصلوٰه و السلام گناه آنها عفو کن و بخش و بفری و فافهمنا

و الکاملین الغیظ و العافین عن الناس و الله یکب الحسین و درین آیت کریمه بحس تعلیم خود فرمود

خشم و بخشندگان خلق را بشارت تقرب مجت خود می بخشد و این مردم را بصفت احسان یاد

میکنند پس معلوم شد که گناه یکی از بنی نوع بخشدن احسان کردن است بروی و یکسره بر یکی احسان

کنند نظر بر تلافی و جزای آن از حق تعالی در دار بقا رسیدنی است این احسان بغیر محسن لا حق

می شود ع در عفو لذتی است که در انتقام نیست سه زابتدای دور آدم تا بعد از شاد

از بزرگان عفو بوده است از و دوستان گناه از شخص سخن چون بنده گمان خود را بنگرد

که بدرگاه حق تعالی از وی صادر شده و می شود اگر گناه دیگری بامید مغفرت گناه خود

بخشد مرد عاقبت اندیش بوده الله الموفق **الرؤف** نهایت مهربان

من این است
در عفو

صفت

در عفو

زست کننده از آرافت بمعنی کمال شغف و حرمت تفصیل است این اسم بزرگ از همان جهت که بالا
 مذکور شد در یابند مالک الملک ذوالجلال و الاکرام
 صاحب ملک خداوند بزرگی و کرامت با فیاض عالم معنی ذوالاکرام در ملا علی قاری فائض علی مخلوق
 نوشته حاصل سخن اینکه خداوند عالم صاحب کمالات جلالی و صفات جمالی است پس جلال صفت او
 اوست و کرامت فعل او است که فائض است از دینی بندگان درین مقام اگر نظر بر بادشاهی خداوند
 عالم و جلال و اکرام او مضمون استغنا و بی نیازی او خیال کنند بر جای خود بگویند که الله غنی و انتم فقرا
 وارونده همه محتاج اولیای او و شیب و فزاد و او بر از احتیاج و نیازت بر بادشاه غنی زار و ویشی از
 بندگان پسند است لاجرم حضرت سید عالم صلی الله علیه و آله وسلم فقر و درویشی اختیار کرد
 تاج قناعت که دولت لازمال است بر سر نهاده و فقر آن حضرت اختیاری بود که محتاج
 گنونه زمین و آسمان را در کرده بر فقر و فاقه و ریاضت نفس دل نهاده و بهمانه حرف فقر
 اشارت است باین پس بدلیل سید البشر فقر کسی است که در وی این صفات حمیده یافت
 شود نه آنکه اتباع مشبهات کند و در حلال و حرام تمیز نماید و از تقید است شرع بر آید خورد
 نوشد آنچه خواهد و جامه پوشد چنانکه در دل او آید این گونه فقر را سواد الوجه فی الدارین فرموده
 اند و آن فلاس درویشی که بسبب غصب ثلث یکدین و ستم و جور و سبب ترک دین اسلام گرد
 که بطبع مال و منال بادیان باطله گراید و دین را از بهر دنیا فروشد در باب آن کاد الفقران
 یکون کفر آمده اند نفوذ بالله منها و نیز باید دانست که احتیاج لباس درویشی و فقری اگر
 بهر طلب دنیا و حاصل کردن تقرب به رگها بادشاه و امیر بود عین گمراهی است بل مدخل دنیا

مالک الملک
 ذوالجلال
 و الاکرام

بیان استغنا
 ماری علی کرم

بیان درویشی
 حضرت علی الصوفی
 و السلام

بیان فقر و فقیر

ترک کرده لباس تزدیر پوشیدن و حب دنیا و دل داشتن و خلعت فاخره و سامان بر کف جمع
 کردن و در سواری و چشم چون دنیا داران بی خبر جلوه گرفتن و در دام شیطان با سر شدن است
 که بمس الفقیر علی باب الابرار گفته اند عیسی علیه السلام که بکمال فقری و درویشی خود ای قیامت
 بمنزله باشد بگاسه کدای و یک سوزن که اتفاقاً در جامه او بنیان بود بر فلک چهارم مانند
 و بالا تر صعود و عروج آنحضرت را بدین شد پس فقیران و درویشان که انواع اسلحه گران بها و
 مرصع با خود دارند حال آنها چگونه خواهد بود و کسیکه احسان با فقرا و دوست دارد احسان خود
 ضائع نکند یعنی اسراف بجانماید و هر یکی را بموفقیت حاجت او دهد و در تلاش آن و درویشان
 باشد که گوشه نشین اند و لایسکون الناس الحاف صفت ایشان است و از پرمیز گاری
 لب سوال بسته اند و نادان ایشان بخی شاسه چنانکه فرموده اند بفرم الجاهل الغنیاء
 من التعفف غرض خدمت این گونه مردم که فی الواقع مجاوران درگاه الهی اند از اعظم
 سعادات و این خیال باید کرد و آن درویشان را که بزود طبل و دف انواع شور و
 شرمیکند و مسکرات بخورند و مصاحبت کسب عیاش دارند چیزی ندادن ادلی و پیران
 فانی و کوران و کران و لشکان و ضعیفان را از مائده کرم خود بهره و رساز و آنچه بنده
 و هدیه سکره و رائج و ان پاک بدین سخن خلق که اول صدقه بدست حق تعالی میرسد چنانکه در
 حدیث شریف و الله الموفق **اللقسط** بضم اول و سکون قاف و کسرین صمد
 عادل که داد مظلومان از ظالم ستانند از اقساط بمعنی معدلت خود و کسری توضیح و تبیین
 این صفت فیض این از اسم العدل که بالا گذشت معلوم فرمایند **الجامع** که از اند

اللقسط

الجامع

خدائی و فرامی کننده پرانندگان علم از آدمیان و جنات و حیوان و حشرات الارض که در هر کار بخانه
 و منزل تمدنی حاصل شود و باین لحاظ آدمی را مدنی بالطبع نامند که اجتماعی او بر آید و است امور
 ناگزیر است چنانکه در حدیث شریف آمده لا ملک الا بالرجال ولا رجال الا بالمال یا جمع کننده اولین
 آخرین در عرصه قیامت برافیسند و جزای اعمال فرامی آورنده عفو است بسمه در انسان که با
 عیشت او را بزج جامع گویند یا جمع کننده صفات کمال در ذات جامع البرکات خود یا جمع
 نور ظلمت و روزیاست و جمع کننده ارکان مستفاده که چار طبع مخالف اند مثل آب آتش و خاک
 و باد یا جمع کننده ملائک صبح یا ملائک شام که ان قرآن الفجر کان شهیدا اشارت باین معنی است
 یا جمع کننده اجزای عظام ربیم در وقت احیای اموات و اعاده اجسام یا جامع جماعت های
 مسلمین و جموع اعیان و تقارب دیگر مثل مجلس عقد نکاح و مجلس وعظ و مجلس فوج بزرگان و
 جشن ولادت سید عالم صلی الله علیه و آله و سلم که اشرف سعادت دین و دنیا است و بر انگیختن
 اسلام واجب لازم است اظهار سرور درین باب اطعام و روشنی کردن بقدر رفقت
 و بخور و خوشبوی و بذل و عطا بحتاجان مساکین برای ایصال ثواب بدرگاه حضرت راست
 مآب صلی الله علیه و آله و سلم یا جمع کننده غازیان در لشکر اسلام که برای کسب سعادت سر
 و حیات جلودانی بادل مجموع کوشش نمایند و بجان نثاری در راه الهی در جات عالی درشت
 حاصل سازند چنانکه در حدیث شریف آمده که ارواح شهدا بشکل پندگانه سبز در دنیا
 و شش سیر میکنند و اجر شهیدان بی حد و حساب است یا جامع و کبار کننده بسکینه و
 لمایت که بر محنت دنیا می چرخ و فرغ نموده در امید نجات آخرت بشادی گذرانند

تکلیف عبادت

بجایگاه

در جمیع محلات

مسجد

لاغنی

بجای غنی

سبح

لاغنی

لاغنی

و بر شقت و ریاضت جسمانی که نتیجۀ آن نیکو است مبرم محکم نمایند پس علی هذا **الغنی** بی نیاز
از همه است همه محتاج او نیست فراموش او مبر از احتیاج و نیاز نیز بدانکه غنی اسمای اوقالی بر دو قسم
است یکی غنی مطلق و آن اسمای الهی بود مثل قدوس و حمید و مانند آن دوم غنی اضافی
بود مثل اسمای کونی که بر پرورش و حفظ کائنات تعلق دارد مثل خالق نسبت بخلق و رازق
نسبت بر مروض و غیر آن که برای آنها کمال توجه این اسمای کائنات الیق باشد ع مابد و
محتاج بودیم او بامتناق بود و این توجه از روی خداوندی بر ذات خود گرفته که خواجه را پرورد
بندگان لازم است چه اگر استوجه نشود مخلوقات تباه شوند کسانیکه متعلق باخلق الهی اند بعضی
این اسم دل خود را بجنب لاغنی سازند و محبت دیگر را در دل خود راه ندهند و غنی اینها بیعت و
بلند است محبت ثل و مثال دینی بجا بنیادند و دولت عقی مطلوب ایشان بود و هر چه از بیعت
و عطا الهی اخذ دارند از برادران او محتاجان ایشان را کنند **المعنی** بی نیاز کننده مکرر اخذ
از غنا بمعنی بی نیاز کردن این کمال باری نشان غنی دوست جل جلاله که غنی را صفت غنا و
استغنائی زبید که هر کس را آنچه بایست او چندان بد که او را دیگر طلب باقی نماند ای برادر محبوب
در اذن ما غنی هست و هم تمنی پس چرا در بر میگردی و بر روی تو کل اعطاء نمی کنی اگر خواهی دولت
و نیاز را بد و اگر نخواهد دولت قناعت از زانی دارد و در زهد بر چه کمال رساند **المعطی**
بخشنده اعطای بمعنی بخشیدن عطا کردن باین اعطای منیع مافی مغفود مگردد در حدیث آمده
لا مانع لما أعطیت ولا معنی لما منعت یعنی خداوند اتوان بخشنده که آنچه تو داری کسی را منع
نکند و آنچه منع کنی کسی را نه بخشد و در و احمدی آورده که مردی بخندست شیخ فرید الدین گنج

مرصداشت کرد که برای من بدین سلطان غیاث الدین سغاری کن شیخ نوشت رفت مضیقه الی الله ثم الیک
 اعطیته شیخا فاعطی بوائه وانت الشکور وان لم تعطه شیخا فالله بوائه وانت المعذره حاصل معنی آنکه
 اولاً از خدا و خواسته پس توجیه طلب بنده کردم اگر توجیزی او را دی بد آنکه بنده خدا است و ترا
 شکر گوید و اگر ندی مانع خداست و تو معذور باشی شیخ اثر کرد و با بجا حاجت آن را مید و ابر دست
 دیگر باید دانست که حق تعالی رحیم و کریم و حکیم است آنچه بنده سوال کند اگر در حق او زبان کار باشد او را
 ندهد ندون هم در حق او عطا است و آنچه بنده ازان بیزار باشد او را دهد زیرا که در حق او نافع است
 چنانکه میفرماید عسی ان تکره او شیئا و هو خیر لکم و عسی ان تجو او شیئا و هو شر لکم و الله یعلم انتم لا تعلمون یعنی
 شاید ناپسند کند چیزی و آن در حق شما نیک است و شاید دوست دارد چیزی و آن در حق شما بد است
 حق تعالی میداند و شما انجام کار نمی دانید آنچه میگویند یا صنع الله فهو خیر و آنچه فریاد و فعل الحکم لیکملوا
 عن الحکمه اشاره بهمین سخن است **الضار** ضرر رساننده **النافع** نفع رساننده
 غرض اینکه خانی نفع و ضرر دوست و خیر و شر یک است نفع و ضرر اشیا هم از اوید و غیره از آن تاثیر است
 و آن چیز بالذات نفع و ضرر نیست و مضار و منافع که در چیزها عدایت نهاده بی حکم او عمل نکنند و آنچه
 گمان می برند که دار و نافع است بذات خود و زهر مهلک است بفسخ و خلاف قاعده شریعت است در بسیاری
 اوقات زهر خاصیت تریاق بخشد و شکر زهر گردد و و اینکه سمی است اگر کشنده می بینی از اسباب عادی او را و الهی
 است و چون اراده الهی معلوم نیست باید که بنده چون دوائی غذائی بخورد از حق تعالی نفع از دوا
 و بگوید بسم الله الذی لا یضر احد شیء یا بسم الله کافی و بسم الله کافی گوید او را و اندک معنی علیه السلام
 وقتی اندر دوزدان بی تاب شده چاره از حق طلب فرمان الله که فلان گناه بر دوزدان خروج است

اینست
 از شیخ

عمل کرد و تشکیر یافت بانه بگردید و برقرار شد و برای خود همون علاج کو دفع خداوند این جهان
 گناه است که تعظیم فرمود خلی خطاب آن کرت بسو ما التجا کردی شهادتیم و این کرت توجیه بگیا که در
 زیاده کردیم تا بدانی که شهادت نفس الامر از شافی مطلق است چه در واقع شفا از طرف باریت که
 هو الشافی طیبان میزیند **النور** روشن بذات خود و روشن کند تا غیر خود همه نور الهی است که
 حق نگری روشنی هر ماه و نجوم فلک و روشنی روز و چراغان شب روشنی جواهر و روشنی چشم و دل تو همه
 ازوست الله نور السموات و الارض الى اخر الاية شتمن بر بیان نور الهی است و حقیقت این نور را لا در حقیقت
 محمدی جلوه کا و در دایره وجود که بجز آفتاب می ماند در میان و قوس واجب ملک جاد است حقیقت محمدی
 بر رخ افتاده چنانکه فرموده اند نامش نور الله و کل شیء من نوری و تجلی رحمانی که سالکان طریقت
 عند المراقبه بنظر می آید لعلان همین نور است مشایده الابرار من التجلی والاستار و دیدار حقانی
 و پر بیر میکنی و باز خویش و آتش تاثیر میکند **الهادی** هدایت کننده و بمنزل مقصود رساننده
 از هدایت یحیی راه نموده بدانکه هدایت را چون بطرف خدا تعالی نسبت کند مراد از هدی راه نموده
 و بمنزل مقصود رسانیدن با و چون بطرف سید عالم صلی الله علیه و آله و سلم و اصحاب کرام و ائمه مجتهدین نسبت
 کند مراد از آن مجرد راه نموده با چنانکه در قصه ابو طالب میفرماید انک لاتهدی من اجبت لکن ابیهد
 من شای چون در توفیق از خدا بر ابو طالب شده نشد سعی آن سرور در باب سلام او بکار نیامد و در باب
 فرموده اند ان فی مخصّص من النار یعنی اندکی تا باشند از آتش دور بخ باشد و از لعن پاکر می آتش بیانی
 اورسد و چون آب و یک مغز سرخ و جوش زند **البکع** بی مانند و بی مثل و پدید کننده بی
 نمونه چنانکه میفرماید بعل السموات و الارض یعنی آفریننده آسمان و زمین و بدیع و منبع و جوق

انوار

الهادی

المرسل

اطلاق کنند و بدینجهت برادران را هم گویند بدایع جمع آن باشد و رعایا و دوست سلطان بدایع و دایع خوانند
 اند باید که در نگاهداشت این مانت تقصیر نکنند و قاعده نگاهداشت خلق را عدل و مصلحت گویند و
 فردای قیامت از حکام و سلاطین اول از رعایت قاعده عدالت و حتی رعیت سوال واقع شود اگر
 پای او از جاده ~~الصلوات~~ گرفته باشد نجات باید و الا در مواخذة شدید گرفتار آید **قاعده** بدانکه
 حکم حق تعالی فردای قیامت لواحق عدالت و دوست عمر عادل باشد و همه عادلان مانند و رسانند آن
الباقی پائیده که همه فنا شوند و او باقی ماند حی الاموت صفت اوست و حقیقتا
 میفرماید کل من علیها فان و یبقی وجه ربک فی الجلال و الاکرام یعنی هر چه بر روی زمین بحیات مستعار
 جلوه گریست آخر فنا پذیرد و باقی ماند ذات پروردگار گویند که خداوند بزرگی و اکرام است بدانکه گویا
 از قطع نظر از تشخیص ذاتی و وجود ممکن معانی حاصل میشود و از افشا گویند و باستغرق در دریا و صفت
 گوهری بدست آید و از ابقا نامند و صاحب این مرتبه را فانی فی الله و باقی بالله گویند **هـ**
 اگر خواهی بقای جاودانی و فغان خویش را در عشق مولای **الوارث** وارث همه وارث
 از روی لغت عربی گویند که بعد از موت کسی از اقربای خود بحسب قرآن الله از ترکه او نصیب
 وی تعالی مالک حقیقی است و تمامی املاک بندگان با و راجع گردد و این گونه مالک شدن و وصفت
 وارث نامند و بطور مثال این وارث در دار بقا بسبب حیابندگان رانیز دهند چنانکه میفرماید
 اولئک هم الوارثون الذین یزتون الفردوس هم فیها خالدون دیگر باید دانست که بحسب ظاهر
 وراثت بر دو نوع است یکی وراثت دنیاوی که میراث بردن اعیانست از ترکه اموات و این میراث
 از املاک متناهی و ضعیف و فقار انبیا بکسی رسد چنانکه در حدیث شریف آمده بحسب جواهر الترویج و الوارث

الباقی

نشان خاند
نوعی صاحبان

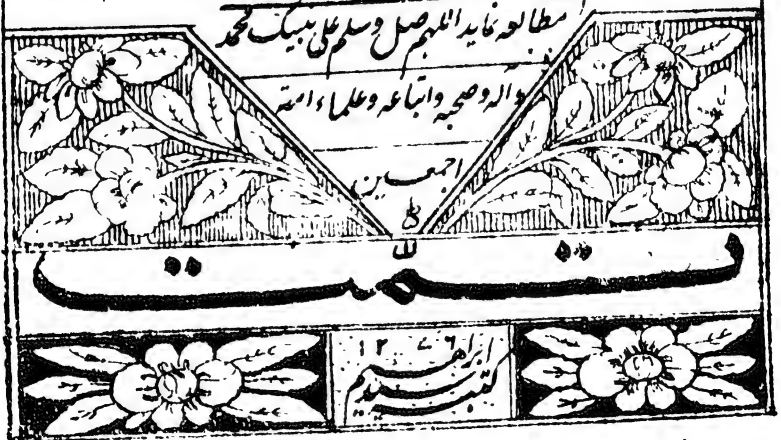
در حدیث

و لا نورث ما تركناه صدقه یعنی نمره انبیا ایم نه وارث مال کسی شویم و نه کسی وارث ما گز و آنچه بگذاریم
 صدقه است همه مومنان از ان بهره گیرند نوع دوم وارث دینی است و ان علمی است که از انبیا باقی
 است رسیده لهذا علم امیرات پیغمبران گویند و این میراث را اگر آدمی در باید معرفت الهی باوصال
 شود و باغبانی است و نعمات و دولت دیدار نصیب او شد **الرشد** مرشد و راه نمایا
 صاحب شد که بهره گاری او بجا و بر راه با معنی بسیار با بودن کارها بر احوال و افعال باری عزتانه دست
 و نیکو استوار باشد و حق تعالی را تلامذه اندر شد که از لوح محفوظ سبق خوانده مثل ابراهیم خلیل اله و
 رسول الله علیهما السلام که در قرآن مجیدی فرماید و لقد اتینا ابراهیم رشده یعنی دادیم ما ابراهیم رشده
 گفتار کردار او در هدایت حال و نهایت کار او در باب سول آخر زمان می فرماید و علمک ظالم نکلن
 تعلم یا محمد او ترا حق تعالی علم اولین و آخرین که بسبب است از ان آگاه بنودی و خلفا را شنیدن که
 بنجوم فلک هدایت اندازید عالم علم آموخته صاحب شد و رشاد شد ند پس تلامذه که عالم
 علم دین اندر رشید کسی باشد که شوق کتاب و سنت در دل او جاگیرد و نارشد آنکه از کتاب الهی فقه
 و حدیث استواض نموده یا از راه سهل انگاشته خود را در علوم بی فائده که از امعقولان گویند مشغول
 آنچه در حدیث شریف آمده نحوه ذبانه من علم لا یفقه مراد از همین اقوال فلاسفه و علوم باطله است
 ع بر عکس بنی نام رنگی کاغذ و زواله الوفی **الصبر** شکیبا و صبر کننده از مصیبت شکیبا
 کردن دمی تعالی را انواع مصیبت بی ادبی بندگان صبر میکنند و در انتقام آنها تعجیل نمی فرماید فرق در علم
 و صبر آنست که صبر شجاعت باشد که اکنون صبر کرد ولیکن فردا انتقام گیرد و صبر مطلق است و بعضی گویند
 که در صبر خوف غلبه غالب و در صبر امید مغلوب غالب باشد و در حدیث شریف آمده که صبر الهی اینست

۱۲
رشد

۱۳
صبر

از کسی نباید بزدگانه شکر میکند و کفری در زند و برای حق تعالی فرزند قوامی دهند و حق تعالی بر این گشائی
 آنها صبر میکند و معاف می فرماید و روزی می دهد و سلف رساله میگوید که صبر بهترین صفت از سکارم
 اخلاق است چنانکه در کتب اخلاق بیان آن آمده است و در اینجا یک نکته بدیهه بخاطر آنکه که حرف شده صبر
 صیانت و بشارت و رحمت را خیال کنند که از ملکه صبر صیانت و حفظ نفس از وقوع آن در انواع محصیت حاصل
 است و صابر را بشارت و قرب نگاه رب العلمین داده اند قال تعالی ان السبع الصابرين و صبر
 بر محصیت و صبر بر پنداری کسی از نردی انجام کار یکسان بود و این صبر است هر دو را و روزی گردان است
 تعالی و در صابر بود رحمت الهی است که از تعجب شیطانی باز ماند و مغلوب خشم و غضب نشد که از خشم
 اول صاحب خشم را بسوزد پس در دیگری سرایت کند پس خلقی که در این سه فضیلت بود جز اولی
 هفت است و بعد در کتب ملکه آن نکوشند در مورد احمدی آورده که در حدیث وارد شده که تخلف کنید
 با سهای الهی بعضی انصارین گفته اند که برای اسمی از اسماء الهی برای تخلف است مگر اسم الله برای محرم تعلیق
 است هر که خواهد که بر تفصیل آن مطلع گردد شرح اسمای حسنی را که از حجه الاسلام امام محمد غزالی





موسم
بهار
در
میدان
نوازش
آرامش

ASIA
SOCIETY

نویسنده

مطبعه

Par. Coll: 54
" " " 61

سم

م. د. ميرة العتيبي

أ. م. ميرة العتيبي

